

نوشته
عبد الوهاب طبریزی

داستان غدیر

همگام با مولای مان علی بن ابی طالب علیه السلام

در غدیر خم



داستان خلیر

همگام با مولای مان علی بن ابی طالب علیه السلام
در خلیر خمر

نوشته

عبدالوهاب طبریزی

موسسه قلم



فهرست مطالب



۷	تقدیم به.....
۸	تقریظ علامه سید علی امین.....
۱۱	مقدمه.....
۱۴	غدیر حُم.....
۲۰	رویدادهای پیش از غدیر.....
۴۲	زمان و مکان غدیر حُم.....
۴۵	حافظه مکان.....
۴۸	خطبه غدیر.....
۵۶	مولای هر مؤمن.....
۶۱	تأثیر خطبه غدیر.....
۶۸	روایتی دیگر از خطبه غدیر.....
۷۲	تأملاتی در روایت وصیت.....
۱۶۳	غدیر و وجوب اندیشه‌ورزی.....
۱۷۰	نکاتی پیرامون نگارش این کتاب.....



تقدیم به



- شیعیان امیرمؤمنان علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ که از او پیروی کردند و به او صداقت ورزیدند؛

- هر قلبی که دوستش می‌دارد و در شوق دیدارش می‌تپد؛

- هر که دوستِ خدا و پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دوست می‌دارد.



تقریظ علامه سید علی امین

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على رسوله الأمين وعلى جميع الأنبياء والمرسلین وعلى آله الطیبین الطاهیرین وصحبه الأخیار الميامین وعلى جميع عباد الله الصالحین.

برادر عزیزم جناب شیخ عبدالوهاب طریری مرا با مطلع ساختن از آنچه در مورد حدیث غدیر نوشته است، گرامی داشت؛ حدیثی که در زندگی مسلمانان اهمیت زیادی پیدا کرده، زیرا به مناسبت آن، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از آنکه از نزدیک شدن زمان رحلت خود به سوی دیار باقی خبر داد، زائران بازگشته از حج بیت الله الحرام را در غدیر خم گردهم آورد.

آن روز، روزی به یادماندنی بود و مسلمانان منتظر شنیدن سخنان پیامبر پروردگار خود بودند. آنها می خواستند بشنوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه می گوید؟ کسی که سخنش از روی هوس نیست، بلکه وحی الهی است که بر او نازل می شود. این گونه بود که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز به آنان رسید؛ آن گاه که دست علی علیه السلام را بالا برد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ»

«هر که من مولای او هستم، علی هم مولای اوست. بارالها! دوست بدار هر که او را دوست می‌دارد و دشمنی کن با آن که با او دشمنی می‌کند.» مسلمانانی که آن‌جا بودند به این بشارت خوشحال شدند و براساس بعضی روایات، عده‌ای از یاران نزدیک، کسب آن افتخار و مکان را به ابی‌الحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ تبریک و تهنیت گفتند.

استاد ارجمند اما، در این کتاب با اسلوب ادبی ارزنده خود طوری به این حادثه پرداخته که شوق خواننده را برای شناخت هر چه بیشتر این حادثه، از نظر جایگاه و مضمون، می‌افزاید. ایشان در این کتاب دربارهٔ این حدیث، به‌لحاظ سند و دلالت‌های آن، با رعایت انصاف سخن گفته و در راستای بیان حقیقت ماجرا و دلالت‌هایش از طریق پیگیری نصوص و بررسی رویدادها و پیامدهای پس از آن، موقفی عادلانه اتخاذ کرده و با اسلوبی که با «دقت» و «روان‌بودن» متمایز است، کوشیده این مسئله را، که بعدها منجر به اختلاف نظر بین مسلمانان شد، به گونهٔ یک بحث موضوعی صرف، روی میز تحقیق بگذارد تا دلایل اختلاف میان دو گروه به‌خوبی آشکار شود.

پرواضح است که بررسی موضوعات اختلافی با روشی که نویسنده کتاب انتخاب کرده، به آشکارشدن حقایق و کاهش گسترهٔ اختلاف بین مسلمانان کمک می‌کند و چنین شیوه‌ای، با ارائه و بررسی دیدگاه‌های مختلف، موجب معرفی و نزدیکی آراء می‌شود. بنابراین، من دانشمندان و مؤلفان موضوعات اسلامی را دعوت می‌کنم برای تحقیق و بررسی مسائل اختلافی،

به این روش اتکاء کنند؛ همان گونه که به مطالعه این کتاب و تأمل در مضامین و اهداف آن نیز فرا می خوانم. خداوند متعال صاحب این کتاب را به خاطر تلاش های او جزای خیر عنایت فرماید؛ سعی او را پاس بدارد؛ و امت را از دانش ایشان نفع برساند. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

علی الأمين

بیروت

۹ صفر ۱۴۴۴هـ - ۲۰۲۲/۰۹/۰۵م





مقدمه



نیم‌نگاهش به‌سوی شهری‌ست که دوستش دارد و آن شهر نیز به او محبت ورزیده، و در حال وداع با شهری‌ست که سال‌ها پیش، هنگامی که ترکش می‌کرد، قلبش را در آن جا گذاشته بود. یاران و دوستانش پیرامون او هستند. با هر گامی که برمی‌دارد، می‌داند که دوباره به این سرزمین بازخواهد گشت؛ رفتنی که در آن برگشتی نیست....

عمری کوتاه و ساعاتی که در پی هم می‌گذرند...

کلماتی فشرده که با دقتی فراوان کنار هم می‌چینند...

جمعی خسته از سفر را گرد آورده تا نقطهٔ جمله‌ای را که کامل شده، بگذارد...

میان مکه و مدینه می‌ایستند...

بر سر برکه / آبگیر مشهور به غدیر خُم...

کنار این آبگیر می‌تواند همهٔ خستگی‌های‌شان را از تن به‌در کند. او می‌ایستد و دستور می‌دهد دیگران نیز بایستند. ندا سر می‌دهد و همه را گرد می‌آورد. پیش از آنکه بر بلندای زمین بایستد،

همه با دل به‌سویش می‌شتابند. یاران را، یک‌به‌یک از نظر می‌گذرانند؛ هر کدام ویژگی منحصر به‌فردی دارند و همه، همان اول می‌آیند. این بار اما، دوست و رفیقش علی عَلَيْهِ السَّلَام، زودتر از همه می‌آید. این سخنان برای علی‌ست؛ این گردهمایی به‌خاطر علی‌ست؛ و غدیر، سکوت می‌کند تا شاهی بر تاج‌گذاری علی باشد.

همه، گوش تیز کرده و چشم‌ها را گشوده‌اند و از روی شانه‌های یکدیگر سَرَك می‌کشند تا ببینند و بشنوند که محبوب‌شان چه می‌گوید. حاضران شگفت‌زده و منتظرند و کلمات، شجاعانه و واضح بیان می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که اگر قلبی این کلمات را از یاد ببرد، قلبی دیگر آن را به‌یاد می‌آورد و آن‌چه بشر فراموش‌ش کند، سنگ و جماد به‌خاطر خواهند آورد.

بساط کلمات را بر غدیر گسترانده‌ام؛ در پی بازخوانی کلمات گم‌شده هستم؛ جایگاه علی را در دل یاران پیامبر می‌جویم؛ و منزلتش را در دل‌های خودمان جست‌وجو می‌کنم. پس گوش به عواطف‌مان می‌سپاریم؛ به‌سان یاران، که گوش سپردند و شنیدند. این چنین با سخنان پیامبرمان صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، دوستی و بزرگواری علی عَلَيْهِ السَّلَام را در دل‌های‌مان می‌یابیم و خردهای‌مان را به تفکر و اندیشه‌ورزی درباره‌ی روایت غدیر وامی‌داریم.

در این میان، نه عواطفِ دل پرده‌ای بر اندیشه‌ورزیِ عقل خواهد بود و نه اندیشیدنِ عقل فروغِ عواطف را خاموش خواهد کرد. اینک به‌سوی غدیر و حدیثش، و آن‌چه در آن گذشت، که توصیه و سفارش و خطابه‌ای از جنس وداع در یکی از آخرین خطبه‌های یار در واپسین روزهای عمرش بود، می‌رویم.

عبد الوهاب طریری

غدیر خُم

غدیر خُم، تاج‌گذاری فضایل بر امیر مومنان، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بود. در غدیر خُم، فضایل علی بیان نشد؛ بلکه فضایی که پیوسته بیان شده بود، مُهر تأیید خورد. او کسی است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره‌اش فرمود: «دوستش نمی‌دارد، مگر آن که مومن است، و دشمنش نمی‌دارد، جز آن کس که منافق باشد.»^(۱) علی کسی است که پیامبر به او فرمود: «آیا نمی‌پسندی که نسبت به من، به منزله هارون برای موسی باشی؟ جز اینکه پس از من پیامبری نیست.»^(۲) او همان است که پیامبر به او فرمود: «من از تو هستم و تو از منی.»^(۳) پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره‌ی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که «خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر او نیز او را دوست دارند.»^(۴)

(۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۷۳۱، ۶۴۲)؛ «فضایل الصحابة» از احمد (۹۴۸، ۹۶۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۷)؛ و «صحیح مسلم» (۷۸).

(۲) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۱۴۹۰)؛ «فضایل الصحابة» از احمد (۹۵۴، ۹۵۶)؛ «صحیح البخاری» (۳۷۰۶، ۴۴۱۶)؛ و «صحیح مسلم» (۲۴۰۴).

(۳) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۸۵۷، ۹۳۱) و «صحیح البخاری» (۲۶۹۹، ۴۲۵۱).

(۴) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۷۷۸، ۱۱۱۷)؛ «فضایل الصحابة» از احمد (۱۰۴۴، ۱۱۲۲)؛ «صحیح البخاری» (۳۰۰۹، ۴۲۱۰)؛ و «صحیح مسلم» (۲۴۰۴، ۲۴۰۶).

خوشا به حال علی، که در زمین راه می‌رود و می‌داند که خدا او را در بلندای آسمان دوست دارد و می‌داند که پیامبر نیز او را دوست دارد. اسلام آغاز شد و علی در آن حضور داشت و فهم و شعور علی درحالی گشوده و باز شد که اسلام در درک و فهم او جای گرفته و گنجانیده شده بود. بیست‌وسه سال از عمر رسالت گذشت و علی با آن زیست. او از همان روز نخست، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را همراهی کرد؛ یکایک آن روزها را گذراند و در آن از خود بذل و بخشش و صبر و جهاد بر جای گذاشت.

علی عَلَيْهِ السَّلَام بیست‌وسه سال با پیامبر همراهی کرد تا از تجربه این سالیان دراز، برای شرایط حساس و هنگامه‌های سخت و دشوار بهره ببرد. بیست‌وسه سال گذشت و مردم گروه‌گروه به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیوستند، علی اما همچنان مفتخر بود که اولین کسی است که به ایشان پیوسته و همواره همراه ایشان بوده است.^(۱) بیست‌وسه سال گذشت و علی همواره پیامبر را همراهی کرد. او از نظر محبت، نسب خانوادگی، دامادی و پیوند خویشاوندی و همسایگی، به پیامبر بسیار نزدیک بود.

علی عَلَيْهِ السَّلَام نسبت‌های زیادی با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد. او محبوب رسول خداست؛ همان‌گونه که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره او فرمود: «اللَّهُ ورسولش او را دوست دارند».^(۲) او خویشاوند نزدیک رسول خداست؛

(۱) نگاه کنید به: «مصنف ابن ابی شیبۀ» (۳۵۹۳۸)؛ «سنن النسائی الکبری» (۸۴۳۹)

(۸۴۴۰)؛ «المعجم الکبیر» از طبرانی (۴۰/۱۹) (۸۵، ۸۶)؛ و «المستدرک» (۱۲۵/۳).

(۲) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۷۷۸، ۱۱۱۷)؛ «فضایل الصحابة» از احمد (۱۰۴۴)،

(۱۱۲۲)؛ «صحیح البخاری» (۳۰۰۹، ۴۲۱۰)؛ و «صحیح مسلم» (۲۴۰۴، ۲۴۰۶).

پسر عمو و برادرزاده پدر پیامبر گرامی. او داماد پیامبر خداست؛ شوهر دخترش فاطمه علیه السلام، شوهر پاره تن پیامبر، که بانو و سرآمد زنان جهان است و پیامبر پاره تن خود را به او داد و او را امین و حامی دخترش گردانید. علی، همسایه پیامبر خدا بود؛ خانه‌اش نزدیک‌ترین خانه به خانه پیامبر بود و خانه‌های پیامبر، خانه علی را به گونه‌ای در بر گرفته بودند که گویی خانه علی، یکی از خانه‌های پیامبر است. از این رو، هنگامی که از ابن عمر، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا درباره علی عَلَيْهِ السَّلَام پرسیدند، پاسخ داد: به خانه علی بنگر که یکی از خانه‌های پیامبر است.^(۱) یعنی همین قرب و منزلت، برای علی کافی ست.

هنگامی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از فرزندان خود یاد می‌کرد، درواقع از فرزندان علی نام می‌برد؛ ایشان درباره حسن بن علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «این فرزند من، آفاست؛ و چه بسا الله متعال به سبب او در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار می‌کند.»^(۲) پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همچنین درباره حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام فرمود: «آن گاه که این دو پسر مرا در حال راه رفتن دیدم، نتوانستم صبر کنم؛ پس سختم را قطع کردم و از منبر به سوی آن دو پایین رفتم.»^(۳) هنگامی که پیامبر اهل بیت خود را یاد می‌کرد،

(۱) نگاه کنید به: «صحیح البخاری» (۳۷۰۴، ۴۵۱۵، ۴۶۵۰)؛ «السنن الکبری» از نسائی (۸۴۳۸)؛ «صحیح ابن حبان» (۵۵۷۹)؛ و «المعجم الکبیر» از طبرانی (۱۳۹۴۸).

(۲) نگاه کنید به: «صحیح البخاری» (۲۷۰۴).

(۳) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۲۲۹۹۵)؛ «فضایل الصحابه» از احمد (۱۳۵۸)؛ «سنن أبی داوود» (۱۱۰۹)؛ «جامع الترمذی» (۳۷۷۴)؛ «سنن ابن ماجه» (۳۶۰۰)؛ «سنن النسائی» (۱۰۸/۳، ۱۹۲)؛ «صحیح ابن خزیمه» (۱۴۵۶، ۱۸۰۱، ۱۸۰۲)؛ «المستدرک» (۲۸۷/۱، ۱۸۹/۴)؛ و «معجم ابن عساکر» (۱۱۲۷).

از خانواده علی نیز یاد می‌فرمود و آن‌ها را یکی یکی با اسم نام می‌برد. ام‌المومنین ام‌سلمه، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت کرده که پیامبر، با پتویی روی حسن و حسین و علی و فاطمه را پوشانید و فرمود: «بارالها! اینان اهل بیت و خاصان من هستند، پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاکیزه بدار.» در این هنگام ام‌سلمه گفت: ای رسول خدا آیا من هم با آنان هستم؟ فرمود: «تو بر خیری.»^(۱) پس علی از جمله اهل بیت و اهل کساء بود.

علی عَلَيْهِ السَّلَام بازوی راست پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و شمشیری برای آن حضرت بود که از او در راه خدا کار می‌گرفت. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: «ای علی! برخیز» که لحظه دشوار مبارزه تو را می‌طلبد؛ همان‌گونه که در بدر به او این چنین فرمود تا علی نخستین مبارز و شمشیرزن باشد.^(۲) پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این جمله را در روز خیبر نیز تکرار کرد تا علی پرچم‌دار آن روز باشد و فتح خیبر به دست او صورت گیرد. علی عَلَيْهِ السَّلَام نماینده پیامبر برای بازپس دادن امانت‌ها بود؛ آن‌گاه که پیامبر در زمان هجرت به مدینه، علی را در مکه گذاشت تا امانت‌هایی را که نزد ایشان بود به صاحبان‌شان بازگرداند.^(۳)

(۱) نگاه کنید به: «سنن الترمذی» (۳۸۷۱).

(۲) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۹۴۸)؛ «صحیح البخاری» (۳۹۶۵، ۳۹۶۹، ۴۷۴۴)؛ «صحیح مسلم» (۳۰۳۳)؛ «سنن ابی داوود» (۲۶۶۵)؛ «الجهاد» از ابن ابی عاصم (۲۹۵)؛ «المستدرک» (۱۹۴/۳)؛ «دلائل النبوة» از بیهقی (۶۳/۳، ۷۳)، و «السيرة الحلیة» (۲۱۹/۲).

(۳) نگاه کنید به: «طبقات ابن سعد» (۲۰/۳)؛ «سيرة ابن هشام» (۴۸۵/۱، ۴۹۳)؛ «تاریخ الطبری» (۳۸۲/۲)؛ «جوامع السيرة» از ابن حزم (ص ۷۲)؛ «سنن البيهقي» (۴۷۲/۶)؛ «أسد الغابة» (۸۷/۴)؛ «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» از محب طبری (ص ۲۸۱)؛ =

علی عَلَيْهِ السَّلَام پیام‌رسان رسول خدا در مراسم حج بود؛ آن‌گاه که به او مأموریت داد تا در مراسم حج، آیات سورهٔ براءت را به مردم بخواند و پیمان‌های پیشین را با اطلاع قبلی لغو کند یا پایان معاهدات گذشته را اعلام کند و ابلاغ کند که زین‌پس به هیچ مشرکی اجازهٔ گزاردن حج داده نخواهد شد و برای هیچ کس روا نیست که خانهٔ خدا را برهنه یا عریان طواف کند.^(۱) این‌گونه، به دستور پیامبر و با ابلاغ علی، خانهٔ کعبه برای توحید خالص گردید و مکه به‌تمام و کمال از آن اسلام شد.

بیست‌وسه سال گذشت. نصرت الهی و پیروزی فرا رسید و مردم دسته‌دسته به دین خدا گرویدند؛ خداوند دینش را کامل کرد و نعمتش را تمام فرمود. مردم پنجمین رکن اسلام را به‌انجام رساندند و حج وداع با پیامبر انجام شد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردم را در مسیر عبور کاروان‌ها از حج به مدینه نگه داشت تا فضایل علی عَلَيْهِ السَّلَام را تاج‌گذاری کند و مناقبش را به کمال رساند و مقام و منزلت والای او را آشکار سازد. این‌گونه، مولای‌مان علی در غدیر خُم چنین منزلت والایی یافت و آن منقبت بر فضیلتش به‌روشنی و بدون هیچ ابهامی بیان شد.

= «البدایة والنهاية» (۴/۴۸۹)؛ «التلخیص الحبیر» (۳/۲۱۱)؛ تاریخ الخلفاء» (ص ۱۳۰)؛ «سبیل الهدی والرشاد» (۳/۲۳۹)؛ و «أسمى المطالب فی سیره امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب» (ص ۵۲).

(۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۴، ۵۹۴، ۵۹۷)؛ «صحیح البخاری» (۳۶۹، ۴۶۵۵، ۴۶۵۷)؛ «صحیح مسلم» (۱۳۴۷)؛ «سنن أبی داود» (۱۹۴۶)؛ و «جامع الترمذی» (۸۷۱، ۳۰۹۱، ۳۰۹۲).

به سوی غدیر خُم می‌رویم تا داستان غدیر را دنبال کنیم. می‌ایستیم؛ گویی با رسول خدا همراه هستیم که مردم را به توقف در غدیر امر فرمود و این چنین، در مرکز آن رویداد قرار می‌گیریم. سخن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره علی عَلَيْهِ السَّلَام است؛ این سخن گو، چه بزرگوار است و چه گرامی‌ست کسی که این سخن درباره اوست و چه سخن والا و پرافتخاری خواهد بود؛ سخن از جایگاه، فضیلت و منزلت علی در نزد هر مرد و زن مومن است.

رویدادهای پیش از غدیر

داستان و حدیث غدیر پس از آن روی داد که برخی از یاران پیامبر دربارهٔ پاره‌ای از کارها و مواضع علی عَلَيْهِ السَّلَام دچار سوء تفاهم شدند و با این سوء تفاهم، او را سرزنش کرده و از او به نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شکایت بردند. این سوء تفاهم باعث شد تاج فضایل بر سر علی گذاشته شود؛ مناقب و فضایل او شهرهٔ آفاق گردد؛ و دوستی و محبتش برای هر مرد و زن مومنی نمایان شود. بیاید داستان را با مجموع روایت‌ها و در سیاق و شکل کامل آن بازخوانی کنیم:^(۱)

(۱) نگاه کنید به: «مستند طایلسی» (۱۷۷۳)؛ «سیرهٔ ابن هشام» (۶۰۳/۲)؛ «مسند احمد» (۱۳۷۴، ۲۳۵۹، ۲۳۰۳۶، ۲۲۹۶۷)؛ «فضائل الصحابة» (۹۸۹، ۱۱۷۷، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰)؛ «صحیح البخاری» (۲۲۹۹، ۴۳۴۹، ۴۳۵۰)؛ «صحیح مسلم» (۱۲۱۸، ۱۳۱۷)؛ «سنن أبی داود» (۱۸۶۶، ۱۹۰۵)؛ «جامع الترمذی» (۱۷۰۴، ۳۷۱۲)؛ «سنن ابن ماجه» (۳۰۷۴)؛ «السنن الکبری» از نسائی (۸۴۲۸)؛ «مسند الرویانی» (۳۰۴)؛ «تاریخ الطبری» (۱۴۹/۳)؛ «صحیح ابن حبان» (۳۹۴۴، ۶۹۲۹)؛ «المستدرک» (۱۲۹/۲-۱۳۰، ۱۱۰/۳)؛ «حجۀ الوداع» از ابن حزم؛ «سنن البیهقی» (۵۱۶/۲)؛ «دلائل النبوة» از بیهقی (۳۹۸/۵-۳۹۹)؛ «تاریخ دمشق» (۱۸۹/۴۲-۲۰۰)؛ «الروض الأنف» (۵۰۵/۷)؛ «البدایة والنهایة» (۲۹۵/۷، ۳۹۰-۳۹۲، ۶۶۵-۶۶۸، ۵۹/۱۱-۶۴)؛ «فتح الباری» (۶۶/۸)؛ «السلسلة الصحیحة» (۲۲۲۳)؛ و «کأنک معه، صفة حجة النبي کأنک معه».

پیامبر ﷺ پس از واقعه هوازن و نبرد طائف، خالد بن ولید رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ را برای مقابله با قبایل ستیزه جو به یمن فرستاد. خالد بر آنان ظفر یافت و پیروز شد؛ اموالی به غنیمت گرفت و اسیرانی به اسارت درآورد؛ و سپس به رسول خدا پیغام فرستاد که کسی را بفرستید تا خمس غنایم را جدا ساخته و غنایم را تقسیم کند. پیامبر ﷺ علی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ را فرستاد تا این فتح و پیروزی را به اتمام رساند و غنایم را دریافت کرده و پیش از تقسیم، خمس آن را جدا سازد. پیامبر ﷺ همچنین به دست علی نامه‌ای برای قبایل فرستاد تا آن را پیش از کارزار به آنان عرضه بدارد و فرمان داد که هر که از لشکریان خالد خواهان بازگشت است، برگردد و هر که بخواهد می‌تواند مسیر را با علی و تحت فرماندهی او ادامه دهد. این یک روش نظامی مرسوم، شناخته شده و کاربردی است که لشکریان در جبهه‌ها جای‌گزین می‌شوند تا غیبت‌شان از شهر و خانواده طولانی نشود و بر آنان دشوار ننماید.

علی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ مأموریتش را انجام داد؛ فرماندهی لشکر و غنایم به دست آمده را از خالد رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ تحویل گرفت و به آنان پیشنهاد کرد که هر که بخواهد می‌تواند بازگردد و هر که بخواهد می‌تواند با او ادامه دهد. عده‌ای از لشکریان بازگشتند و عده‌ای نیز با علی همراه شدند. علی غنایم را تحویل گرفت و این چنین، فتح و پیروزی به انجام رسید. وقتی به نزدیکی قبیله «همدان» رسیدند، همدانی‌ها در برابر علی خروج کردند و در مصاف با او قرار گرفتند. علی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ با همراهانش نماز گزارد و آنان را در یک صف قرار داد و خود پیشاپیش لشکر قرار گرفت تا اینکه

به همدانی‌ها نزدیک شد. سپس نامهٔ پیامبر ﷺ را برای آنان خواند و آن‌ها را به اسلام فراخواند. همگی اسلام آوردند. علی در نامه‌ای خبر اسلام آنان را به اطلاع پیامبر رسانید. آن‌گاه که نامهٔ علی را برای پیامبر خواندند، پیامبر ﷺ سجده کرد و سپس فرمود: «سلام بر همدان».

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خمس غنایمی را که لشکر به دست آورده بود، جدا ساخت. در میان غنایم، کنیزی زیاروی بود که در سهم خمس قرار گرفت. وقتی خمس را جدا کرد، آن کنیز در سهم اهل بیت قرار گرفت سپس تخمیس کرد و آن کنیز در سهم آل علی قرار گرفت. علی آن کنیز را برای خود گرفت. عده‌ای از لشکریان، علی را دیدند که از چادر/خیمهٔ خود بیرون آمد و غسل کرده و سرش را پوشانده بود و قطرات آب از سرش می‌چکید. در دل‌شان افتاد که علی با قراردادن آن کنیز در سهم خود، عدالت را رعایت نکرده است.

بُریده بن حُصیب اسلمی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ که از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دل‌خور شده بود، به خالد بن ولید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ که او نیز چنین احساسی نسبت به علی داشت، گفت: آیا نمی‌بینی که این مرد چه می‌کند؟! خالد به علی گفت: ای اباالحسن! این چه کاری‌ست؟ علی گفت: مگر نمی‌دانی که این کنیز پس از تقسیم و تخمیس غنایم در سهم خمس، سپس در خمس آل محمد و آن‌گاه در خمس آل علی درآمده است؟ از این رو با او نزدیکی کردم. خالد در نامه‌ای به پیامبر ماجرا را نوشت. بُریده به او گفت: مرا با نامه‌ات بفرست تا آن را تصدیق کنم و خالد بریده را با نامه به سوی رسول خدا فرستاد.

بریده می‌گوید: هنگامی که به محضر پیامبر وارد شدم، قصهٔ علی را گفتم و از او عیب‌گویی کردم و گفتم که علی، کنیزی از خمس را برای خود گرفته است. نامهٔ خالد را برای پیامبر می‌خواندم و می‌گفتم: خالد درست می‌گوید. همیشه عادت داشتم که یک‌سره سخن بگویم و سرم را پایین بیندازم؛ باری سرم را بالا گرفتم و دیدم که چهرهٔ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دگرگون و برافروخته شده است. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست من و نامه را گرفت و فرمود: «ای بریده! آیا نسبت به علی کدورتی در دل داری؟» گفتم: بله ای رسول خدا! فرمود: «با او کینه نداشته باش؛ اگر دوستش داری، او را بیشتر دوست بدار. هر که من دوست و مولای او هستم، پس علی دوست و مولای اوست. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، سهم خاندان علی در میان خمس‌ها، برتر و بیشتر از کنیز است.» بریده می‌گوید: از آن پس که سخن پیامبر را شنیدم، هیچ‌کس نزد من محبوب‌تر از علی نبود.

گویی آنچه دربارهٔ علی در دل بریده و خالد افتاد، در دل برخی دیگر از لشکریان نیز افتاده بود. سپاهیان علی، شتران خود را خسته یافتند و بنابراین از ایشان خواستند اجازه دهد تا بر شتران زکات سوار شوند و یا بار و محمل خود را بر شتران صدقه بگذارند تا این‌گونه به شتران خود استراحت دهند. اما علی عَلَيْهِ السَّلَام درخواست آنان را نپذیرفت و فرمود: سهم شما از این شتران، مانند سهم سایر مسلمانان است. ظاهراً این موضوع نیز باعث شد که همراهان از او دل‌گیر شوند.

در این میان، پیامبر ﷺ برای حج وداع از مدینه رهسپار مکه شده بود. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از کارش فارغ شده و درحال بازگشت از یمن بود و شتاب داشت تا خود را برای حج به پیامبر برساند و قربانی‌های همراه خود را به پیامبر تحویل دهد. از این رو یکی از یاران خود را به فرماندهی لشکر گماشت و برای پیوستن به پیامبر و رسیدن به حج، با سرعت هرچه تمام حرکت کرد. او همانند پیامبر احرام بست و برای ادای حج، مطابق لبیک ایشان، لبیک گفت: یا الله! من برای حج آن‌گونه لبیک می‌گویم که پیامبرت لبیک گفته است.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ زمانی به مکه رسید که پیامبر ﷺ طواف و سعی صفا و مروه را انجام داده و در «ابطح» مستقر شده بودند. آن دسته از یاران او که با خود قربانی نداشتند، از احرام بیرون آمده بودند. علی نزد همسرش فاطمه دختر پیامبر رفت. فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ عمره‌اش را انجام داده و از احرام بیرون آمده بود. علی همسرش را دید که لباسی رنگارنگ پوشیده و سرمه کشیده و محل اقامتش را خوشبو ساخته است. علی که همسرش را درحال ادای حج می‌دانست، از این کار تعجب کرد و علتش را جویا شد. فاطمه پاسخ داد که پدرم مرا به این کار امر فرموده‌اند. علی حیرت‌زده و همانند یک تازه‌داماد، به پیامبر خبر داد که فاطمه خود را آراسته و لباس زیبا پوشیده و سرمه کشیده است و گمان می‌کند که این دستور شماس است. پیامبر ﷺ فرمود: «راست می‌گوید، راست می‌گوید، درست‌تر شماس است. پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «راست می‌گوید، راست می‌گوید، درست‌تر شماس است. پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ از علی پرسید: «چگونه لبیک گفته‌ای و چه نوع حجی نیت کرده‌ای؟»

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پاسخ داد: گفته‌ام: یا الله! من برای حج آن گونه لبیک می‌گویم که پیامبرت لبیک گفته است. پیامبر به او فرمود: «پس، از احرام بیرون نیا.» این گونه، علی مناسک و مشاعر حجش را با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به‌تمام رساند.

در روز عید قربان، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور فرمود حیوانات قربانی را حاضر کنند. مجموع شترهایی که ایشان با خود داشت و شترهایی که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با خود از یمن آورده بود، به یک‌صد شتر می‌رسید. پیامبر سپس علی را به حضور طلبید. علی آمد و پیامبر به او دستور داد قسمت پایی نیزه را بگیرد و خود ایشان قسمت بالایی آن را گرفته و شروع به قربانی کردن شترها کردند.

هنگامی که شصت‌وسه شتر قربانی شد، پیامبر دستور فرمود علی بقیه شترها را به‌تنهایی قربانی کند. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی را در قربانی خود شریک کرد و به او دستور فرمود گوشت‌های قربانی را در میان مردم توزیع کند. ایشان به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «گوشت و پوست شترها و رواندازهای‌شان را میان مردم توزیع کن و چیزی به قصاب نده؛ ما خودمان از نزد خویش به او عطا می‌کنیم. از هر شتری قطعه‌ای گوشت بردار و در دیگی بینداز [و آماده کن] تا از گوشت قربانی بخوریم و از آب گوشت آن تناول کنیم.»

این صحنه که علی هنگام قربانی کردن شترها با گرفتن نیزه و ایستادن در پشت سر پیامبر به آن حضرت کمک می‌کرد، نشان‌دهنده نزدیکی قلب و روح آن بزرگواران به یکدیگر است،

زیرا علی عَلَيْهِ السَّلَام پشت سر پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ ایستاده بود و بدن‌های مبارک‌شان کنار هم قرار گرفته بود. چنین چشم‌اندازی حتی در بین برادران تنی کمتر اتفاق می‌افتد، چه رسد به دوستان و یاران، اما خداوند متعال علی را گرمی داشت تا این‌گونه به بلندای محبت و قربت پیامبر ارتقا یابد.

تصویری که علی را در حال همراهی پیامبر در قربانی کردن شصت و سه شتر، به اندازه سال‌های عمر پربرکت ایشان، نشان می‌دهد، شاید تصویری از زندگانی آن بزرگوار است که همواره در کنار پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ و در خدمت ایشان بود. علی عَلَيْهِ السَّلَام، همان‌گونه که در قربانی کردن شتران با پیامبر همراه بود و همکاری کرد، در سراسر عمر مبارک پیامبر نیز ایشان را در دعوت و جهاد همراهی کرده بود.

پیامبر علی را در قربانی خود شریک کرد درحالی که هیچ‌یک از یاران و نیز دختر خود فاطمه و همسران خود را، با وجود نزدیکی و قربانی که با ایشان داشتند، در این امر شریک نفرمود. اوج این صحنه عاطفی هنگامی است که نشستن آن دو بزرگوار را بر سر دیگ غذای قربانی تصور کنیم که از گوشت و آب گوشت قربانی خود تناول می‌کنند. این، نشستن بر سر هر سفره، و خوردن هر غذایی نیست، بلکه آن‌دو از غذایی میل می‌کنند که از گوشت قربانی خود تدارک دیده‌اند؛ همان قربانی‌ای که به‌عنوان برترین عمل در برترین مکان و در برترین زمان، با مشارکت یکدیگر برای تقرب به خداوند متعال انجام داده‌اند. آری! در زمان و مکانی که پس از مراسم حج، احساس سرور و شادمانی از میان دل‌ها پروبال می‌گشاید و مسرت و محبت درهم می‌آمیزند.

خدای من! چگونه می‌توانم چنین احساسی را در پهنه گرامی‌ترین عمل و بزرگترین جلوه گاه محبت تصور کنم؟ به‌خدا سوگند که انگار خود را در آن دوران بی‌نظیر می‌بینم؛ گویی آن‌جا ایستاده‌ام و با چشمانم نظاره‌گر آن تماشاگه خیال‌خویشم و همان حرکت‌های به‌ظاهر ساده و گذرا، به‌صورتی ژرف و اثرگذار جلوه‌گر می‌شوند و احساس می‌کنم قلبم به‌قدری در تلاطم و هیجان افتاده که توان وصف آن حس را ندارم. شما نیز آن صحنه دل‌انگیز را تصور کنید و چنان بنگرید که گویی شاهد ماجرا هستید، تا آن حس را دریابید و آن احساس را بشناسید. همه این چشم‌اندازهای دل‌انگیز، بیان‌گر آن است که علی نزد پیامبر منزلت خاصی داشت. این صحنه‌های پرشور، همگی مصداق این فرموده نبوی به علی عَلَيْهِ السَّلَام است که: «من از تو هستم و تو از منی.»^(۱) درود و سلام خدا بر پیامبرمان و بر خاندان ایشان باد.

بگذارید به میان لشکری بازگردیم که علی عَلَيْهِ السَّلَام امیری بر آن‌ها گماشت و خود رهسپار مکه شد. لشکر در پی او، راه مکه را در پیش گرفت. چنین به‌نظر می‌رسد که فرمانده‌ای که علی عَلَيْهِ السَّلَام بر سپاهیان گماشت، شخصی ساده بوده و آنان به‌دلخواه بر او چیره می‌شدند. از این‌رو خواسته‌ای را که پیشتر از علی تقاضا کرده بودند، از او نیز خواستند؛ اینکه بر شتران زکات سوار شوند و یا بار و محمل خود را بر شتران صدقه بگذارند تا به شتران خود استراحت دهند. فرمانده، برخلاف رویه علی، خواسته آنان را پذیرفت و نیز از لباس و جامه‌های غنیمت به آنان بخشید. پس از آنکه علی عَلَيْهِ السَّلَام حشش را تمام کرد،

(۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۸۵۷، ۹۳۱) و «صحیح البخاری» (۲۶۹۹، ۴۲۵۱).

پیامبر ﷺ به او فرمود: «نزد یارانت برو و با آنان همراه شو.» علی به‌سوی لشکر به‌راه افتاد تا به آن‌ها رسید. سپاهیان درحالی که آن لباس‌ها بر تن داشتند، به استقبال علی آمدند. علی بر سر نماینده خود فریاد زد: وای بر تو! این، چه وضعی‌ست؟ لباس‌ها را بر آنان پوشاندی تا وقتی که بر مردم وارد می‌شوند، آراسته باشند! وای بر تو! پیش از آنکه با این لباس‌ها به حضور رسول خدا برسند، جامه‌ها را از ایشان بازپس بگیر. فرمانده لشکر نیز لباس‌ها را پس گرفت و دوباره به محل غنایم برگرداند.

علی علیه‌السلام شتران زکات را خسته و کم‌توان‌تر از گذشته دید و فهمید که بر شترها سوار شده و بر آن‌ها نیز بار نهاده‌اند. فرمانده لشکر را به این خاطر نیز سرزنش کرد. سپاهیان، رفتار علی را خشن و سخت‌گیرانه پنداشتند. بنابراین، برخی بر آن شدند تا ماجرا را برای پیامبر بازگو کنند و به ایشان اطلاع دهند که علی با آن‌ها چه کرده و به‌زعم خودشان، چه‌سان بر آنان سخت گرفته و درستی کرده است. چه‌بسا سبب دل‌خوری لشکر از علی و شکایت از او، از آن روی بود که آن‌ها به آن شتران و لباس‌ها دل بسته بودند و توقع نداشتند که از آن‌ها باز ستانده شود.

هنگامی که به حضور پیامبر ﷺ رسیدند، از علی علیه‌السلام شکایت کردند. با این شکایت، روشن شد که این دل‌خوری فقط از سوی بُریده و خالد نبوده است؛ کسی همچون ابوسعید خدری رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ هم علی علیه‌السلام را در این سخت‌گیری ملامت کرد.^(۱) بنابراین، به‌نظر

(۱) نگاه کنید به: «دلائل النبوة» از بیهقی (۳۹۸/۵)؛ «تاریخ دمشق» (۲۰۰/۴۲)؛ و منابع

رسید که این یک نظر عمومی بوده و اغلب سپاهیان از این بابت از علی دل‌خور شده‌اند. این احساس تقریباً بین همه سپاهیان شایع شده بود. شاید یکی از عوامل شیوع این ملامت بر علی، این بود که بیشتر سپاهیان تازه‌مسلمان بودند و بر خلاف علی، چیز زیادی از فقه جهاد و احکام غنائم نمی‌دانستند. بنابراین پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای رفع این سوء تفاهم خطابه‌ای عمومی ایراد فرمود تا کدورت‌ها برطرف شود. پیامبر در این خطبه قدر و منزلت علی را بیان فرمود و جایگاهش را بالا برد و این چنین، واضح شد که هر کس چنین جایگاهی داشته باشد، فراتر از آن است که چنین اتهاماتی به او بچسبد یا ملامتی بر او باشد.

نگاهی به عمل کرد علی عَلَيْهِ السَّلَام نشان می‌دهد که همه کردارش در این ماجرا سنجیده شده، درست و به‌جا بوده است. کنیزی که ایشان با او نزدیکی کرد، از غنائم تقسیم نشده نبود؛ او را از سهم کسی نگرفته و در این باره بی‌عدالتی نکرده بود، بلکه علی ابتدا خمس غنائم را جدا کرد و آن کنیز در این خمس قرار گرفت وانگهی، آن خمس را تخمیس کرد و کنیز در سهم آل رسول درآمد و چون خمس این سهم را جدا ساخت، کنیز در سهم آل علی قرار گرفت. این گونه، تصرف کنیز توسط علی، تصرف در سهم خودش بود. از این رو پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، سهم خاندان علی در میان خمس‌ها، برتر و بیشتر از کنیز است.» پس هیچ ملامت و سرزنشی بر علی نیست.

تصمیم علی عَلَيْهِ السَّلَام درباره آن لباس‌ها نیز درست بود، زیرا لباس‌ها جزو غنائم تقسیم نشده بود و استفاده از آن لباس‌ها برای سپاهیان،

تصرف نابه‌جا در اموال غنیمت به‌شمار می‌رفت و علی نسبت به آن‌ها به این موضوع آگاه‌تر بود و فقه و دانش بیشتری به احکام داشت. او، پیش از آن‌ها به همراه پیامبر به‌سوی جهاد شتافته و جزو پیشگامان جهاد بود. او حرمت غنایم را از پیامبر آموخته بود و می‌دانست که استفاده از غنایم تقسیم‌نشده چه حرمتی دارد. بنابراین، بی‌درنگ آن لباس‌ها را از آنان پس گرفت، زیرا آن‌ها لباسی را پوشیده بودند که جزو غنایم تقسیم‌نشده بود و حقوق دیگران به آن تعلق داشت.

همچنین اقدام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ برای بازپس‌گیری شتران زکات نیز به‌جا بود و اجازه نداد این شتران زیر بار سواران و کالاهای آن‌ها آسیب ببینند یا خسته شوند، زیرا این شترها سهم فقیران و مستمندان و دیگر کسانی بودند که در آن حق و سهمی داشتند. علی از مال و حق کسانی که به‌سبب ضعف یا دوری مسافت به حق و سهم خود دسترسی نداشتند، حمایت کرد و اجازه نداد که لشکریان برای استراحت دادن به شتران خود، شتران صدقه را دچار ضعف و مشکل کنند. از این‌رو به آنان فرمود: «سهم شما از این شتران، مانند سهم سایر مسلمانان است.» یعنی این شتران، تنها برای آن‌ها نبود، بلکه مسلمانان مستحق نیز در آن سهمی دارند و تعدی به سهم آن‌ها نارواست؛ همچنان‌که روا نیست این شتران را به کار گیرند و سپس به‌صورتی ضعیف و نامرغوب به افراد مستحق تحویل دهند.

دل‌خوری سپاهیان لشکر از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، همانند ماجرای انصار است که از چگونگی تقسیم غنایم حُنین دل‌خور شده بودند.

پیامبر ﷺ در حنین از اموال خمس، صدها شتر به تازه‌مسلمانان داد تا از آنان دل‌جویی کند و به انصار چیزی نداد. انصار این موضوع را به دل گرفتند تا اینکه رسول خدا آن‌ها را جمع فرمود و به آن‌ها توضیح داد که این کار را به قصد دل‌جویی از تازه‌مسلمانان انجام داده تا اسلام به دل‌های آن‌ها نفوذ کند و انصار را به خیر و ایمانی که در دل‌هایشان ریشه دوانده، واگذاشته است.

در حُنین، اگر سهم مردمان از تقسیمات رسولانه شترانی چند بوده، این خود پیامبر است که سهم انصار شده؛ آن‌گاه که هر طایفه‌ای راه و مسیر خود را در پیش گیرد، پیامبر ﷺ همراه و همسفر انصار خواهد بود، و زمانی که مردم با اموال غنیمت بر می‌گردند، انصار با پیامبر ﷺ برخواهند گشت. پیامبر خطاب به انصار فرمود: «قسم به خدا که آن چه شما با آن برمی‌گردید، بهتر از چیزی است که آن‌ها با آن برمی‌گردند.» پس آنان راضی شدند و دل‌های‌شان آرام گرفت. خداوند از همهٔ آنان راضی باد.^(۱) در ماجرای حنین، پیامبر ﷺ غنائم را به تازه‌مسلمانان عطا فرمود و به خویشان و خانوادهٔ خود چیزی نداد. ایشان از غنائم حنین هیچ سهمی برای یاران پیشگام خود نیز مقرر نکرد و چیزی را نزد خود نیز نگه نداشت.

(۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۱۲۷۳۰، ۱۲۷۶۶، ۱۳۹۱۳)؛ «فضایل الصحابة» از احمد (۱۴۳۱)؛ «صحیح البخاری» (۳۷۷۸، ۴۳۳۰، ۴۳۳۴)؛ «صحیح مسلم» (۱۰۵۹)؛ «جامع الترمذی» (۳۹۰۱)؛ «السنن الکبری» از نسائی (۸۲۷۷، ۱۱۱۵۸)؛ «صحیح ابن حبان» (۷۲۷۸).

درود خدا بر ابوالحسن عَلَيْهِ السَّلَام، که در زندگی اش به حد کفاف و نیاز و نیز میانه روی در استفاده از امکانات بسنده می کرد و علاقه مندی هایش در ملاء اعلی و کرانه های والا قرار داشت. او در سبک زندگی شبیه ترین مردم به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود. خانه اش به خانه رسول خدا شباهت داشت؛ خانه ای کوچک با دیوارهایی نزدیک به هم، و سقفی کوتاه و اثاثیه ای اندک. خانه اش خدمت کاری نداشت. همسرش فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام، دختر گرامی رسول خدا، با دست خود گندم را آرد می کرد؛ چنان چه دستانش پینه بسته و درشت شده بود. فاطمه با دستان خود خانه اش را جارو می زد و لباس هایش غبار آلود می شد. او برای پختن نان بر سر تنور می نشست و صورتش از آتش تنور متأثر می شد. فاطمه با مشک آب می آورد و ردّ مشک بر شانه های او نشسته بود.

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با اینکه از وضعیت خانه علی اطلاع داشت، در اموال غنیمت، نسبت به او تبعیض قایل نشد و سهم ویژه ای برای او و فاطمه مقرر نکرد، بلکه برای عزیزان خود اجر و پاداش اخروی را بر کالای فانی و زوال پذیر دنیا ترجیح داد. باری، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام به خانه پدرش آمد تا از ایشان درخواست کند از کنیزانی که آورده اند، خدمت گزاری به او بدهند. پیامبر در خانه نبودند و او حاجت خود را با عائشه، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، در میان گذاشت و به خانه باز گشت. هنگامی که پیامبر پس از عشاء به خانه آمدند، عائشه از آمدن فاطمه و حاجت او به ایشان خبر داد.

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به خانه علی و فاطمه رفت و آن دو برای خواب به بستر رفته بودند. علی می گوید: رواندازی روی ما بود که وقتی آن را از

جهت طول روی خود می انداختیم، پهلوهایی ما را نمی پوشاند و چون از عرض روی خود می کشیدیم، پاها و سرهای مان نمایان می شد. خواستیم برخیزیم، پیامبر فرمود: سر جای تان بمانید. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود به میان آن دو رفت. علی می گوید: خنکی قدم پیامبر را بر سینه خود حس کردم. سپس فرمود: «آیا شما را به چیزی راهنمایی نکنم که برای تان از خادمی که درخواست کرده اید، بهتر است؟» گفتیم: بله! فرمود: «وقتی به بستر خواب وارد می شوید، سی و سه بار سبحان الله؛ سی و سه بار الحمد لله و سی و چهار بار الله اکبر بگویید. این برای شما از خدمت کار بهتر است. به خدا سوگند که به شما خدمت کاری نمی دهم، درحالی که شکم اهل صُفّه از گرسنگی به خود می پیچد و من چیزی ندارم که به آن ها بدهم. بنابراین، پول حاصل از فروش این بردگان را بر آنان خرج می کنم.»^(۱)

این چنین، علی و فاطمه عَلَيْهِمَا السَّلَام درس بزرگی از پیامبر آموختند و بر اساس همین آموزش نبوی تربیت یافتند. بعدها خداوند متعال فتوحاتی نصیب پیامبرش فرمود. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صدها شتر را تقسیم کرد، اما هیچ سهمی برای علی مقرر نکرد و برایش تبعیض قایل نشد. پیامبر لباس ها و پارچه های غنیمت را تقسیم کرد، اما چیزی از آن به علی نداد. ایشان به برخی از یارانش زمین و پول بخشید؛ اما سهمی از این اراضی و پول ها

(۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۵۹۶، ۸۳۸)؛ «صحیح البخاری» (۳۱۱۳، ۳۷۰۵، ۵۳۶۱، ۶۳۱۸)؛ «صحیح مسلم» (۲۷۲۷، ۲۷۲۸)، و «سنن أبی داود» (۲۹۸۸، ۵۰۶۲، ۵۰۶۳)؛ «السنن الکبری» از نسائی (۹۱۲۷)؛ و «صحیح ابن حبان» (۶۹۲۱، ۶۹۲۲).

را برای علی جدا نکرد. **عَلَيْهِ السَّلَام** با پیامبر **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ** و همانند ایشان زیست و زندگانی‌اش شبیه زندگانی رسول خدا بود. خانه‌ی علی از نظر کوچکی و سادگی به خانه‌ی پیامبر شباهت داشت و اسباب‌خانه، همانند اثاثیه‌ی خانه‌ی پیامبر، در حد کفاف و بسیار ساده بود.

علی پس از وفات پیامبر همچنان ساده زیست و زندگی او، با وجود فتوحاتی که پس از پیامبر به دست آمد، به همان سادگی باقی ماند. پس از رسول خدا سرزمین‌های زیادی فتح شد و دنیا با نعمت‌های فراوانی رو به سوی مردم نهاد، مردم از این نعمت‌ها بهره می‌بردند، اما علی همانند دوران حیات پیامبر، ساده‌زیستی را رها نکرد. او هنگامی که زمام خلافت را به دست گرفت و اموال فراوانی در دست او بود، چیزی از دنیای مسلمانان را برای خود برنداشت و در اموال‌شان دست نبرد و تنها چیزی که در امور مالی درباره‌ی او نقل شده، شایستگی و امانت‌داری‌ست، نه دست‌درازی در اموال.^(۱)

هر مال و نقدینه‌ای که در بیت‌المال و خزانه کوفه جمع می‌شد، بی‌درنگ آن را در میان فقیران تقسیم می‌کرد؛ تا جایی که چه‌بسا در یک سال، به مردم سه سهم می‌داد. روزی که خراج اصفهان به دستش رسید، در میان مردم برخاست و پس از حمد و ثنای خدای متعال فرمود: ای مردم! برای دریافت چهارمین سهم از بیت‌المال مراجعه کنید و سهم چهارم‌تان را بگیرید، زیرا به خداوند سوگند که مرا یارای ذخیره‌ی این اموال نیست. آن‌گاه آن اموال را در میان مردم تقسیم کرد و دستور داد

(۱) نگاه کنید به: «فتح الباری» (۳۰۹/۱۲).

تأیید المال یا خزانه مسلمانان را جارو بزنند. سپس آنجا آب پاشیدند و علی علیه السلام در آن دو رکعت نماز گزارد و فرمود: ای دنیا! در پی فریفتن کسی غیر از من باش.

علی پارساترین و زاهدترین مردم نسبت به دنیا بود. او خطاب به دنیا می‌فرمود: برای من دل‌ربایی می‌کنی و قصد فریفتن مرا داری؟ در پی فریفتن کسی غیر از من باش. تو را سه طلاق کردم. عمر تو، کوتاه است و ماندن با تو، حقیرانه و خفت‌بار؛ تو را چندان ارج و منزلتی نیست.^(۱) زهد و بی‌رغبتی امام علی علیه السلام به دنیا، از این جهت نبود که راه‌های رفاه‌طلبی را نمی‌دانست یا از روی آوردن به ناز و نعمت عاجز بود، بلکه زهدش از جهت ترجیح آخرت بر دنیا و مقدم‌شمردن حقوق مالی مردم بر حق خویشتن بود؛ همان‌گونه که در نهج‌البلاغه گفته است: اگر می‌خواستم، می‌توانستم از عسل مصفا و مغز این گندم و بافته‌های این ابریشم، برای خود خوراک و لباس تدارک ببینم، اما هیئات که هوا و هوس بر من چیره گردد و حرص و طمع مرا بر آن دارد که خوراکی‌های لذیذ برگزینم، درحالی که چه‌بسا در سرزمین حجاز و یمامه، کسی باشد که او را امیدی به یافتن قرص نانی نباشد و هرگز شکمی سیر نخورده باشد.^(۲)

(۱) نگاه کنید به: «مصنف ابن ابی شیبۀ» (۳۲۹۰۰)؛ «فضائل الصحابة» از احمد (۸۸۲)، ۸۸۴، ۹۰۵؛ «مقتل علی» از ابن ابی‌الدنیا (۱۰۵)؛ «المعجم الأوسط» از طبرانی (۳۹۳۴)؛ «الشريعة» از آجری (۱۲۸۸)؛ «حلیة الأولیاء» (۸۱/۱، ۸۵)؛ و «تاریخ دمشق» (۴۰۱/۲۴)، (۴۷۸-۴۷۷/۴۲).

(۲) نگاه کنید به: «نهج‌البلاغه» (۳۶۹/۱۶).

شگفتا! به این سخن علی بن‌گرم که می‌گوید: چه‌بسا در سرزمین حجاز و یمامه، کسی باشد که او را امیدی به یافتن قرص نانی نباشد و هرگز شکمی سیر نخورده باشد. و آن‌گاه، این سخن را با فرمودهٔ پیامبر ﷺ به او و فاطمه مقایسه کنیم که فرمود: «به‌خدا سوگند که به شما خدمت کاری نمی‌دهم، درحالی که شکم اهل صُفّه از گرسنگی به خود می‌پیچد و من چیزی ندارم به آن‌ها بدهم.»^(۱) با این مقایسه درمی‌یابیم که علی چه درس درستی از پیامبر و آموزه‌های ایشان آموخت و راه و روش آن‌حضرت را در پیش گرفت.

علی عَلَيْهِ السَّلَام سال‌های خلافتش را این‌گونه گذراند که اموال موجود در خزانه را تقسیم می‌کرد و چیزی در بیت‌المال نمی‌گذاشت. او قصری برای خود بنا نکرد و سامان و اثاثی برنگرفت و مال و ثروتی نیندوخت. تنها دارایی و داشته‌اش، اندک حقوق اختصاص‌یافته از بیت‌المال مسلمین برای امیرالمؤمنین بود و آن‌گاه که به شهادت رسید، پسرش حسن عَلَيْهِ السَّلَام، مولای مسلمانان و امیرمومنان، پرده از حساب و دارایی پدرش برداشت و گفت که او فقط هفت‌صد درهم از خود برجای گذاشت. آن را هم پس‌انداز کرده بود تا برای خانواده‌اش خادمی بگیرد.^(۲) او این مبلغ را از حقوق خود پس‌انداز کرده بود و چنین نبود که آن را بی‌حساب و کتاب از بیت‌المال برداشته باشد.

(۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۵۹۶، ۸۳۸)؛ «صحیح البخاری» (۳۱۱۳، ۳۷۰۵، ۵۳۶۱، ۶۳۱۸)؛ «صحیح مسلم» (۲۷۲۷، ۲۷۲۸)؛ «سنن أبی داود» (۲۹۸۸، ۵۰۶۲، ۵۰۶۳)؛ «السنن الکبری» از نسائی (۹۱۲۷)؛ و «صحیح ابن حبان» (۶۹۲۱، ۶۹۲۲).

(۲) نگاه کنید به: «طبقات ابن سعد» (۳۷/۳)؛ «الزهده» از ابوداود (۱۰۵۹)؛ «مقتل علی» =

سال‌های خلافتش، که در حقیقت واپسین سال‌های عمر مبارکش بود، برایش دوران قدرت‌نمایی و اقتدار یا برخورداری از فراوانی ثروت و رفاه‌طلبی در خوراک و پوشاک نبود، بلکه این سال‌ها، سالیان رنج و مشقت و غم و البته از سخت‌ترین سال‌های زندگانی‌اش بود. او در این سال‌ها با تلاشی نستوه و خستگی‌ناپذیر برای گردآوردن مسلمانان و دفع فتنه و اصلاح آشفته‌گی‌ها کوشید و نسلی را رهبری می‌کرد که دوران پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ را درنیافته و به بسیاری از مسائل ناآگاه بودند. از این‌رو با فتنه‌ها و انحرافات بسیاری دست‌وپنجه نرم کرد.

امیر مومنان علی عَلَيْهِ السَّلَام شرف صحبت پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ و قرابت و دامادی ایشان را کسب کرده و با ایشان به جهاد قیام کرد و پس از وفات پیامبر خدا، همراه با جانشینان آن‌حضرت به نصرت دین الهی پرداخت. علاوه بر این، در دوران خلافت او، خداوند متعال بدعت خوارج را نیز به‌دست او از میان برداشت؛ همان‌هایی که خطرناک‌ترین و بدترین فرقه‌ای بودند که از میان مسلمانان، بر ضد مسلمانان برخاستند و وعید پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مبنی بر سرکوب و کشتار آن‌ها به دست علی عَلَيْهِ السَّلَام تحقق یافت؛ آن‌گاه که فرموده بود: «اگر آنان را دریابم، همانند کشتار قوم عاد، آن‌ها را می‌کشم.»^(۱)

= از ابن ابی الدنيا (۹۸، ۱۰۲)؛ «مسند البزار» (۱۳۳۹)؛ «السنن الکبری» از نسائی (۸۳۵۴)؛ «مسند أبی یعلی» (۶۷۵۸)؛ «صحیح ابن حبان» (۶۹۳۶)؛ «السنة» از خلال (۴۷۱)؛ «المعجم الکبیر» از طبرانی (۲۷۱۹، ۲۷۲۲، ۲۷۲۳)؛ «المعجم الأوسط» (۸۴۶۹)؛ «حلیة الأولیاء» (۶۵/۱)؛ و «تاریخ دمشق» (۵۸۱/۴۲، ۵۸۰).
(۱) «صحیح البخاری» (۳۳۴۴).

علی عَلَيْهِ السَّلَام در دوران خلافت خود ادعای خوارج را در میدان مناظره باطل کرد و انحراف آن‌ها را با جنگ از میان برداشت و پاداش وعدهٔ پیامبر ﷺ، که فرمود: «آنان را بکشید، چه هرکس آنان را بکشد در روز قیامت مزدی دریافت می‌کند.»^(۱)، را از آن خود کرد. او در نهروان با آنان جنگید و علامت و نشانه‌ای را که پیامبر ﷺ از آن خبر داده بود، در میان آن‌ها مشاهده کرد. سُوَید بن عَفْلَه می‌گوید: علی گفت: وقتی از پیامبر ﷺ به شما سخنی می‌گویم، افتادن من از آسمان برایم محبوب‌تر از دروغ گفتن در بارهٔ ایشان است و اما هنگامی که با شما دربارهٔ آنچه میان من و شماست سخن می‌گویم، بدانید که جنگ فریب و تدبیر است. من از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: «در آخرالزمان قومی خواهند آمد که کم‌سن و سال‌اند، اما دارای رویاهای احمقانه‌ای هستند. چنان سخن می‌گویند که گویی بهترین مردمند، اما همان‌طور که تیر از کمان خارج می‌شود، از اسلام خارج می‌شوند و ایمان از گلوی‌شان پایین‌تر نمی‌رود. پس هر جا آن‌ها را یافتید، بکشید، زیرا هرکس آنان را بکشد در روز قیامت به پاداشی می‌رسد.»^(۲)

حبيب بن ابی‌ثابت می‌گوید: برای شقیق بن سلمه گفتم: در مورد ذی‌الثدیه^(۳) به من بگو. گفت: وقتی با آنان می‌جنگیدیم، علی فرمود: مردی را با چنین علایمی جست‌وجو کنید و به نزد من بیاورید.

(۱) «صحیح البخاری» (۳۶۱۱).

(۲) «مسند أحمد» (۹۱۲) و «صحیح البخاری» (۳۶۱۱).

(۳) یکی از سران کشته‌شده خوارج در جنگ نهروان، که به‌جای یک دست، پاره‌ای گوشت به‌شکل پستان زنان داشت.

ما به جست و جویش پرداختیم اما او را نیافتیم و به علی گزارش کردیم. ایشان گریست و فرمود: او را جست و جو کنید؛ قسم به خدا نه من دروغ گفتم و نه به من دروغ گفته شده است. می گوید: باز جست و جو کردیم اما نبود، دوباره به علی اطلاع دادیم. ایشان گریست و گفت: او را جست و جو کنید قسم به خدا، نه من دروغ گفتم و نه به من دروغ گفته شده است. باز به جست و جویش پرداختیم اما او را نیافتیم. می گوید: علی بر قاطرش، که شهباء نامیده می شد، سوار شد و ما هم با او به جست و جوی آن شخص بیرون شدیم و او را در زیر پتویی یافتیم و علی چون او را دید، سجده کرد.^(۱)

این چنین، خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَام جهادی دیگر برای حفاظت و اصلاح امت و رفع آشفتگی ها بود تا آنکه خنجر فتنه، چهره مبارکش را به خون رنگین کرد؛ در حالی که آن بزرگوار رهسپار نماز صبح بود. علی عَلَيْهِ السَّلَام پیشاهنگ مومنانی است که به پیمان خود با خدا، صادقانه وفا کردند؛ همان ها که پیمان شان را به انجام رساندند و به شهادت رسیدند و در پیمان شان هیچ دگرگونی و تغییری نیاوردند. او تربیت شده مکتب محمدی است؛ شخصیت او تحت مراقبت ایشان ساخته شد و در خانه رسالت رشد کرد. او در خانه ای به پختگی و کمال رسید که خداوند متعال آن را از پلیدی در امان نگه داشت و پاکیزه اش گردانید؛ خانه ای که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام با وحی الهی در آن فرود می آمد و آیات و حکمت الهی در آن تلاوت می شد.

علی عَلَيْهِ السَّلَام کسی بود که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را دوست می‌داشت و از او راضی بود. واضح است که پیامبر خدا به‌جز پاکیزه را دوست نمی‌داشت و جز از کسی که مورد رضایت خداوند متعال قرار گرفته بود، راضی نمی‌شد. فراموش نکنیم که هر طعن و سرزنشی که بر علی عَلَيْهِ السَّلَام روا داشته شود درواقع تیری است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را نشانه گرفته، زیرا ایشان علی را تربیت کرد و دوستش می‌داشت و از او راضی بود. علی عَلَيْهِ السَّلَام از جرگه مجاهدان جان‌فشانی است که سبک‌بال به سوی پروردگارشان بال گشودند و پاداش خود را در دنیا نگرفتند تا آن را به‌تمام و کمال از پروردگار بخشنده خود در آخرت دریافت کنند.

اگر علی را دوست بداریم، در حقیقت کسی را دوست داشته‌ایم که خداوند متعال او را در ملکوت اعلی دوست می‌دارد. چنان‌چه دوست‌دار علی باشیم، درواقع دوست‌دار کسی هستیم که پیامبر خدا دوستش می‌داشت و آشکارا بیان می‌کرد که او را دوست می‌دارد. محبت با علی به‌معنای محبت با کسی است که از پیامبر خدا بود و پیامبر نیز از او بود؛ همان‌گونه که مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: «من از تو هستم و تو از منی.»^(۱)

وقتی علی عَلَيْهِ السَّلَام را دوست بداریم و او را به‌دوستی بگیریم، در حقیقت دوست داشتن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را محقق کرده‌ایم که فرمود: «هر که من دوست او هستم، پس علی دوست اوست.»^(۲) اگر علی را دوست بداریم،

(۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۸۵۷، ۹۳۱) و «صحیح البخاری» (۲۶۹۹، ۴۲۵۱).

(۲) نگاه کنید به: «مصنف ابن ابی شیبۀ» (۳۲۱۱۸)؛ «مسند احمد» (۱۸۴۷۹، ۱۹۲۷۹) =

جای امیدواری است که ایمان‌مان را محقق ساخته باشیم، زیرا دوستی علی همان خبری است که پیامبر به ما داده‌اند؛ اینکه: «دوستش نمی‌دارد، مگر آن که مومن است و دشمنش نمی‌دارد، جز آن که منافق باشد.»^(۱) علی را اگر دوست بداریم، کسی را دوست داشته‌ایم که وقتی بر روی زمین راه می‌رفت و زنده بود، پیامبر به بهشتی بودن او گواهی داد و فرمود: «علی در بهشت است.»^(۲) امید است که با دوستی علی، در بهشت رفیق و همراه او گردیم، زیرا: «انسان با کسی است که او را دوست دارد.»^(۳)

= ۱۹۲۶۵، ۱۹۳۲۵؛ فضائل الصحابة» از احمد (۹۹۲، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۴۸)؛ مسند عبد بن حمید (۲۶۵)؛ مسند الدارمی (۳۳۵۹)؛ صحیح مسلم (۲۴۰۸)؛ جامع الترمذی (۳۷۱۳)؛ سنن ابن ماجه (۱۱۶)؛ السنة» از ابن ابی عاصم (۱۵۵۰-۱۵۵۲)؛ مسند البزار (۳۴۲۴، ۴۳۲۷، ۴۳۳۶)؛ السنن الکبری» از نسائی (۸۱۱۹، ۸۴۰، ۸۴۱۵)؛ صحیح ابن خزيمة (۲۳۵۷)؛ شرح مشکل الآثار (۳۴۶۴)؛ المعجم الکبیر» از طبرانی (۵۰۲۸)؛ فضایل الخلفاء الراشدین» از ابی نعیم (۱۷-۱۹)؛ المستدرک (۱۰۹/۳، ۱۱۶، ۵۳۳)؛ سنن البیهقی (۲/۲۱۲)، (۷/۴۸)، (۱۰/۱۹۴)؛ و السلسلة الصحیحة» (۱۷۵۰).

(۱) نگاه کنید به: مسند احمد (۷۳۱، ۶۴۲) و فضایل الصحابة» از احمد (۹۴۸، ۹۶۱، ۱۱۰۷، ۱۱۰۲) و صحیح مسلم (۷۸).

(۲) نگاه کنید به: مسند احمد (۱۶۳۱، ۱۶۲۹)؛ فضایل الصحابة» از احمد (۸۵، ۸۷، ۲۵۶)؛ سنن أبی داود (۴۶۴۹)؛ جامع الترمذی (۳۷۴۸)؛ صحیح ابن حبان (۶۹۹۳) و الأحادیث المختارة» (۲۸۴/۳-۲۸۵) (۱۰۸۵).

(۳) نگاه کنید به: مسند احمد (۳۷۱۷، ۱۲۰۱۳، ۱۳۰۶۸)؛ صحیح البخاری (۶۱۶۸، ۶۱۷۱) و صحیح مسلم (۲۶۴۰).

زمان و مکان غدیر خم

حادثه غدیر در روز یکشنبه، هجدهم ذی الحجه سال دهم هجری، برابر با ۱۶ مارس/مارچ ۶۳۲ میلادی اتفاق افتاد. پیامبر ﷺ از حج وداع فارغ شده و با مردم وداع کرده بود: «چه بسا پس از امسال، دیگر با شما ملاقات نکنم.»^(۱) آن گاه مردم پراکنده شدند و هر کس به سوی اردوگاه یا سرزمین خویش رفت. همان گونه که ابن عباس، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، می گوید: «مردم از منا به سوی منازل و سرزمین خویش می رفتند»^(۲) و اهل مدینه و کسانی که منازل شان در راه مدینه بود، با پیامبر ﷺ ماندند. رسول خدا صبح روز چهارشنبه، چهاردهم ذی الحجه از مکه به راه افتادند و چهار روز بعد، یعنی روز یکشنبه هجدهم ذی الحجه، به غدیر خم رسیدند.

- (۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۱۴۵۵۳، ۱۴۹۴۶)؛ «صحیح مسلم» (۱۲۹۷)؛ «سنن أبی داوود» (۱۹۷۰)؛ «جامع الترمذی» (۸۸۶)، «سنن ابن ماجه» (۳۰۲۳)؛ «سنن النسائی» (۲۷۰/۵) و «صحیح ابن خزیمه» (۲۸۷۷).
- (۲) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۱۹۳۶)؛ «صحیح البخاری» با اختصار (۱۷۵۵)؛ «صحیح مسلم» (۱۳۲۷، ۱۳۲۸)؛ «شرح معانی الآثار» (۲۳۳/۲)؛ «صحیح ابن خزیمه» (۳۰۰۰)؛ «صحیح ابن حبان» (۳۸۹۷)؛ «سنن الدارقطنی» (۷۳/۳)؛ «المستدرک» (۴۷۶/۱).

غدیر خُم نام مکانی بین مکه و مدینه است که در فاصله ۱۵۹ کیلومتری شمال مکه و ۱۹۶ کیلومتری جنوب مدینه قرار دارد. غدیر، به معنای آبگیر/برکه است. این آبگیر خُم نام دارد و بر همین اساس آن جا را غدیر خُم می نامند. این منطقه، از شرق شش و نیم کیلومتر با میقات جُحفه فاصله دارد و فاصله اش با رابغ از ناحیه شرق، هیجده کیلومتر است. امروزه آن جا را غُربه می نامند.^(۱) غدیر خُم تقریباً در نیمه راه مکه و مدینه قرار دارد و مسافری که به آن می رسد، حدوداً نصف راه مکه و مدینه را پیموده است. البته غدیر بر سر راه کاروان ها قرار ندارد، بلکه از ناحیه شرق، اندکی با راه مواصلاتی فاصله دارد و به خاطر آبی که در برکه جمع می شود، مسافران را به سوی خود جلب می کند. زمینش نرم و هموار است و درختانی در اطراف آبگیر رویده اند. این چنین، غدیر خُم محل اتراق مسافرانی بود که در سایه اش می آرمیدند و در زمین نرمش استراحت می کردند و برای سفر آب برمی داشتند.

چه بسا، همین ویژگی های غدیر خُم از دلایلی بوده که پیامبر ﷺ آن را برای خطبه و سخنرانی انتخاب فرمود؛ نرمی و همواربودن زمینش و اینکه مردم می توانستند به راحتی آن جا بنشینند و پیرامون ایشان جمع شوند. غدیر، همانند وادی «عُرنه» مکان مناسبی بود که پیامبر ﷺ در روز عرفه در آن وادی خطبه ای ایراد فرمود؛ وادی گسترده ای که سنگ ریزه ها و شن های نرمی دارد و برای نشستن و جمع شدن مردم مناسب است.

(۱) اعداد و ارقام مربوط به مسافت ها، بر اساس فاصله هوایی ست؛ نه فاصله زمینی و راه های مواصلاتی.

من در سال ۱۴۳۷ هجری قمری با شماری از سالخوردگان منطقه غدیر، که در وادی جحفه به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند، ملاقات کردم. از زبان آنان دگرگونی‌های این سرزمین و اینکه پیش‌تر و قبل از نابودی برخی از آثار، چه وضعیتی داشته است، را شنیدم. به گفته بزرگان این منطقه، این وادی، در گذشته‌ای نه‌چندان دور، چشمه‌های جاری و درختان درهم‌پیچیده و آبگیرها و مزارع و نخلستان‌هایی نسبتاً انبوه داشته است. غدیر بر کناره این وادی قرار دارد و چندان گسترده و پهناور نیست، بلکه دو سویش به هم نزدیک است و طول و عرضش به چند متر محدود می‌شود. آب غدیر از شکاف صخره‌سنگی می‌جوشد و در آبگیر می‌ریزد، البته این آب تا حد مشخصی راکد است و سرریز نمی‌کند؛ هرچند که چشمه همواره می‌جوشد. اما زمانی که باران می‌بارد و آب سیل در وادی جریان می‌یابد، غدیر خُم نیز سرریز می‌کند و مساحتش گسترده‌تر می‌شود و طول و عرضش به ده‌ها متر می‌رسد، اما پس از مدتی، آبش فروکش می‌کند و به زمین فرو می‌رود.

در سال ۱۴۰۶ هجری سیل بزرگی در وادی جریان یافت و غدیر به کلی زیر آب رفت و دفن شد و جایش همانند گذشته باقی ماند. این حالت نشان‌گر وضعیت گذشته آن است و باقی‌مانده‌اش، حکایت‌گر خبر و حالتی‌ست که پیش‌تر داشته است. در حال حاضر مقادیر زیادی خاک روی هم انباشته‌اند و پلی ساخته‌اند که راه آهن و ریل قطار از روی آن می‌گذرد و تنها اثری که از آبگیر باقی مانده، قطعه خاکی کوچکی در زیر پل است و رهگذری بر روی آن نوشته است: «غدیر خُم»، که البته بهتر بود می‌نوشت: «این جا غدیر خُم بوده است.»



حافظه مکان



اگر مکان حافظه‌ای داشته باشد، چه چیزی را به‌خاطر خواهد آورد و اگر بتواند سخن بگوید، چه چیزی از رویدادهایی را که شاهد بوده روایت خواهد کرد؟ این چیزی‌ست که ذهنم را مشغول کرده و من در حال گشت‌وگذار در چهار سوی غدیر خُم هستم؛ گویی زندگی در سنگ‌های کوه، در شاخه‌های درختان و در بستر وادی جریان دارد و انگار قدم‌ها بر دَف و دایره زمین می‌کوبند و طنین آن در گوش‌هایم می‌پیچد.

من در نیمه روز از غدیر خُم دیدن کردم؛ همان زمانی که پیامبر ﷺ در آن‌جا به ایراد خطبه پرداخت. کنار غدیر ایستادم، سپس پیرامونش به گشت‌وگذار پرداختم. خیالم پرده زمان را درید و من راه می‌رفتم و با خود می‌گفتم چه‌بسا، قدم در جای قدم بگذارم و پای در جایی نهم که روزی رسول خدا نهاد؛ همان‌طور که ابن عمر، رضی‌الله‌عنهما، مرکبش را بین مکه و مدینه به‌پیش می‌راند و می‌فرمود: امید است که پا در جای پای پیامبر قرار گیرد.^(۱) و این، از فراوانی و عمق محبتش به پیروی از آثار رسول خدا بود.

(۱) نگاه کنید به: «مصنف ابن ابی شیبۀ» (۳۴۶۴۸)؛ «صحیح البخاری» (۴۸۳)؛ «حلیۀ الأولیاء» (۳۱۰/۱)؛ «سیر أعلام النبلاء» (۲۳۷/۳)؛ و «فتح الباری» از ابن رجب (۴۲۸/۳).

آیا پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ این جا بوده‌اند؟ آیا قدم‌های ایشان بر این جا گذاشته شده است؟ آیا نفس‌ها و بازدم رسول خدا در این جا پراکنده شده است؟ آیا ایشان این جا نشسته و خطبه گفته و نماز گزارده‌اند؟ آیا این کوه‌های پیرامونم، آن ندا و خطاب نبوی را شنیده و با نماز و تلاوت و ذکر ایشان همراه بوده‌اند؟ يَجِبَالُ اَوْي مَعَهُ [سبأ: ۱۰] «ای کوه‌ها! با او [در ستایش پروردگار] هم‌نوا شوید.» گویی گروهی از یاران پیامبر از برابر دیدگانم می‌گذرند و من در اطراف غدیر راه می‌روم و به درختان خاردار پیرامونم می‌نگرم و یاران پیامبر را تصور می‌کنم که زیر سایه درختان پراکنده شده‌اند و همین که ندای برپایی نماز را می‌شنوند، به‌سوی ایشان می‌شتابند.

به فراخ‌جای وادی می‌نگرم که در برابر من است و گویی هزاران نفر از یاران پیامبر در نظرم می‌آیند که کنار هم، پیرامون رسول خدا گرد آمده‌اند و می‌کوشند خود را به ایشان نزدیک کنند؛ اما علی عَلَيْهِ السَّلَام از همه آن‌ها به پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ نزدیکتر است. یکبار از نظرم می‌گذرد که یاران رسول خدا با گوش‌هایی تیز و چشمانی خیره به‌سوی پیامبر، به خطبه ایشان گوش جان سپرده‌اند و نگاه‌های آکنده از محبت و بزرگ‌داشت پیامبر از چشمان‌شان پرتوافشانی می‌کند. چهره‌های یاران رسول خدا از هم‌صحبتی با آن‌ها لبریز از شادمانی و سرور است و سخنان و واژه‌هایی که از زبان پیامبر جاری می‌شوند، پیش از آنکه به گوش‌های تیز و شنوای آنان برسد، به قلب‌های سرشار از ایمان آن‌ها راه می‌یابد.

در مرکز ماجرا قرار گرفته‌ام؛ غدیر جایگاه خودش را دارد و چشم‌اندازش بسی بزرگ و موقعیتش بسی باشکوه است. انگار کوه‌ها، سنگ‌ها و خاکِ محل می‌خواهند زبان درآورند و به‌سخن درآیند و اخبار و قصه‌های آن سرزمین را روایت کنند. خدای من! این‌جا همه چیز حکایت از آن دارد که رسول خدا این‌جا بوده‌اند؛ هر گوشه، از ایشان سخن می‌گوید و هر کنار، ردّ پای ایشان را در دل خود جای داده است. آری! این‌جا غدیر است.

خطبه غدیر

آماده‌سازی مردم برای ایراد خطبه به‌صورت مناسب و دقیقی انجام گرفت؛ مکان به‌درستی انتخاب شد و زمان با دقت در نظر گرفته شد. غدیر خُم در روز هجدهم ذی‌الحجه شاهد ایراد خطبه پیامبر ﷺ بود. آن روز و در آن محل، مردم از مراسم حج فارغ شده و مناسک خود را به‌انجام رسانیده بودند و اینک از مکه بیرون شده و هنوز به مدینه نرسیده بودند تا دوباره به کاروبار دنیا سرگرم شوند. این چنین، دل‌های مردم صاف و بی‌آلایش بود و اذهان‌شان آمادگی زیادی برای پذیرش و حفظ سخن داشت. برای خطبه نیز وقت مناسبی انتخاب شد؛ پس از نماز ظهر، بعد از آرمیدن و استراحتی که در نتیجه آن، کاملاً به‌هوش بودند و تمرکز ذهنی داشتند. هنگام ظهر به زمان خطبه جمعه شباهت دارد و پیامبر در مدینه مهم‌ترین خطبه‌های خود را در چنین وقتی، پس از نماز ظهر ایراد می‌فرمود.^(۱) منادیان در میان مردم بانگ برآوردند که هنگام برپایی نماز است و معمولاً چنین بانگی، برای جازدن و فراخواندن مردم به گردهمایی و اجتماع درباره موضوعی مهم بود.

(۱) نگاه کنید به: کتاب «یک روز با پیامبر؛ شبانه‌های پیامبرس»، از مؤلف.

محل خطبه پیامبر ﷺ را آماده کردند؛ میان دو درخت سبز را جارو زدند و چوب‌ها و خارهایی را که آن‌جا افتاده بود، برداشتند و با پارچه‌ای که بر روی دو درخت انداختند، سایه‌بانی ساختند تا در برابر گرمای خورشید، بر ایشان سایه اندازد. مردم پیرامون پیامبر گرد آمدند. آنان که جلوتر رفته بودند، برگشتند و آنان که عقب بودند، به جمع پیوستند. پیامبر ﷺ، در حالی که نزد مردم آمد که علی علیه السلام با ایشان بود و دستش در دست پیامبر قرار گرفته بود. پیامبر نماز ظهر را برای یاران خود اقامه کرد. علی در نماز پشت سر ایشان قرار گرفته بود. هنگامی که پیامبر برای ایراد خطبه برخاست، علی دقیقاً روبروی ایشان قرار داشت.

پیامبر طبق معمول حمد و ثنای خدای متعال را به‌جای آورد و مردم را پندوانداز داد. ایشان سپس فرمود: «ای مردم! آیا پیام خدا را ابلاغ کردم؟» پاسخ دادند: آری! فرمود: «بارالها! شاهد باش؛ بارالها! شاهد باش؛ بارالها! شاهد باش؛ بارالها! شاهد باش.» خطبه پیامبر ادامه یافت: «اما بعد؛ ای مردم! همانا من بشری هستم و انتظار می‌رود که فرستاده پروردگارم [فرشته مرگ] به سراغم بیاید و اجابتش کنم. من دو چیز گران‌بها و بسیار مهم در میان شما برجای می‌گذارم: اول کتاب خدا، که در آن هدایت و نور است؛ قرآن، همان ریسمان ناگسستنی الهی است که هر کس به آن چنگ زند، بر هدایت است و هر که ترکش کند و از آن کناره گیرد، بر گمراهی است. پس کتاب خدا را محکم بگیرید و به آن تمسک جوید.» این گونه، پیامبر ﷺ به تمسک به کتاب الهی تشویق کرده

و سپس فرمود: «درباره اهل یتیم؛ خدا را به شما یادآوری می‌کنم. درباره اهل یتیم از خدا بترسید، درباره اهل یتیم از خدا بترسید.»

پیامبر ﷺ سپس دست علی عَلَيْهِ السَّلَام را گرفت و او را بلند کرده و فرمود: «آیا نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟» گفتند: بله؛ می‌دانیم. دوباره پرسید: «آیا نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟» پاسخ دادند: بله؛ می‌دانیم. پیامبر برای بار سوم پرسش خود را تکرار فرمود: «آیا نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟» گفتند: آری! گواهی می‌دهیم که شما نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترید. پیامبر فرمود: «هر که من مولا و دوست اویم، پس علی دوست و مولای اوست؛ خدایا دوست بدار کسی را که دوست‌دار علی‌ست و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی ورزد.»^(۱)

خدای من! علی آن‌دم که هزاران نفر پیرامون پیامبر جمع شده بودند و او نزدیک‌ترین آن‌ها به پیامبر بود، چه احساسی داشت؟ حس و حال علی چگونه بود هنگامی که دست او در دستان گرامی پیامبر قرار داشت

(۱) نگاه کنید به: «مصنف ابن ابی‌شیه» (۳۲۱۱۸)؛ «مسند احمد» (۱۸۴۷۹، ۱۹۲۷۹، ۱۹۲۶۵، ۱۹۳۲۵)؛ «فضائل الصحابه» از احمد (۹۹۲، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۴۸)؛ «مسند عبد بن حمید» (۲۶۵)؛ «مسند الدارمی» (۳۳۵۹)؛ «صحیح مسلم» (۲۴۰۸)؛ «جامع الترمذی» (۳۷۱۳)؛ «سنن ابن‌ماجه» (۱۱۶)؛ «السنة» از ابن ابی‌عاصم (۱۵۵۰-۱۵۵۲)؛ «مسند البزار» (۴۳۲۷، ۴۳۳۶)؛ «السنن الکبری» از نسائی (۸۱۱۹، ۸۴۰، ۸۴۱۵)؛ «صحیح ابن خزیمه» (۲۳۵۷)؛ «شرح مشکل الآثار» (۳۴۶۴)؛ «المعجم الکبیر» از طبرانی (۵۰۲۸)؛ «فضایل الخلفاء الراشدین» از ابی‌نعمان (۱۷-۱۹)؛ «المستدرک» (۱۰۹۳، ۱۱۶، ۵۳۳)؛ «سنن البیهقی» (۲۱۲/۲)، (۴۸/۷)، (۱۹۴/۱۰)؛ و «السلسلة الصحيحة» (۱۷۵۰).

و پیامبر دست او را در برابر هزاران نفر بالا برده بود؟ علی را تصور می‌کنم و تلاش می‌کنم احساسات او را در آن لحظه دریابم. گویی به‌سوی ملاء اعلیٰ بالا می‌رود، انگار دست پیامبر، دست علی را تا بلندی آسمان بالا می‌کشد و علی از آن بالا به همه دنیا می‌نگرد و تمامی دنیا را فروتر از این مقام والا می‌بیند؛ همان مقام والایی که ندا و خطاب رسول خدا او را تا به این حد والامقام گردانید.

کدام توان درونی به مولایمان علی عَلَيْهِ السَّلَام قدرت بخشید تا این‌همه را به یک‌باره تحمل کند و احساس و عاطفه‌اش کم نیاورد؟ چه شد که اشک شادی از دیدگانش سرازیر نشد؟ این، خطاب پیامبری‌ست که علی به او ایمان آورده؛ سخن محبوبی‌ست که علی دوستش داشته؛ و اینک محبوب او از محبت متقابلش به او سخن می‌گوید. این، سخن پیامبر خداست که جز با وحی سخن نمی‌گوید. پیامبر چیزی جز حق و حقیقت نگفته و سخنی جز راست بر زبان نیاورده است.

علی در آن لحظه پرافتخار به‌سوی کدام افق و کرانه والا اوج گرفت؟ شگفتا از آن شادمانی و سروری که به‌سبب آن سخن، تمام اعضا و وجودش را دربر گرفت؛ شرافت و افتخاری که همه افتخارات در برابرش ناچیز و هر سربلندی‌ای در برابرش دون و سرافکنده است. هر بار که آن لحظه پرافتخار زندگانی علی را به‌خاطر می‌آورم و می‌خواهم حس او را در آن لحظه دریابم و عواطفش را تصور کنم، می‌فهمم که هیچ عبارتی نمی‌تواند آن احساس را تعبیر کند و هیچ بیانی را یارای به‌تصویر کشیدن آن احساس نیست، بلکه انگیزه‌های عاطفی، بزرگتر و بیشتر از آنند که در عبارات بگنجد یا کلام را توان وصف آن‌ها باشد.

چاره‌ای نیست جز آنکه آن احساس را در خیال آوریم و بکوشیم تا اثر آن را در زندگی حس کنیم و در نتیجه بگوییم: سلام خدا بر تو باد ای ابالحسن! به راستی که فضلِ خداوند بر تو بزرگ بوده است و تو را سزاست که بر این فضل بی‌کران شادمان باشی: ﴿قُلْ يَفْضِلُ اللَّهُ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [یونس: ۵۸] «بگو باید به فضل و رحمت الله شادمان شوند که از آن‌چه جمع می‌کنند، بهتر است.» سلام خدا بر تو باد ای ابالحسن؛ فضل الهی و کرامتش بر تو گرمی باد! مبارکت باد نزدیکی‌ات به پیامبر و نزدیکی پیامبر به تو. ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾ [الأنعام: ۵۳] «آیا جز این است که الله سپاس‌گزاران را بهتر می‌شناسد؟»

یاران رسول خدا چه حالی داشتند هنگامی که ایشان از وداع با آنان سخن گفت و فرمود: «همانا من بشری هستم و انتظار می‌رود که فرستاده پروردگارم [فرشته مرگ] به سراغم آید و اجابتش کنم؟» آن‌جا بود که چشمان نگران و پرمهر یاران به یار محبوب خیره شد و دل‌های‌شان که آکنده از محبتش بود، به تپش افتاد. آری! این، وصیت یارِ درحالِ وداع است که از هنگامه وداع سخن می‌گوید و به راستی دوست‌دارانش در واپسین هنگامه‌های دیدار، وصایای محبوب‌شان را چگونه دریافت خواهند کرد؟

احساسات و عواطف یاران پیامبر چگونه بود هنگامی که قرابت علی به پیامبر و جایگاه والای او نزد ایشان را می‌دیدند و می‌شنیدند که درباره علی سفارش می‌کرد و بر حق و منزلت او تأکید می‌فرمود؟

با این سخن، هر کدورتی که از علی در برخی از سینه‌ها بود، بیرون کشیده شد و جای دل‌خوری را محبت و احترامش گرفت و محبتی دیگر بر محبت موجود نسبت به او افزوده شد. آن محبت و احترام به‌سوی علی می‌آید. اینک سراسر شبه‌جزیرهٔ عرب در تصرف اسلام است و همهٔ ساکنان آن مسلمانند و نمایندگانی از قبایل، که بیش از یک‌صد هزار تن هستند، با رسول خدا حج گزارده‌اند و پیرو دین و آیین پیامبرند.

این موضع، نشان‌دهندهٔ وفاداری پیامبر ﷺ به سابقهٔ درخشان علی عَلَيْهِ السَّلَام و شتاب او به‌سوی اسلام است، زیرا هنگامی که مردم تردید کردند، او با یقین پذیرفت و زمانی که دیگران پشت کردند، او با اخلاص روی آورد. علی زمانی اسلام آورد که مدت زیادی از تابش خورشید رسالت نگذشته بود و حامیان و پیروانی نداشت. هنگامی که علی عَلَيْهِ السَّلَام اسلام آورد، شرک همه‌جا را گرفته بود و بت‌ها را در برابر چشمان او گرامی می‌داشتند و بر روی زمین، جز او و سه مسلمان دیگر، هیچ مسلمانی وجود نداشت. آن زمان، خورشید درحالی طلوع می‌کرد و بر زمین می‌تابید که علی یک‌چهارم اسلام و یکی از چهار مسلمان موجود بر روی زمین بود. اسلام علی، ایمانی بود که یقین و باوری کامل در پی داشت و شهامت و شجاعتی بود که عزم و ارادهٔ استوار را به‌ثمر نشاند. عطا و بخشندگی علی برای دین و پیامبر دین بسیار بزرگ بود. او جان‌فشانی کرد و در یاری‌رسانی به دین، جانش را در معرض خطر و مرگ قرار داد تا از رسول و رسالت او حمایت کند.

او نخستین مبارز نبرد بدر^(۱)، هم‌اورد ظفرمند خندق^(۲) و مهاجم صف‌شکن و فاتح خیبر^(۳) است.

غدیر، وفاداری به سابقه درخشان علی‌ست که با آغاز دعوت اسلام شروع شد و اسلام آوردنش هم‌زمان با تابش خورشید رسالت بود. غدیر، نیک‌عهدی و وفاداری رسول خدا به علی‌ست؛ پیامبری که فرموده است: «وفاداری و نیک‌عهدی، جزو ایمان است.»^(۴) گروه‌ها، قبایل و ملت‌ها با تأخیر به اسلام درآمدند، و بسیاری‌ها تا فتح مکه منتظر ماندند. علی اما، پیشتر اسلام آورده بود و گوی سبقت را از همه ربوده بود. این فضیلتی است که خداوند متعال آن را در کلام بلیغ خود تأیید کرده است: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا﴾ و ﴿لَا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسَيْنَ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [الحديد: ۱۰] «آن دسته از شما که پیش از فتح [مکه]

(۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۹۴۸)؛ «صحیح البخاری» (۳۹۶۵، ۳۹۶۹، ۴۷۴۴)؛ «صحیح مسلم» (۳۰۳۳)؛ «سنن أبی داود» (۲۶۶۵)؛ «الجهاد» از ابن ابی عاصم (۲۹۵)؛ «المستدرک» (۱۹۴/۳)؛ «دلائل النبوة» از بیهقی (۶۳/۳، ۷۳)؛ و «السيرة الحلیة» (۲۱۹/۲).

(۲) نگاه کنید به: «سيرة ابن هشام» (۲۲۴-۲۲۵)؛ «طبقات ابن سعد» (۶۴/۲)؛ «تاریخ الطبری» (۵۷۴/۲)؛ «المستدرک» (۳۲/۳)، و «سنن البیهقی» (۵۰۲/۶)؛ «الکامل فی التاریخ» (۶۷/۲)؛ «البدایة والنهایة» (۴۱-۴۳)؛ و «أسمى المطالب فی سيرة امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب» (ص ۱۳۰).

(۳) نگاه کنید به: «صحیح مسلم» (۱۸۰۷).

(۴) نگاه کنید به: «المعجم الكبير» از طبرانی (۱۴/۲۳) (۲۳)؛ «المستدرک» (۱۵/۱-۱۶)؛ «شعب الإیمان» (۹۱۲۲، ۹۱۲۳)؛ و «السلسلة الصحيحة» (۲۱۶).

انفاق کردند و [در راه الله] جنگیدند، هم‌سان دیگران نیستند، [بلکه اجر و پاداش] کسانی که پیش از فتح انفاق کردند و جنگیدند، بزرگتر است و الله به هر یک [از این دو گروه] بهشت را وعده داده است.» پس روز غدیر، روز قدردانی از علی و وفاداری به حُسن سابقه‌اش بود.

مولای هر مؤمن

دوستی میان مومنان، پیوندی قوی و رابطه‌ای استوار است؛ هر مومنی، دوست و مولای سایر مومنان است: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۷۱] «و مردان و زنان باایمان، دوستان یکدیگرند.» آری؛ این دوستی به این معناست که مؤمنان یار و یاور یکدیگرند و نسبت به هم مهر می‌ورزند. هرچند دوستی در میان همه مؤمنان عمومیت دارد، اما پیامبر ﷺ در این باره علی علیه السلام را به‌طور خاص ذکر فرمود. این تخصیص، دلالت و ره‌یافتی بزرگ و حکمتی سرشار و ارزنده دارد. ذکر خاص علی در موضوع دوستی، بر اهمیت و نیز استوار ساختن آن محبت و دوستی دلالت می‌کند و به این معناست که هر کس با پیامبر دوستی کند و ایشان را یاری رساند، پس بر اوست که دوست و یاور علی نیز باشد.

این، امتیازی بزرگ است. دوستی درجاتی دارد که برخی از این درجات، والاتر و استوارتر از سایر درجه‌هاست؛ همچنان که هم‌صحبتی و هم‌نشینی نیز درجاتی دارد. مثلاً هنگامی که گفته می‌شود ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ یار و صاحب، یعنی هم‌صحبت و هم‌نشین رسول خداست،

بر جایگاه خاص آن بزرگوار در هم‌صحبتی و دوستی با پیامبر دلالت می‌کند. هرچند سایر یاران نیز به طور عموم از فضیلت هم‌صحبتی با ایشان برخوردارند. اما مراد از ذکر هم‌صحبتی ابوبکر به‌طور خاص، بیان این است که او خاص‌ترین صحابی و یار ایشان بوده است.

دوستی میان رسول خدا و امت ایشان، به مراتب استوارتر از دوستی میان مومنان با یکدیگر است. از این‌رو پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ این درجه خاص و ویژه از دوستی را برای علی عَلَيْهِ السَّلَام قرار داد و اگر این سخن نبوی بیان نمی‌شد، آن فضیلت خاص برای علی به ثبت نمی‌رسید و اگر غیر از این بود، دیگر آن سخن و آن تخصیص، ره‌یافتی چون فضیلت خاص علی در خود نداشت، زیرا مومنان دوستان و یاوران یکدیگرند؛ اما تخصیص علی، امتیازی خاص و فراتر از آن فضیلت عمومی به‌شمار می‌آید و بر دوستی او با پیامبر به‌گونه خاص تأکید می‌کند و آن را موثق و استوار می‌سازد.

این چنین، با وجود دوستی عامی که در میان مومنان قرار دارد، خاص‌گرداندن علی در ذکر این دوستی، فضیلت و شرافتی خاص برای اوست؛ همچنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾ [البقرة: ۲۳۸] «بر [همه] نمازها و نماز عصر پای‌بند باشید.» این چنین نماز عصر را به‌طور خاص، از میان تمامی نمازها ذکر فرمود؛ و این، بر فضیلت نماز عصر دلالت می‌کند. به عبارت دیگر، تخصیص، دلیل بر تفضیل است؛ چنان‌چه این شرافت و فضیلت به‌طور خاص درباره جبرئیل و میکائیل بیان شده است:

﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۹۸] «کسی که دشمنِ الله و فرشتگانش و [نیز] دشمن پیامبران الهی و جبرئیل و میکائیل است، بداند که الله دشمن کافران می‌باشد.» جبرئیل و میکائیل از جمله فرشتگان الهی هستند، اما آن دو را به‌طور خاص ذکر فرمود و این، بر جایگاه خاص این دو فرشته دلالت می‌کند.

بنابراین، تخصیص علی در دوستی با رسول خدا از جهت حسن رفتار و صفا و بی‌آلایشی درونی آن بزرگوار و نیز ثابت‌قدمی و سابقه درخشان او در اسلام و جهاد در راه خدا و هم‌چنین به‌سبب نزدیکی و قربت او به رسول خداست و در این زمینه، از شرافت دنیا و آخرت برخوردار می‌باشد. دوستی استواری بین همهٔ مومنان با پیامبر وجود دارد، اما تخصیص علی در ذکر این دوستی، گواهی حسن سیرت علی از زبان رسول خداست که از هوا و هوس سخن نمی‌گوید. این تخصیص، ایمان صادقانه و درونی علی را ثابت می‌سازد و تأییدی از سوی پیامبر برای علی است که در ظاهر و باطن سزاوار دوستی است. کسی که اظهار ایمان می‌کند، دوستی با او یک واجب شرعی است و باطنش به خداوند واگذار می‌شود، اما تخصیص این دوستی در سخن پیامبر، علاوه بر آنکه بر استحقاق او به این دوستی دلالت می‌کند، بیان‌گر ایمان راستین اوست تا مردم بدانند که باطن و ظاهر علی یکی است و او سزاوار این دوستی راستین است که در نوع خود فضیلتی بس بزرگ برای او به‌شمار می‌آید.

نمونه بارز این دوستی را می‌توان در این فرموده رسول خدا ﷺ درباره‌ی علی عَلَيْهِ السَّلَام یافت که: «او، خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند.»^(۱) این، تأییدیه‌ای درباره‌ی محبت علی به خدا و پیامبر اوست و نشان می‌دهد علی در این زمینه به اوج و نهایت اخلاص، راستی و دوستی حقیقی رسیده و دلیل این سخن است که خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند. این دوستی و فضیلت ویژه‌ی علی، در تمام زمان‌ها و ادوار تاریخ جریان دارد و وصفی ماندگار برای علی در دوران حیات رسول خدا و پس از آن، و نیز در زندگانی علی و پس از وفات آن بزرگوار است.

امروزه با افتخار می‌گوییم که علی عَلَيْهِ السَّلَام مولای ماست؛ همچنان که مولا و دوست اجداد و نیاکان ما بوده و مولای هر زن و مرد مومنی، تا برپایی قیامت است. تنها هلاک‌شوندگان دست از محبت او می‌کشند و فقط منافقان به او کینه می‌ورزند و محال است مومنی، فضیلت آن بزرگوار را انکار کند. ممکن نیست فردی دانا و آگاه، سابقه‌ی درخشان علی در همراهی با رسول خدا و دینش را نداند و یا نادیده بگیرد. زیان‌کار و نگون‌سار است کسی که علی مولایش نباشد. سلام و برکات و رضایت و رضوان خدا بر مولای مان علی عَلَيْهِ السَّلَام و بر همسرش فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام، سرور و سرآمد بانوان جهان، و نیز بر فرزندان آن دو، تازمانی که نسل‌شان تداوم دارد؛ تحیت و درودی خجسته و مبارک از سوی

(۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۷۷۸، ۱۱۱۷)؛ «فضایل الصحابه» از احمد (۱۰۴۴، ۱۱۲۲)؛ «صحیح البخاری» (۳۰۰۹، ۴۲۱۰)؛ و «صحیح مسلم» (۲۴۰۴، ۲۴۰۶).

خدا. ای اهلِ بیت! رحمت و برکات خدا بر شما باد. همانا او، ستودهٔ
بزرگوار است. پس روز غدیر، روز قدردانی از علی و وفاداری به حُسن
سابقه‌اش بود.



تأثیر خطبه غدیر



یاران پیامبر ﷺ سخن ایشان را با کمال احترام و پذیرش دریافت کردند؛ درکش کردند؛ به خاطر سپردند؛ و آن را به دیگران رساندند. این رویکرد در بزرگداشت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و محبت به ایشان و نیز روایت فضایلش نمایان شد. تا آن جاکه یکی از امامان حدیث گفته است: فضایی که با اسناد صحیح درباره علی بن ابی طالب روایت شده، درباره هیچ یک از صحابه روایت نشده است.^(۱)

۱- این، عمر فاروق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را می بیند و بابت این فرموده رسول خدا به او تبریک می گوید و به او می فرماید: مبارکت باشد ای پسر ابوطالب! به راستی که مولا و یار هر مرد و زن مومن شدی.^(۲)

(۱) این معنا، از امام احمد، نسائی، و اسماعیل بن اسحاق قاضی روایت شده است؛ نگاه کنید به: «المستدرک» (۱۱۶/۳)؛ «الإستیعاب» (۱۱۵/۳)؛ «طبقات الحنابلة» (۱۲۰/۲)؛ «الریاض النضره فی مناقب العشرة» (۱۸۸/۳)؛ «الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة» (۲۵۴/۲)؛ و «فتح الباری» (۴۷/۷).

(۲) نگاه کنید به: «مصنف ابن ابی شیبہ» (۳۲۱۱۸)؛ «مسند احمد» (۱۸۴۷۹)؛ «فضائل الصحابة» از احمد (۱۰۱۶، ۱۰۴۲)؛ «الإستیعاب» (۱۸/۲)؛ «تاریخ دمشق» (۲۲۱/۴۲)، ۲۳۳، ۲۳۴)؛ «البدایة والنهاية» (۷۴/۱۱)؛ «تفسیر المنار» (۳۵۸/۶)؛ و «السلسلة الصحيحة» (۳۴۴/۴).

یک بار به عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفتند: رفتار محبت آمیزی که با علی داری، با هیچ یک از یاران پیامبر نداری! عمر پاسخ داد: او، مولا و یاور من است.^(۱)

۲- فرموده پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر یاران آن قدر تأثیر گذار بود که محبت علی عَلَيْهِ السَّلَام بیش از هر زمان دیگری بر دل آنها نشست؛ چنانچه بُریده می گوید: از آن پس که سخن رسول خدا را شنیدم، هیچ کس نزد من محبوب تر از علی نبود.^(۲)

۳- گروهی از انصار، که ابویوب انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نیز در میان آنها بود، در منطقه «رَحَبَه» نزد علی عَلَيْهِ السَّلَام آمدند و به او گفتند: سلام بر تو ای مولای ما! علی فرمود: من چگونه مولای شما هستم؛ حال آنکه شما، خود عرب هستید؟^(۳) انصار گفتند: ما از پیامبر در روز غدیر خُم شنیدیم که فرمود: «هر که من مولای او هستم، پس علی مولای اوست.»^(۴)

(۱) نگاه کنید به: «تاریخ دمشق» (۲۳۵/۴۲)؛ «الریاض النضره فی مناقب العشرة» (۱۲۸/۳)؛ و «فیض القدیر» (۲۱۷/۶). در سند این روایت، ضعف وجود دارد. از این رو آلبنی آن را در السلسله الضعیفه (۶۹۳/۱۰) (۴۹۶۱) ذکر کرده است؛ اما معنایش با عمل کرد و تعامل عمر فاروق در شأن علی و اهل بیت تطابق دارد و این، روایت را تقویت و قابل قبول می گرداند.

(۲) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۲۲۹۶۷)؛ «فضائل الصحابه» از احمد (۱۱۸۰)؛ و «السنن الکبری» از نسائی (۸۴۲۸).

(۳) مترجم: معنای سخنان این است که شما عرب هستید و اصالت عربی شما، به این معناست که جزو موالی و منتسبین به عرب ها نیستید و عرب ها عادت ندارند که یکدیگر یا امیران خود را با کلمه «مولا» مورد خطاب قرار دهند. بنابراین، «مولا» به معنای خلیفه و امام نیست. چنانچه جواب انصار در ادامه روایت، این نکته را تأیید می کند و بیان گر این است که به تأسی از فرموده پیامبر و بر اساس محبتشان به علی، او را «مولا» خطاب کردند.

(۴) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۲۳۵۶۳)؛ «فضائل الصحابه» از احمد (۹۶۷)؛ =

۴- خداوند از ابوبکر صدیق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ راضی باد که فرمود: به خدا سوگند که من، نزدیکان رسول خدا و ارتباط با آنان را از پیوند با نزدیکان خود بیشتر دوست دارم.^(۱) ابوبکر صدیق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در اولین خطبه خود پس از جانشینی پیامبر فرمود: ای مردم! به خاطر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اهل بیت و خاندانش را گرامی بدارید و در مهرورزی به آنان کوتاهی نکنید.^(۲)

آیا ممکن است مسلمانی فرمایش پیامبر را بشنود که: «در باره اهل بیت خدا را به شما یادآوری می کنم» و آن گاه به اهل بیت پیامبر با دیده احترام و محبت ننگرد؟ آیا می شود مسلمانی بانگ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بشنود که: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست» و آن گاه دوست دار و یاور علی نباشد؟ امام اسماعیل بن اسحاق قاضی می گوید: زیان کار و نگون سار است کسی که علی مولایش نباشد.^(۳)

۵- این حدیث را گروهی از یاران پیامبر، که در آن محل حضور داشتند، به خاطر سپردند و سپس روایت کردند. مثلاً، زید بن ارقم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وقتی پا به سن گذاشت، از او خواستند که برای آن ها احادیثی

= و «المعجم الكبير» از طبرانی (۴۰۵۲، ۴۰۵۳).

(۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۵۵)؛ «فضائل الصحابة» از احمد (۵۳۱)؛ «صحیح البخاری» (۳۷۱۲، ۴۰۳۵، ۴۲۴۰)؛ و «صحیح مسلم» (۱۷۵۹).

(۲) نگاه کنید به: «فضائل الصحابة» از احمد (۹۷۱)؛ «صحیح البخاری» (۳۷۱۳، ۳۷۵۱)؛ «مسند أبي بكر الصديق» از مروزی (۲۴)؛ و «مجلس من أمالي أبي بكر النجاد» (۶). برای توضیح این معنا، ر.ک: «مطالع الأنوار» (۱۸۱/۳)؛ «كشف المشكل» (۳۳/۱)؛ «فتح الباری» (۷۹/۷)؛ و «دلیل القالین» (۲۰۲/۳).

(۳) نگاه کنید به: «سیر أعلام النبلاء» (۳۴۱/۱۳).

از رسول خدا روایت کند. او اما معذرت خواست که پا به سن گذاشته و بسیاری از احادیث را فراموش کرده و از این می‌ترسد که حدیثی روایت کند که آن را خوب حفظ نکرده است، از این رو به کسی که از او خواسته بود تا حدیثی روایت کند، فرمود: ای برادرزاده عزیزم! به خدا سوگند که سنی از من گذشته و کهن سال و پیر شده‌ام و برخی از احادیث رسول خدا را فراموش کرده‌ام. بنابراین، هر حدیثی که برای تان روایت کرده‌ام، از من بپذیرید و مرا به آنچه که روایت نکرده‌ام، مکلف نسازید.

با این حال، دغدغه و نگرانی زید از فراموشی، شامل واقعه غدیر نشد و زید آن واقعه را روایت می‌کرد؛ آن‌هم به گونه‌ای که انگار آن‌چه را روایت می‌کند، می‌بیند. او مکان و موقعیت رویداد را با تمام تفصیل و جزئیات آن روایت کرد و سپس خطبه رسول خدا را نقل کرد. به او گفته شد: آیا این را از رسول خدا شنیدی؟ پاسخ داد: هر که در غدیر حضور داشت، آن‌چه را که گذشت، با چشمانش دید و با گوش‌هایش شنید.^(۱) این صحنه، با وجود کهولت سن زید، که باعث شده بود بسیاری از آن‌چه را که حفظ کرده فراموش کند، در خاطر او ماندگار شد و در ضمیر و حافظه‌اش باقی ماند. واضح است که چنین صحنه‌ای به دلیل کشش و تأکیدی که در خود دارد و به خاطر تأثیر و خاطره

(۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۱۹۲۶۵، ۱۹۲۷۹)؛ «فضائل الصحابة» از احمد (۹۹۲)؛ «صحیح مسلم» (۲۴۰۸)؛ «السنّة» از ابن ابی عاصم (۱۵۵۵)؛ «السنن الکبری» از نسائی (۸۰۹۲، ۸۴۱۰)؛ «شرح مشکل الآثار» (۱۷۶۵)؛ «الشریعة» از آجری (۱۷۰۶، ۱۵۲۳)؛ و «المعجم الکبیر» از طبرانی (۴۹۶۹، ۴۹۷۰).

زیبایی که از آن در دل مردم بر جای مانده، هرچند با گذشت زمان، هرگز فراموش نمی‌شود.

۶- یاران پیامبر این رویداد را روایت کردند و هنگامی که علی عَلَيْهِ السَّلَام از آنان دربارهٔ غدیر شهادت خواست، برایش گواهی دادند. علی در واپسین روزهای حیات خود مردم را در «رَحْبَه» کوفه گرد آورد و فرمود: هر مسلمانی را که روز غدیر حضور داشت و سخن رسول خدا را شنید، سوگند می‌دهم که برخیزد و گواهی دهد. سی نفر از مردم برخاستند و شهادت دادند که رسول خدا فرموده‌اند: «آیا نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟» گفتند: آری! می‌دانیم. آن‌گاه رسول خدا فرمودند: «هر که من مولا و دوست اویم، پس علی دوست و مولای اوست. بار الها! دوست بدار کسی را که دوست‌دار علی است و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی ورزد.» همهٔ آن سی نفر گواهی دادند که این سخن را از رسول خدا شنیدند.^(۱)

علی عَلَيْهِ السَّلَام بر فراز منبر کوفه یاران پیامبر را که آن‌جا حضور داشتند، سوگند داد که هر که این حدیث را شنیده، گواهی دهد. او فرمود: من سوگند می‌دهم هر آن مردی از یاران محمد را که چنان‌چه فرمودهٔ آن بزرگوار را در روز غدیر شنیده است، هم‌اینک گواهی

(۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۶۴۱، ۹۵۰، ۹۶۱، ۱۹۳۰۲، ۹۳۲۵)؛ «فضائل الصحابه» از احمد (۹۹۱، ۱۱۶۷)؛ «السنة» از ابن ابی‌عاصم (۱۳۷۲)؛ «السنن الکبری» از نسائی (۸۴۱۶، ۸۴۲۴، ۸۴۳۰)؛ «مسند ابی‌یعلی» (۵۶۷)؛ «صحیح ابن حبان» (۶۹۳۱)؛ «المعجم الکبیر» از طبرانی (۴۹۸۵)؛ «المستدرک» (۱۰۹/۳)؛ و «الأحادیث المختارة» (۱۰۵/۲-۱۰۶) (۴۷۹-۴۸۱).

دهد؛ همان که فرمود: «هر که من مولا و دوست اویم، پس علی دوست و مولای اوست. خدایا! دوست بدار کسی را که دوست دار علی است و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی ورزد.» آن گاه شش نفر از یک سوی منبر و شش نفر دیگر از سوی دیگر منبر برخاستند و گواهی دادند که این حدیث را از پیامبر شنیده‌اند.^(۱)

۷- شمار زیادی از یاران رسول خدا این حدیث را از ایشان روایت کرده‌اند؛ از جمله: خود علی بن ابی‌طالب، بُریده بن حُصیب، زید بن ارقم، سعد بن ابی وقاص، طلحه بن عبیدالله، ابن عباس، ابوهریره، انس بن مالک، ابوسعید خدری، مالک بن حُوَیرث، حُبشی بن جُناده، ابن عمر، جابر بن عبدالله، ابویوب انصاری، براء بن عازب، اسعد بن زُراره، حذیفه بن اَسید غفاری، عمار بن یاسر، و یعلی بن مره و شمار دیگری از صحابه^(۲)، رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ، و از این رو می‌توان این حدیث را جزو احادیثی دانست که به صورت متواتر از رسول خدا به ما رسیده است.

بسیاری از علما این حدیث را جزو احادیث متواتر برشمرده‌اند؛ ذهبی در «سیر أعلام النبلاء»، سیوطی در «قطوف الأزهار المتناثرة فی الأخبار

(۱) نگاه: کنید به: «مُصنّف ابن ابی شیبَه» (۳۲۰۹۱)؛ «السنة» از ابن ابی عاصم (۱۳۷۳)، (۱۳۷۴)؛ «مسند البزار» (۳۴۲۴، ۴۳۲۷، ۴۳۳۶)؛ «السنن الکبری» از نسائی (۸۱۹، ۸۴۰، ۸۴۱۵)؛ «صحیح ابن خزیمه» (۲۳۵۷)؛ «شرح مشکل الآثار» (۳۴۶۴)؛ «المعجم الکبیر» از طبرانی (۵۰۲۸)؛ «فضایل الخلفاء الراشدین» از ابی نعیم (۱۷-۱۹)؛ «المستدرک» (۱۰۹/۳، ۱۱۶، ۵۳۳)؛ «سنن البیهقی» (۲۱۲/۲)، (۴۸/۷)، (۱۹۴/۱۰)؛ و «السلسلة الصحيحة» (۱۷۵۰).

(۲) نگاه کنید به: «السلسلة الصحيحة» (۱۷۵۰) و «أنیس الساری تخریج أحادیث فتح الباری» (۵۲۶۶/۷، ۵۳۰۱).

المتواتره»، کتانی در «نظم المتناثر»، عجلونی در «کشف الخفاء» و آلبانی در «السلسله الصحیحه» و شماری دیگر از علما^(۱) از این دسته‌اند. حافظ ابن حجر می‌گوید: این حدیث، از طرق و راه‌های بسیار زیادی روایت شده و بیشتر اسانیدش، صحیح و حسن است.^(۲) حتی برخی از علما، به‌طور خاص درباره حدیث غدیر نوشته و طرق و راه‌های روایتش را در کتاب‌های ویژه‌ای بررسی کرده‌اند که از آن جمله می‌توان امام ابن جریر طبری، ابن عقیده و ذهبی و امثال آن‌ها را نام برد.^(۳) پس روز غدیر، روز قدردانی از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و وفاداری به حُسن سابقه‌اش بود.

-
- (۱) نگاه کنید به: «سیر أعلام النبلاء» (۳۳۵/۸)؛ «قطوف الأزهار المتناثرة» (ص ۱۰۰)؛ «التيسير بشرح الجامع الصغير» (۴۴۲/۲)؛ «کشف الخفاء» (۳۲۹/۲)؛ «نظم المتناثر» (۲۳۲)؛ و «السلسله الصحیحه» (۱۷۵۰). آلبانی در این کتاب دیدگاه کسانی که این حدیث را ضعیف انگاشته‌اند، رد کرده است.
- (۲) نگاه کنید به: فتح الباری (۴۷/۷).
- (۳) نگاه کنید به: «منهاج السنه النبویه» (۳۱۹/۷-۳۲۰)؛ «سیر أعلام النبلاء» (۱۶۹/۱۷)؛ «الرسالة المستطرفه» (ص ۱۲۰)؛ «تذکره الحفاظ» از ذهبی (۱۶۴/۳)؛ «البدایه والنهایه» (۶۶۶/۷)؛ و «فتح الباری» (۷۴/۷).

روایتی دیگر از خطبه غدیر

گروهی از برادران شیعه امامیه به روایت‌های دیگری از حدیث غدیر قائلند. همزمان، لازم است بدانیم که سیاق و ساختار روایت‌های خود آنان نیز از نظر مختصر بودن یا طولانی بودن، و نیز کلیات و جزئیات، با هم اختلاف و تفاوت چشم‌گیری دارد؛ تاجایی که حتی در کتاب «الاحتجاج» ابومنصور، احمد بن علی طبرسی، خطبه غدیر به یازده صفحه می‌رسد.^(۱) درون‌مایه همه این روایت‌ها اما، موضوع وصیت برای امامت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و خلافت و جانشینی او پس از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و مبتنی بر این مدعاست که خداوند این را به پیامبر خود وحی فرموده و آن بزرگوار را به ابلاغ آن دستور داد، ولی پیامبر ترسید که مردم روی گردان شوند و این حکم را نپذیرند. پس خداوند این آیه را بر او نازل کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۗ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۚ﴾ [المائدة: ۶۷] «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، تبلیغ کن و اگر چنین نکنی، پیام الهی را نرساند‌های. خداوند تو را در برابر مردم حفظ می‌کند.»

(۱) «الاحتجاج» (۱/ ۶۶-۵۵).

امامیه معتقدند پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غدیر خُم سخنرانی کرد و دست علی عَلَيْهِ السَّلَام را گرفت و فرمود: «همانا علی بن ابی طالب برادر، وصی، خلیفه و امام پس از من است... بشنوید و اطاعت کنید.»^(۱) آن‌ها همچنین می‌گویند: صحابه‌ای که با ایشان بودند، همگی با علی بیعت کردند؛ از جمله ابوبکر، عمر، عثمان، و مهاجران و انصار و دیگر کسانی که آن‌جا حضور داشتند و این‌چنین، با این وصیت، دین کامل شد و خداوند متعال این آیه را نازل کرد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] «امروز برای شما دین‌تان را کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم.»

امامیه همچنین مدعی‌اند صحابه‌ای که در بیعت غدیر حضور داشتند، جمع کثیر و فراوانی بودند. آن‌ها معتقدند حاضران هفتاد هزار نفر بوده‌اند؛ حتی گفته شده که بیش از این بوده‌اند، و مهاجران و انصار، خاندان پیامبر و همسران ایشان و نیز قبایل اطراف مدینه آن‌جا حضور داشته‌اند. با این حال، بر اساس این روایت، این وصیت و پیمان به یک‌باره در روز وفات رسول خدا، یعنی هشتاد و چهار روز پس از بیعت، نقض شد و دیگران حق علی را غصب کردند و عهد و پیمان رسول خدا را شکستند و سه تن از یاران پیامبر، که در غدیر با علی بیعت کرده بودند، یکی پس از دیگری خلافت را به دست گرفتند و علی نیز با همه این خلفا بیعت کرد و به عنوان وزیر و همکار، در خدمت آن‌ها بود.

(۱) نگاه کنید به: «الغدیر» از امینی (۲۱۵/۱).

درباره قصه غدیر با شکل و ساختار یادشده، کتاب‌های فراوانی به‌نگارش درآمده که از آن جمله می‌توان به کتاب «الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب» از عبدالحسین احمد امینی نجفی، متوفای ۱۳۹۰ هـ اشاره کرد که در ده جلد نگاشته شده و شاید حجیم‌ترین کتاب در این باره باشد. این اما، نظر تمام اهل تشیع نیست؛ چه بسیاری از متقدمین شیعه، در حدیث غدیر نص واضحی بر وصیت برای امیر مومنان علی عَلَيْهِ السَّلَام نمی‌بینند، از جمله شریف المرتضی، که این حدیث را نصی غیر آشکار و بدون دلالت واضح برای جانشینی علی عَلَيْهِ السَّلَام دانسته است.

المرتضی می‌گوید: ما مدعی علم حتمی و ضروری در این نص نه برای خود هستیم و نه بر علیه مخالفان خود، و نه هم کسی از یاران ما به این ادعا تصریح کرده است.^(۱) او در واقع با این سخن، به دنبال ارائه پاسخ به قاضی عبدالجبار همدانی معتزلی است؛ همان که ادعای شیخ مفید مبنی بر جلی یا آشکاربودن نص حدیث بر خلافت امیر مومنان علی عَلَيْهِ السَّلَام را رد کرده است، زیرا این نص در نزد متقدمان شیعه نص شناخته شده‌ای نبوده و نه هم کسی از آنان به آن استنباط کرده و آن را معتبر شمرده است.

این ادعا برای نخستین بار توسط ابن‌راوندی مطرح شد.^(۲) احمد بن یحیی راوندی، متوفی سال ۲۹۰ هـ هیچ‌گاهی بر یک مذهب مستقر نبود و نظر ثابتی نداشت؛ چنان‌چه ابتدا معتزلی بود و سپس به رد معتزله

(۱) «الشافی»، مرتضی (۱۲۸) و «تطور الفكر السياسي الشيعي»، أحمد الکاتب (۵۷).

(۲) «المغنی»، قاضی عبد الجبار (۱۲۵/۲۰).

پرداخت و به تشیع گرایید و کتاب امامت را نوشت و در آن مدعی شد که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حدیث غدیر خلافت را پس از خود، برای علی اختصاص داده است و پس از آن، به سوی زندقه و الحاد روی آورد.^(۱) همچنین، از جمله متقدمین شیعه که معتقد بودند حدیث غدیر، نصی واضح بر امامت نیست، محقق حلی^(۲)، طبرسی^(۳)، طوسی^(۴) و دیگران می‌باشند.

(۱) «سیر أعلام النبلاء» (۵۹/۱۴) و «لسان المیزان» (۳۲۳/۱).

(۲) «المسلك في أصول الدين»، حلی (۲۰۹).

(۳) «إعلام الوری بأعلام الهدی»، طبرسی (۳۲۴/۱).

(۴) «تلخیص الشافی»، طوسی (۵۶/۲).

تأملاتی در روایت وصیت

روایت شیعه از غدیر خُم، تصویر متفاوتی از این ماجرا پیش روی ما قرار می‌دهد؛ تصویری که گویی غدیر خُم، عهد و وصیتی برای امامت علی و جانشینی ایشان برای رسول خدا بوده است و امت باید پس از رسول خدا به این میثاق وفا کند و آن را به عنوان دین، و عهد و پیمانی بس مهم جدی بگیرد. این روایت، ماجرای غدیر را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که همه همراهان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، پس از شنیدن سخن ایشان، با علی عَلَيْهِ السَّلَام بیعت کردند. در این روایت، فرجام این بیعت را مشاهده می‌کنیم که پس از هشتاد و چهار روز، به نقض و عهدشکنی منتهی شد.

بنابراین، در جست‌وجوی حقیقت، در ایستگاه‌های اندیشه‌ورزی و حقیقت‌یابی غدیر، ناگزیر توقف‌هایی خواهیم داشت تا عهد و پیمان پیامبر محبوب‌مان را بیایم؛ هم‌ایشان، که چون امر می‌فرمود، نافذ می‌گردید و چون پیمان می‌گرفت، اجرا می‌شد. در این توقف‌ها شواهدی می‌یابیم که سیاق رویدادهای تاریخی نیز تأییدش می‌کند و به براهینی می‌رسیم که نتیجه اندیشه‌ورزی و عقلانیت است. این جاست که در ایستگاه‌های اندیشه‌ورزی، توقف و تأملی خواهیم داشت تا رسم

وفا به محبت قلبی و نگاه عقلی را به جای آوریم و تا حد امکان به حقیقت تاریخی نزدیک شویم؛ همچنان که علامه ابن خلدون در فصلی باشکوه از مقدمه گرانمایه اش از «ضرورت عقلانیت و اندیشه ورزی در گزارش های تاریخی» سخن گفته است.^(۱)

در این میان دلایل و ره یافت هایی وجود دارند که تاریخ نگار را به توقف و ا می دارد و هر متفکر و اندیشه ورزی را به خود جلب می کند و نمی توان آن را نادیده گرفت یا بی تفاوت از کنارش عبور کرد؛ از جمله:

۱- می دانیم که اطلاق کلمه مولا در حدیث غدیر، به معنای امامت سیاسی برای حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام نیست، زیرا بر اساس اقتضای وحدت سیاق در جملات عربی، در صورتی که یک کلمه چندبار در یک کلام تکرار شود، لزوماً بر یک معنای مشخص دلالت می کند. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این حدیث، به عنوان تمهید و مقدمه ای بر اطلاق صفت مولا برای امام علی، فرمودند: «... إِنَّ اللَّهَ مُوَلَّيَّ، وَأَنَا مُوَلَّى الْمُؤْمِنِينَ...» «خدا مولای من است و من مولای مومنان هستم.» واضح است که اطلاق کلمه مولا بر خداوند سبحان، به معنای امامت سیاسی و قیادت اجتماعی نیست و این امر مقتضای آن است که برای اثبات معنای مقصود برای امام علی از عنوان مولا، عین همان معنایی را جست و جو کنیم که در مقدمه این حدیث وارد شده است.

(۱) نگاه کنید به: «مقدمه ابن خلدون» به تحقیق الشدادی (۱۳/۱) و صفحات بعد.

بدون شک چنانچه در مقدمه آمده است، کلمهٔ مولا، معنای دیگری به جز معنای سیاسی را افاده می کند، یعنی کلمهٔ مولا در این جا، نه مفهوم رهبری سیاسی، بلکه بر مکانت دینی برای صاحب خود دلالت می کند، و این چیزی است که یاران پیامبر آن را از این حدیث برداشت کردند. در این باره، روایتی که از عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وارد شده، گواه صادقی است. هنگامی که ایشان پس از واقعهٔ غدیر به نزد علی عَلَيْهِ السَّلَام آمده و به ایشان گفت: مبارکت باد ای علی! بی گمان مولای من و مولای هر مرد و زن مومن شدی. عمر فاروق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ این مرتبت دینی را، که بر اساس فرمایش نبوی برای امام علی عَلَيْهِ السَّلَام حاصل شده بود، به او تبریک گفت، نه رهبری سیاسی را.

می دانیم که تعدد رهبری سیاسی در یک زمان واحد، نادرست و ناممکن است و در آن روز، رهبر به معنای اصلی، شامل امور سیاسی و غیر آن، فقط رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود، پس چگونه ممکن بود که در عین زمان، امام علی نیز رهبر باشد؟ بنابراین، واضح است که عمر بن خطاب پس از فرمایش نبوی، دانست که علی مولای هر مرد و زن مومن شد، به همین خاطر به او گفت: «اصبحت»، یعنی ای علی تو مولای مومنان شدی؛ یعنی نصرت دهنده و همکار آنان شدی و به معانی نزدیک دیگری که نه معنای سیاسی، بلکه محبت و تعظیم و عدم دشمنی با علی را اقتضا می کرد.^(۱)

(۱) «السنة والشیعة أمة واحدة» سید علی الامین «ص ۷۸-۷۹».

۲- مولای مان علی عَلَيْهِ السَّلَام قوی‌ترین و شجاع‌ترین مردم بود. ای کاش می‌توانستم درک کنم که اگر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای ولایتش وصیت فرموده بود و در این باره از مردم عهد و پیمان گرفت، چه چیزی مانع شد که علی در میان مردم برخیزد و فریاد برآورد و پیمان‌شان را به آنان یادآوری کند و بگوید که پیامبر به ولایت او وصیت فرموده است؟ چه چیزی مانع شد که علی برای عهد نبوی و میثاق محمدی پیکار کند تا آنکه این پیمان مهم را اجرا کند یا در این راه به شهادت برسد؟ البته اگر عهد و میثاقی در کار بود!

آیامی توان ادعا و حتی تصور کرد که علی عَلَيْهِ السَّلَام از مرگ می‌ترسید و مرد پیکار نبود؟ او کسی ست که وقتی دیگران از مرگ فرار می‌کردند یا از جنگیدن عاجز می‌شدند، برای مرگ پیش قدم می‌شد. علی کسی ست که شب هجرت در بستر پیامبر خوابید^(۱)؛ درحالی که ممکن بود هر لحظه شمشیرهای مهاجمانی که خانه پیامبر را محاصره کرده بودند، بر سرش فرود آیند.

علی عَلَيْهِ السَّلَام کسی ست که در بدر به‌سوی مرگ شتافت و نخستین مبارز و شمشیرزن بود. او در اُحد به‌سوی مرگ گام برداشت و نخستین کسی بود که پیکار کرد و پرچم مشرکان را سرنگون ساخت.

(۱) نگاه کنید به: «مُصَنَّف عَبْدِ الرَّزَّاقِ» (۹۷۴۳)؛ «سِیرَةُ ابْنِ هِشَامٍ» (۴۸۳-۴۸۲/۱)، «طَبَقَاتُ ابْنِ سَعْدٍ» (۱۹۴/۱)؛ «مُسْنَدُ أَحْمَد» (۳۰۶۱)؛ «فَضَائِلُ الصَّحَابَةِ» از احمد (۱۱۶۸)؛ «تَفْسِيرُ ابْنِ أَبِي حَاتِمٍ» (۱۷۹۹/۶)؛ «الْمُسْتَدْرَكُ» (۵-۴/۳)؛ «دَلَائِلُ النُّبُوَّةِ» از بیهقی (۴۶۵/۲-۴۷۰)؛ «صَحِيحُ السِّيرَةِ النَّبَوِيَّةِ» از ابراهیم العلی (ص ۱۲۰)؛ و «أَسْمَى الْمَطَالِبِ فِي سِیرَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» (ص ۵۲-۵۳).

او در خندق به‌سوی مرگ رفت و همان کسی بود که با عمرو بن عبدود جنگید و او را از پای در آورد. هم او بود که در روز خیبر شجاعانه به‌سوی مرگ شتافت و این شعر را زمزمه می‌کرد: من همانم که مادرم مرا شیر هژبر نامیده است؛ همچون شیر جنگل ترس در دل دشمن می‌افکنم و آنان را به‌طور چشم‌گیری از پای درمی‌آورم^(۱) و با سینه باز به‌سوی مرگ شتافت و پس از پیکار، قلعه‌ای را که دیگران نتوانستند بگشایند، فتح کرد.^(۲)

علی همان است که به‌اندازه‌ای که بر عدم همراهی با پیامبر در جهاد و پیکار، افسوس می‌خورد، بر هیچ چیزی دیگری افسوس نمی‌خورد. هنگامی که پیامبر ﷺ در غزوة تبوک او را، برای سرپرستی زنان و کودکان، در مدینه گماشت، اندوهگین شد و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا مرا در میان زنان و کودکان می‌گماریدی؟ پیامبر در پاسخ به او فرمود: «آیا نمی‌پسندی که برای من به‌منزله هارون برای موسی باشی؟»^(۳) چگونه می‌توان تصور کرد که این شراره شجاعت به یک‌باره

(۱) «أنا الذي سمتني أمي حيدره *** كليث غابات كرية المنظره *** أوفيهـم بالصاع كيل السندره».

(۲) نگاه کنید به: «صحیح مسلم» (۱۸۰۷)؛ «المستدرک» (۴۳۷/۳)؛ «سنن البیهقی» (۵۰۴/۶)؛ «دلائل النبوة» از بیهقی (۲۱۴/۴)؛ «الدرر فی إختصار المغازی والسير» از ابن‌عبدالبر (ص ۱۹۹)؛ «تهذیب الإسماء و اللغات» (۹۲/۱)؛ «شرح صحیح مسلم» از نووی (۱۸۶/۱۲)؛ «سهل الهدی والرشاد» (۱۲۵/۵)؛ «صحیح السيرة النبوية» از ابراهیم العلی (ص ۳۴۴-۳۴۵)؛ و «أسمى المطالب فی سيرة امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب» (ص ۱۴۰).

(۳) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۱۴۹۰)؛ «فضایل الصحابة» از احمد (۹۵۴، ۹۵۶)؛ «صحیح البخاری» (۳۷۰۶، ۴۴۱۶)؛ و «صحیح مسلم» (۲۴۰۴).

در علی فروکش کند و شاهد عهدشکنی مردم و ضایع شدن حق و تباہ گشتن وصیت پیامبر باشد و با وجود آن همه شہامت و قوت، موضعی قوی و شجاعانه اتخاذ نکند؟! حاشا که ابوالحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ در دفاع از حق عاجز و درمانده باشد یا اجازه دهد که حق ضایع گردد.

به همین دلیل بود که نوادۀ گرامی اش، عبدالله بن حسن بن حسن بن علی می گوید: چه کسی گمان می برد که علی شکست خورده و ناتوان بود و رسول خدا او را به کاری امر فرمود و او از انجام و تنفیذ آن باز ماند؟! برای بدگویی و کسر شأن علی همین بس است که عده ای گمان ببرند پیامبر علی را به کاری مأمور ساخت و او آن را اجرا و تنفیذ نکرد.^(۱) به قول شیخ علی طنطاوی، چگونه علی با ابوبکر بیعت کرد؟ آیا این بیعت از روی اکراه و اجبار بود یا از روی اختیار؟ اگر گفته شود که از روی اکراه بود، سخن نادرستی ست، زیرا علی قوی تر و شجاع تر از آن بود که کسی او را به کاری وادار کند که قبولش نداشت، زیرا گفته می شود که او شش ماه از بیعت کردن خودداری کرد و هیچ کس به او تعرض نکرد. اگر بیعتش از روی اختیار بود، پس آیا آگاهانه بیعت کرد و کسی را که با او بیعت کرد، سزاوار خلافت می دانست یا اینکه از بیعتش اهدافی دنیوی داشت؟ این در حالی ست که علی باتقوا تر از آن بود که با کسی بیعت کند که او را سزاوار خلافت و مستحق بیعت نمی دانست.^(۲)

(۱) نگاه کنید به: «فضایل الصحابة» از دارقطنی (۴۰)، و «الإعتقاد» از بیهقی (ص ۳۵۵)، و «الحجة فی بیان المحجة» (۳۷۷/۲-۳۷۸)، و «تاریخ دمشق» (۳۷۵/۲۷).

(۲) نگاه کنید به: «ذکریات علی الطنطاوی» (۳۸۶/۳-۳۸۸).

۳- پذیرش حکمت از سوی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرستادن ابوموسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ برای حکمت، دلیلی بر آن است که ایشان، ولی عهد و وصی پیامبر نبود، زیرا اگر چنین بود نمی توانست، بر عهد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کسانی را حکم قرار دهد و یا عقد و عهد پیامبر را نقض کرده و بشکند. توصیف مولایمان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به مجبور بودن و این که ایشان از روی اجبار و نارضایتی به سمت حکمت کشانده شد،^(۱) درحالی که ایشان خلیفه و امیر مومنان بود، در حقیقت توهین به ایشان و تنزیل مقام و مواهب و توانایی های اوست. آیا ممکن است پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کسی را به عنوان خلیفه خود انتخاب کند که از خود ضعف نشان دهد و فرمانش را زیر پا بگذارد؟ هرگز! این کار از پیامبر و از علی کاملاً به دور است.

۴- زمانی که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خلیفه نبود هرگز مشتاق و چشم به راه دستیابی به آن نشد، و نیز هنگامی که خلافت را به دست گرفت، از بابت آن شادمانی نکرد، بلکه به آن بی توجهی کرد و فرمود: مرا واگذارید و در پی کسی غیر از من برای خلافت باشید.^(۲) پرسش، این است که چرا نفرمود: آری! این، همان عهد و میثاقی است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره من از شما گرفت؟ و چرا وقتی برای پذیرش خلافت عذر می آورد،

(۱) «الملل والنحل»، آیت الله جعفر سبحانی (۴۱۵-۴۱۷).

(۲) نگاه کنید به: «تاریخ طبری» (۴/۴۳۴)؛ «المنتظم» (۵/۶۵)، و «الکامل فی التاریخ»

(۲/۵۵۶)؛ «نهج البلاغه» (۷/۲۳)؛ «أسمى المطالب فی سیره أمیر المؤمنین علی بن

أبی طالب» (۲۰/۸۵۱).

به او نگفتند که تو وصی رسول خدایی و این، پیمان و وصیت رسول خداست و از این رو آن را به غیر تو واگذار نمی کنیم؟

۵- امیر مومنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ زهد خویش را نسبت به امامت سیاسی و پرهیز از آن، در مواضع مختلفی نشان داده و بیان کرده است، از جمله هنگامی که پس از شهادت عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مردم برای بیعت با ایشان به نزدش آمدند، گفت: مرا بگذارید و کسی دیگری را جست و جو کنید. ایشان در پاسخ به تقاضای مردم گفت: اگر مرا رها کنید، من همچون یکی از شما هستم و شاید هم از کسی که شما او را بر کار خود می گمارید، بیشتر از دیگران اطاعت و حرف شنوی داشته باشم. من برای شما وزیر باشم، بهتر از آن است که امیرتان باشم.

در مثال دیگری، این سخن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ برای ابن عباس، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، است که وقتی به نزدش رسید، علی درحالی که کفش خود را پینه می زد برایش گفت: ای پسر عمو! این کفش چقدر ارزش دارد؟ گفت: چیز بی ارزشی است ای امیر مومنان. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ فرمود: این برایم از امارت شما بهتر است؛ مگر آنکه حقی را بر پا دارم و یا باطلی را بزدایم.

این فرموده ایشان نیز مصداقی بر همین مدعاست: من اراده رفتن به سوی مردم را نداشتم تا اینکه آن ها به نزد من آمدند و با آنان بیعت نکردم تا اینکه آن ها با من بیعت کردند؛ بدون شک، مردم با من به خاطر داشتن سلطه و قدرتی غالب و یا به خاطر رویدادی عارض بیعت نکردند... یا در جایی دیگری که فرمود: به خدا سوگند برای رسیدن به

خلافت و ولایت هیچ میل و رغبتی نداشت، اما این شما بودید که مرا به سوی آن فرا خوانده و بر آن گماردید.

این ها جملاتی اند که علی عَلَيْهِ السَّلَام آن ها را در خصوص امامت سیاسی به زبان آورده و سخنان دیگری نیز از ایشان در این باره وجود دارد. از مجموع این سخنان واضح می توان برداشت کرد که این منصب سیاسی، مستقیماً با بیعت و انتخابی از جانب مردم، برای برگزیدن رهبر و امامی مرتبط است که کارشان را نظم بخشد و مسائل دنیوی آن ها، همانند حکومت داری، دفاع از شهرها و تامین راه ها، توزیع غنایم و گرفتن خراج، رفع نزاع ها و حل خصومت ها و عقوبت متجاوز و استرداد حق مظلوم از ظالم، را مدیریت کند.

این امر نشان می دهد که رهبری سیاسی از نظر بنیادی در نقش ها و مسئولیت های خود، شکلی متفاوت از سایر رهبری هاست. امامت سیاسی، اساساً، مرتبط با عقد اختیاری اجتماعی است که میان رعیت و سرپرست و حاکم و محکوم بسته می شود؛ همان گونه که مولای مان علی عَلَيْهِ السَّلَام در برخی گفته های خود به آن اشاره کرده و می گوید: مردم با من بدون اکراه و مجبوریت، کاملاً با رضایت و اختیار خود، بیعت کرده اند. ایشان می گوید: شما دست من را باز کردید و من آن را بستم و آن را کشیدید و من جمعش کردم... و مردم با من بیعت کردند، نه از روی اجبار، بلکه با میل و رغبت... و آنان چنان از بیعت با من شاد بودند، که کوچکترها خوشحالی می کردند و بزرگان به سوی آن می شتافتند.^(۱)

(۱) «السنة والشيعة أمة واحدة» سید علی الامین «ص ۲۵-۲۶».

۶- از جمله بهترین سخنانی که از یک عالم شیعی شنیده‌ام، این است که گفت: دوره حکومت امام علی به دوران خلافتش منحصر نمی‌شود، بلکه مشارکت‌هایش در دوران حکومت خلفا نیز جزو حکومت او به‌شمار می‌آید. این، سخن درستی است و اینکه ابوبکر صدیق و نیز عمر و عثمان، علی را به‌عنوان فرمانده جنگ‌های ارتداد و دیگر نبردها اعزام نکردند، این موضوع را تأیید می‌کند. در صورتی که اگر او را به این جنگ‌ها اعزام می‌کردند، دشمن از شمشیرِ بران و نیزه تیزش درامان نبود، اما خلفا ماندن علی در مدینه را مهم‌تر دانستند و او را در اتاق کنترل و مدیریت جنگ و در منصب فرماندهی مناسب‌تر دیدند. از این‌رو علی با مشارکت فکری و مدیریتی‌اش، در همه موفقیت‌های خلفای پیش از خود شریک است. وقتی علی چنین منزلت و جایگاهی در نزد خلفا داشت، پس آیا شایسته نبود که نخستین فرد در ابراز نظر به‌منظور مراجعه به عهد و وصیت رسول خدا باشد؛ اگر چنین وصیتی در کار بود؟ و اگر چنین عهد و پیمانی وجود داشت، آیا شایسته نبود که آنان را به وفاداری به وصیت پیامبر و عهدی که با آن بزرگوار بستند، فرا بخواند؟

۷- علی عَلَيْهِ السَّلَام پس از وفات رسول خدا ﷺ و تا زمان شهادت عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به مدت بیست و چهار سال، نماز را در کجا اداء می‌کرد؟ آیا در خانه نماز می‌گزارد یا در مسجد به‌تنهایی؟ حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام کجا نماز می‌گزاردند؟ واضح است که آنان همراه با دیگر مسلمانان در مسجد پیامبر و با اقتدا به امام‌شان، که جانشین رسول خدا

بود، نماز می گزاردند. آیا اگر معتقد می بودند که امامان شان غاصب و مرتد هستند، با اقتدا به آن ها نماز می خواندند؟!

۸- هنگامی که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به خلافت رسید و در جایگاه قدرت قرار گرفت، اگر واقعاً براین باور می بود که حق او در خلافت منصوص و مذکور بوده، حتماً باید به آن تصریح می کرد؛ به ویژه هنگام جنگ با اهل شام می بایست به آن استدلال می فرمود.

۹- علی عَلَيْهِ السَّلَامُ برای معاویه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ که پس از خلافت در برابر ایشان تمرد کرده بود، نوشت: اما بعد؛ بیعت با من در مدینه انجام شد و برای تو که در شام بودی الزام آور است، چون کسانی با من بیعت کردند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند. در چنین حال، برای حاضر بهانه ای برای انتخاب و برای غائب بهانه ای برای رد آن نیست، زیرا شورا از آن مهاجرین و انصار است و چون آنان با کسی بیعت کرده و او را امام نامیدند، این کار مورد رضایت خدا نیز می باشد.

چنانچه می بینیم، ایشان از هیچ عهد و وصیت و استخلافی از جانب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر تعیین خود، یاد نکرد و فقط به همان امری که خلافت خلفای قبل از او را مشروعیت بخشیده بود، یعنی شورا، استناد کرد، زیرا شورا، اساس حاکمیت از نظر امام علی بود؛ بدون توجه به نظریه نص و تعیینی که امیرمومنان در هیچ موقعی به آن اشاره نکرد.^(۱)

(۱) «العقد الفريد» (۸۰/۵)؛ «شرح نهج البلاغه» ابن أبي الحديد (۷۵/۳)؛ و «تطور الفكر

السياسي الشيعي» (۵۹).

۱۰- امام صادق از پدرش و او از جدش روایت می‌کند که چون ابوبکر به خلافت رسید، ابوسفیان نزد علی آمده و به او گفت: ای بنی عبد مناف! آیا راضی شدید که قوم تیم بر شما ولایت و برتری یابد؟ دست را بده تا با تو بیعت کنم، قسم به خدا که آن را در مقابل ابی فصیل^(۱)، از مردان و اسب‌ها پُر می‌کنم. علی از او دور شد و گفت: وای بر تو ای اباسفیان! این هم از فتنه‌های توست. تو در ایام مسلمانی و جاهلیت خویش، به دنبال انحراف اسلام بودی و سوگند به خدا که این کار تو به اسلام هیچ ضرری نرسانید، اما تو هنوز هم دنبال فتنه را رها نکرده‌ای.^(۲)

۱۱- امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هیچ‌گاه براین باور نبود که انتخاب او به عنوان خلیفه امری منصوص است و نیز مدعی چنین نصی برای فرزندان خود، بعد از خود، نبود و آن را نمی‌خواست. بنابراین، برای فرزند خود حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ هیچ وصیتی نکرد و از کسی برایش عهدی نطلیید؛ درحالی که معاویه از مردم برای فرزند خود یزید عهد گرفت. حافظ ابوبکر بن ابی‌الدنیا از قول عبدالله بن جندب و او از قول پدرش می‌گوید که او به امام علی گفت: ای امیر مومنان! اگر تو را از دست دادیم و نیافتیم، آیا با حسن بیعت کنیم؟ گفت: نه شما را به آن دستور می‌دهم و نه باز می‌دارم. می‌گویند: من برگشتم و دوباره به نزدش رفته و همین را پرسیدم

(۱) مراد از «ابی فصیل» ابوبکر^۲ است، یعنی اگر تو بخواهی لشکری از مردان و اسب‌ها برای مقابله با ابوبکر جمع می‌کنم.

(۲) «الشافی» مرتضی (۳/ ۲۳۷، ۲۵۲)؛ «شرح نهج البلاغه» ابن ابی‌الحدید (۱/ ۲۲۲).

و ایشان همان گونه به من پاسخ داد.^(۱) هنگامی که علی به شهادت رسید، عبدالله بن عباس، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، رو به مردم کرد و گفت: امیر مومنان وفات کرد و ایشان از خود بازمانده‌ای دارد. اگر می‌خواهید به نزد شما بیاید و اگر نمی‌پسندید، هیچ کس بر کسی حقی ندارد. مردم گریستند و گفتند: حتماً به نزد ما بیاید.^(۲)

۱۲- امام علی عَلَيْهِ السَّلَام برای فرزندش امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام و دیگر فرزندان خود، وصیتی بزرگ و جامع به یادگار گذاشت، اما در این وصیت سخنی از امامت و خلافت به میان نیاورد، بلکه وصیت ایشان جنبه دینی و اخلاقی دارد. ایشان در این وصیت می‌فرماید:

این وصیت علی بن ابی‌طالب است. وصیت می‌کند و شهادت می‌دهد که خدایی جز الله واحد بی‌شریک نیست و این که محمد بنده و رسول اوست و او را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمام ادیان پیروز شود؛ هرچند مشرکان اکراه کنند. دیگر آنکه به یقین نماز و عبادت و زندگی و مرگ من برای الله پروردگار عالمیان است؛ به این فرمان داده شده‌ام و من از مسلمانان هستم. ای حسن و تمام فرزندان من و اهل‌بیت من و هرکسی که این نوشته به او می‌رسد! در برابر الله، که پروردگار شماست تقوا پیشه کنید و نمیرید جز آنکه مسلمان باشید و به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرق نشوید که من از رسول خدا شنیدم که فرمود:

(۱) «مقتل الإمام أمير المؤمنين» ابن أبي الدنيا (۴۳).

(۲) «مروج الذهب»، مسعودی (۴۴/۲)؛ «البدایة والنهایة» (۱۳/۸)؛ و «شرح نهج البلاغة»

(۲۲/۱۶۸/۴).

«اصلاح میان افراد از روزه و نماز بهتر است.» و کار زشت و اذیت کننده که دین را نابود می کند، فسادپردازی در بین مردم است.

هیچ نیرویی، جز از جانب خدا نیست. به اقوام و خویشاوندان خود توجه داشته باشید و پیوند خویشاوندی را با آنان به جای بیاورید که حساب را بر شما آسان می کند. درباره یتیمان از خدا بترسید؛ به آنان توجه جدی داشته باشید؛ از نظر دورشان ندارید و نگذارید در حضور شما خوار شوند. درباره همسایگان تان هم از خدا بترسید، زیرا پیامبر درباره آنان وصیت کرده است و رسول خدا چنان درباره آنان به ما توصیه می فرمود که گمان کردیم، از همدیگر ارث می برند.

مبادا دیگران در عمل به قرآن از شما سبقت بگیرند. مبدا که حرم خانه خدا از زوار خالی شود؛ درحالی که شما حضور دارید، زیرا در این صورت، اعتبار وجایگاه خود را از دست خواهید داد. درباره رمضان، بی گمان روزه آن، سپری برای شما در برابر آتش است. به جهاد در راه خدا با دست و مال و زبان تان؛ و پرداخت زکات، که موجب فروکش کردن خشم الهی است، اهتمام ورزید. مبدا اهل ذمه پیامبران مورد ظلم قرار بگیرند.

به زیردستان تان توجه کنید. بنگرید و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت گری نترسید، چه او هر کسی را که بر شما نیت بد داشته و سرکشی کند، کفایت می کند. برای مردم سخن نیک بگویید؛ همان گونه که خدا شما را به آن فرمان داده است. امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، که اشرارتان بر شما حاکم می شوند و

چون خوبان شما دعا کنند مورد استجابت قرار نمی گیرد. ای فرزندان من! با همدیگر تواصل و بخشش داشته باشید و از قطع رابطه با هم و کثرت طلبی و تفرق پرهیزید ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [المائدة: ۲] «در کار نیک و تقوا همدیگر را یاری کنید و در کار گناه و تجاوز همکاری نکنید و از خدا بترسید، بدون شک خداوند سخت عذاب کننده است.» خداوند شما اهل بیت را حفظ کند، و میراث پیامبر شما را در میان تان پاسداری کند. شما را به الله می سپارم و سلام و رحمت و برکات الهی را برای شما می طلبم.^(۱)

چنانچه می بینیم در این کلام نورانی و منور شده از چراغ خانه نبوت، تمام ویژگی های خیر و اساسات شعب ایمان و نیکی ذکر شده، پس مادامی که این موارد به تفصیل در این وصیت ذکر شده و مورد تأکید قرار گرفته، چگونه است که هیچ یاد و اشاره ای به اینکه ایشان صاحب عهد و وصیت نبوی، برای خلافت خود و کسان بعد خود بوده است، نشده است؟ به همین ترتیب، در این وصیت نامه، هیچ نشانه ای برای نامزدی امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام برای خلافت وجود ندارد. این چنین، این وصیت نامه از هرگونه اشاره ای به عهد و وصیتی برای جانشینی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خالی است و هرگز به تشکل بدیلی برای نظام شورا، که اهل بیت به آن، به مثابه یک قانون اساسی برای امت اسلامی، التزام داشتند، اشاره نشده است.^(۲)

(۱) «مقتل أمير المؤمنين علي» (۴۲ - ۴۱).

(۲) نگاه کنید به: «تطور الفكر السياسي الشيعي» (۶۱).

۱۳- قرآن کریم در آیات متعددی از یاران پیامبر توصیف کرده و مناقب آن‌ها را بیان کرده است. این ترکیه و تأییدی از سوی خدای متعال برای آن‌هاست که معیاری برای شناخت جایگاه آن‌ها در میان همهٔ نسل‌هاست. آیا برای اهل بیعت رضوان گواهی و تعریفی بهتر از تعریف و فرمودهٔ خداوند متعال وجود دارد که می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸] «به یقین الله از مؤمنان که زیر درخت با تو بیعت کردند، راضی شده است. او از آن‌چه در دل‌های‌شان می‌گذشت آگاه بود. پس آرامش را بر آنان نازل کرد و پیروزی نزدیکی به آنان پاداش داد.»

خداوند متعال فقط از صحت و درستی گفتار و کردار ظاهری آنان خبر نداد، بلکه از خوبی و درستی قصد و نیت آنان نیز سخن گفت که فقط او تعالی آن را می‌داند و تنها او از آن‌چه در دل‌ها می‌گذرد، آگاه است. تنها اوست که راز سینه‌ها و اسرار درون را می‌داند و این‌چنین، از سلامت قلب و درستی نیت اهل بیعت رضوان خبر داد و فرمود: ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ [الفتح: ۱۸] «الله از آن‌چه در دل‌های‌شان می‌گذشت، آگاه بود. پس آرامش را بر آنان نازل کرد.» خداوند متعال همچنین در آیات فراوانی، از انصار، که از مهاجران در راه خدا به نیکویی پذیرایی کردند و دین خدا را نصرت دادند، تعریف کرده است. مثلاً در سورهٔ حشر می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِثُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹]

«[و نیز بخشی از اموال فیء از آن] کسانی [است] که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سوی شان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌های شان دغدغه و نیازی به آن‌چه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند و [آنان را] بر خود ترجیح می‌دهند، گرچه خودشان بسیار نیازمند باشند. کسانی که از آز و بخلِ نفس خود مصئون بمانند، همان رستگارانند.»

کسانی که خداوند متعال آنان را این‌گونه ستایش و توصیف کرده است، تعداد آن‌ها کم باشد یا زیاد، کجایند؟ آن‌ها با این‌همه تعریف و تمجید الهی، چه تعاملی با میثاق و پیمان نبوی داشتند؟ آیا ممکن است کسانی با این صفات، که از سوی خدای عالمیان توصیف شده‌اند، به یک‌باره عهدشکنی کنند و درباره پیمان نبوی چیزی نگویند؟! چه سخن و پرسش به‌جایی‌ست که گفته می‌شود: خداوند متعال در قرآن کریم یاران پیامبر خود را توصیف کرده و آنان را در کتابش ستوده است؛ واقعاً آنان که چنین اوصافی داشته‌اند، چه کسانی هستند؟ یا اینکه وجود خارجی نداشته‌اند؟! و این، چیزی است که با نزاهت و پاکی کلام الهی در تعارض قرار دارد.^(۱)

استاد حیدر علی قلمداران قُمی در این باره می‌گوید: این آیاتی که در مدح و تمجید یاران رسول خدا و به‌ویژه برجسته‌ترین آنان یعنی

(۱) «شاهراه اتحاد»، حیدر علی قلمداران (۸۳-۹۸).

مهاجران و انصار نازل شده، به شدت با احادیث مدعی ارتداد تمام مسلمانان و بازگشت فوری شان به کفر، پس از وفات رسول خدا، در تعارض است. این احادیث فقط ایمان سه نفر را تأیید می کنند که به خلافت و امامت منصوب علی باقی ماندند.

بی گمان کسی که به خدا و پیامبر او و قرآن کریم و قیامت مؤمن باشد، ممکن نیست چنین روایاتی را تصدیق کند، زیرا قرآن کریم از جانب خدای متعال است و خداوند سبحان دانای پنهان و آشکار است؛ هم او دانای اسرار قلب هاست، پس حقیقت کسی را که در کتابش مدح می کند و او را به پیروزی و رستگاری بشارت می دهد، می داند و در چنین حالتی می بایست موقف ما در برابر آیات بسیاری در قرآن، همانند آیات مبارکه زیر، واضح باشد.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجْهَهُدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۴] «و کسانی که ایمان آوردند و در راه الله، هجرت و جهاد کردند و کسانی که جای دادند و نصرت بخشیدند، آنان مومنان حقیقی هستند، برای آنان مغفرت و روزی گرامی داده می شود.»؛ ﴿وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَآئِزُونَ﴾ [التوبة: ۲۰] «و آنان همان پیروز شوندگانند.»؛ ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸] «آنان همان، راست کردارانند.»؛ ﴿وَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرُ ط وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [التوبة: ۸۸] «و برای آنان خوبی هاست و آنان همان رستگارانند.»؛ ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «شما بهترین امت هستید.»؛ ﴿وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا﴾ [الفتح: ۲۶]

«آنان را به کلمه تقوا ملزم کرد، چه آنان مستحق تر بدان بودند و اهلیت آن را داشتند.» ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]

«و پیشگامان اول از مهاجران و انصار و کسانی که از ایشان به خوبی پیروی کردند، الله از آنان راضی شد و آنان از او راضی شدند و برای شان باغ‌هایی را آماده کرد که از زیر آن جوی‌ها جاری‌ست، در آن برای همیشه جاودانند و آن پیروزی بزرگ است.»؛ و ده‌ها آیت دیگر...

اکنون دوباره می‌پرسیم، آیا برای این آیات، مصداق‌هایی در عالم خارج وجود دارد یا نه؟ اگر وجود دارد، پس آنان چه کسانی هستند؟ آیا اینان همان کسانی نیستند که برای انتصاب خلیفه در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند؟ آیا خداوند متعال، که اینان را مدح و ستایش کرد، بر اسرار و ضمائر و گذشته و آینده‌شان دانا بود یا نبود؟ بدیهی‌ست که دادن پاسخ منفی به قسمت دوم این پرسش، از جانب کسی‌ست که به خداوند ایمان ندارد ﴿سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ [الاسراء: ۴۳]

«و از آن‌چه می‌گویند، منزّه و بسیار برتر و والاتر است.»

اما اگر اوتعالی، علیم و خبیر است، که قطعاً چنین است، چه کسی می‌تواند ادعا کند، خدای علیم و خبیر آنان را مدح و ستایش کرد و بر صدق ایمان‌شان شهادت داد و آنان را به بهشت و رضوان خویش وعده فرمود، اما آنان فوراً پس از وفات پیامبرشان مرتد شدند و کافر و خائن به عقب خود برگشتند و در برابر فرمان الهی مبنی بر امامت

علی عَلَيْهِ السَّلَام به مخالفت و دشمنی برخاستند؟! بدون شک، تصدیق آن روایت که پس از وفات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، همه مردم به جز سه تن و یا هفت تن مرتد شدند و امثال آن، به معنای تکذیب تمام آیاتی است که ذکر کردیم و انسان را بر آن می‌دارد که گمان کند این آیات قرآنی یا اشتباه هستند و یا نامفهوم؛ العیاذ بالله.^(۱)

۱۴- در روز احزاب، مسلمانان در کنار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متحمل سختی فراوان و بی‌سابقه‌ای شدند که پیشتر بر آنان چنین روزی نگذشته بود؛ به گونه‌ای که سختی‌هایی چون سرمای شدید، گرسنگی، ترس و رنج فراوانی به یک‌باره بر سرشان فرود آمد. خداوند متعال در وصف‌شان می‌فرماید: ﴿إِذْ جَاءُوكُمْ مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا﴾ ^(۱) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿[الأحزاب: ۱۰، ۱۱] «آن‌گاه که [دشمنان] از بالا و پایین دست‌تان به سراغ‌تان آمدند و آن هنگام که چشم‌ها [از ترس و نگرانی] خیره شد و جان‌ها به گلو رسید و گمان‌های گوناگونی به الله می‌بردید؛ آن‌جا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.» خداوند متعال در هیچ آیه‌ای، هیچ یک از سختی‌های دنیا را به هیچ یک از سختی‌های آخرت تشبیه نکرده است، جز در این آیه که وصفش همانند وصف آخرت است؛ همان‌گونه که در وصف آخرت نیز فرموده است: ﴿وَأَنذَرُوهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظْمِينَ مَّا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾ [غافر: ۱۸] «و آنان را از روز

(۱) با اختصار از کتاب: «شاهراه اتحاد»، حیدر علی قلمداران (۹۸-۸۳).

نزدیک [قیامت] بترسان؛ آن گاه که جان‌ها به گلو می‌رسد، درحالی که همه آکنده از غم و اندوه می‌شوند.»

تصور کنید که یاران رسول خدا ﷺ در کنار ایشان، به‌هنگام محاصره و به‌علت کمبود مواد غذایی، چقدر گرسنه بودند. هوا سرد بود و لباس گرم نداشتند. وقتی برای پیکار آماده می‌شدند، بابت حفر خندق چقدر خستگی و رنج تحمل کردند. آن‌ها از فراوانی دشمنی که رو در روی آنان قرار گرفته و نیز از یهود خیانت‌کاری که پشت سرشان بود، سخت نگران بودند. افزون بر این‌ها، خستگی و گرسنگی امان‌شان را بریده بود. به این سختی‌ها، نفاق منافقان را نیز علاوه کنید که در میان مومنان خیانت و صف‌شکنی می‌کردند تا آن‌جا که نفاق‌شان آشکار شد و گفتند: ﴿مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [الأحزاب: ۱۲] «الله و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند.» چه رنج و سختی شدیدی که اراده‌های آهنین را سست می‌کند و قوی‌ترین دل‌ها را متزلزل می‌گرداند.

اگر مهاجران برای همراهی با رسول خدا اندکی شک و تردید می‌داشتند، آن‌ها هنگامه سخت و دشوار کافی بود که دست از این همراهی بکشند و از خندق بگذرند و به عشایر و طوایف مشرک بپیوندند؛ ابوبکر می‌توانست به بنی‌تیم ملحق شود؛ عمر به بنی‌عدی؛ و عثمان نیز می‌توانست به پسرعمویش ابوسفیان، که فرمانده مشرکان بود، یکجا شود و این فرصت برای آن‌ها فراهم بود که بگویند ما با محمد بودیم و اینک او را ترک کردیم و به شما پیوستیم. اگر چنین کاری می‌کردند، اقوام و خویشاوندان‌شان آنان را با عزت و احترام می‌پذیرفتند و آن‌ها

را با خود به سرزمین شان می بردند و همه اموال شان را که مصادره کرده بودند، به آن ها باز پس می دادند.

برای هر یک از این گرامیان اما، سوختن در آتش و زغال شدن آسان تر بود از اینکه چنین فکر و خیالی از سرشان بگذرد؛ چه رسد به اینکه چنین قصد و اراده ای را در سر پیورانند. بنابراین، خداوند متعال سخن ماندگار آنان را با حکایت و وصف آنان در آن سختی و تنگنای شدید جاودانه ساخت و فرمود: ﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۲۲] «و آن گاه که مؤمنان لشکرهای کفر را دیدند، گفتند: این، همان وعده ای است که الله و پیامبرش به ما داده اند و خدا و پیامبرش، راست گفته اند. و [این ماجرا] جز بر ایمان و فرمانبرداری آنان نیفزود.»

آیا می توان پنداشت کسانی که این چنین در سخت ترین شرایط در کنار رسول خدا ﷺ ماندند و در شدیدترین لحظات به پیمان خود وفا کردند، با وفات پیامبر ﷺ عهدشکنی کنند و پیمانش را نادیده بگیرند؟

۱۵- روز اُحد، که مسلمانان در آستانه شکست قرار گرفتند و شایعه شهادت پیامبر ﷺ پیچید، غم و اندوه فراوانی مسلمانان را فرا گرفت؛ برخی از آنان در وادی و بر دامنه کوه پراکنده شدند و عده ای، از جمله عثمان بن عفان رضی الله عنه^(۱)، از میدان نبرد گریختند. آن ها به کجا گریختند؟ آیا جایی غیر از مدینه پیامبر فرار کردند؟ به راستی فرارشان به سوی مدینه بود تا به مسلمانانی که در مدینه مانده بودند، پیوندند و به سوی شهر و یادگار رسول خدا برگردند که خانه و مسجد و محل نماز پیامبر ﷺ در آن قرار داشت.

(۱) نگاه کنید به: «صحیح بخاری» (۳۶۸۹، ۴۰۶۶).

این درحالی بود که عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می توانست به مشرکان ملحق شود، زیرا فرمانده مشرکان، ابوسفیان، پسرعموی او بود و اگر عثمان به آنان می پیوست، از او و سایر مهاجران با عزت و احترام استقبال می کردند. آن ها با اینکه گمان شان این بود که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهید شده، اما باز هم چنین چیزی به ذهن هیچ یک از آنان خطور نکرد، زیرا دین آن بزرگوار باقی و ماندگار بود و آنان همچنان به دین رسول خدا متمسک و پای بند ماندند.

همزمان، آیاتی از قرآن کریم نازل شد و ضمن اینکه از فرار آن ها سخن گفت، به آنان نوید و مژده داد که خداوند متعال آن ها را بخشیده و از خطای شان در گذشته است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَفَى الْجُمُعَانَ إِنَّمَا أَسْزَلَهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۵۵] «پشت کردن برخی از شما به جنگ در روزی که دو گروه رویاروی هم قرار گرفتند، به فریب شیطان بود که آنان را به سبب پاره ای از گناهای که مرتکب شده بودند، دچار لغزش کرد و البته الله آنان را بخشیده است؛ همانا الله آمرزنده بردبار است.»

آری! آنان از میدان نبرد گریختند، اما در آن لحظه سخت و تکان دهنده، از دین برنگشتند. پس آیا درست است که کسی گمان ببرد آن ها پس از وفات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دین آن حضرت برگشتند و عهد و پیمان ایشان را نقض کردند؟ درحالی که آن ها در لحظات دشواری که شایعه شهادت رسول خدا و خبر شکست لشکر اسلام پیچید، بر دین خود ثابت قدم ماندند و حتی در آن هنگام که از معرکه

گریختند و به میدان نبرد پشت کردند، هیچ چیزی آنان را از پای‌بندی به دین باز نداشت و هرگز قصد نکردند از ایمان به رسالت برگردند؛ هر چند گویی صاحب رسالت را از دست داده بودند. بنابراین، کسانی که در آن شرایط سخت به دین خود پای‌بند ماندند، امکان ندارد در موضعی دیگر، یا در سایر شرایط، از دین و پیمان رسول خدا برگردند.

۱۶- مواضع و رویکرد یاران پیامبر در ایثار و ترجیح حق، بسیار باشکوه و شگفت‌آور است. به داستان ابوحنیفه بن عتبّه بن ربیعہ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ توجه کنیم که در جنگ بدر، پدر و عمو و برادرش را دید که به شمشیر مسلمانان از پای درآمدند و سپس دید که جسد پدرش را آوردند و در یکی از چاه‌های بدر انداختند. چنین صحنه‌ای، چه بسا قوی‌ترین و استوارترین دل‌ها را دچار فتنه و تزلزل می‌کند، اما صلابت یاران رسول خدا در التزام به حق و حقیقت، قوی‌تر از چنین صحنه‌هایی است. ابوحنیفه با اینکه رنگ چهره‌اش دگرگون شده بود، به انداختن جسد پدرش در چاه می‌نگریست. پیامبر ﷺ به او فرمودند: «ای اباحنیفه! گویی آن‌چه به پدرت رسید، تو را ناراحت کرده است؟» ابوحنیفه پاسخ داد: ای رسول خدا! شایسته نبوده و نیست که به خدا و پیامبرش ایمان نیاورم، اما در میان قوم، هیچ‌کس از نظر عقل و شرافت همانند [پدرم] عتبّه نبود و بنابراین، همواره امیدوار بودم که خداوند او را به سوی اسلام هدایت کند و حال که می‌بینم این چنین، بدون ایمان، کشته شده، برایم ناگوار است.^(۱)

(۱) نگاه کنید به: «مغازی الواقدی» (۱/۱۱۱-۱۱۲)؛ «مسند عبد بن حمید» (۱۲۱۱)؛ «المستدرک» (۳/۲۲۴)؛ «تاریخ دمشق» (۳۸/۲۶۰)؛ و «إمناح الأسماع» (۱۶۱/۱۲).

آیا قابل تصور است کسانی که این گونه به حق پای بند بودند و حق و حقیقت را بر پدران و عزیزان خود ترجیح می دادند، از حق و پیمانی که رسول خدا بیان فرموده بود، به یک باره برای ابوبکر یا هر کس دیگری دست بکشند؟! به خدا سوگند که اگر حق و وصیتی برای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در کار بود، همین ها به دفاع از آن برمی خاستند، زیرا آن ها راست ترین مردم در ترجیح حقیقت، و شجاع ترین آن ها در دفاع از حق بودند.

۱۷- تصور کنید کسانی که به عهد شکنی و خیانت ورزی به وصیت پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ متهم می شوند، همان کسانی اند که اسلام آوردند و روزی که پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ در مکه تنها بود، از ایشان پیروی کردند؛ هر چند اندک و ناتوان بودند. آن ها در یک صف قرار داشتند و همه دنیا در برابرشان صف کشیده بود. با این حال در انتخاب خود دچار تردید نشدند، بلکه یقین قاطع داشتند که انتخاب آن ها درست است و حتی به قیمت از دست دادن همه دنیا، خالصانه و بی آلایش، با خدا و پیامبرش همراهی کردند. این جان فشانی ها و قربانی دادن ها برخاسته از قوت ایمان و یقین راسخ و استواری بود که بر اساس آن باور کامل داشتند که پیامبری که به او ایمان آورده و تصدیقش کرده و پیرو او شده اند، به حق فرستاده خداوند متعال است و راهی که با او در پیش گرفته اند، به بهشت منتهی می شود؛ هر چند در این راه همه نعمت های دنیا را از دست بدهند.

آیا زبینه است که گمان کنیم آن ها، پس از آن همه جان فشانی، به یک باره در ایمان و باورهای خود دگرگون شوند و به خاطر کالای ناچیز و زوال پذیر دنیا، عهد و وصیت رسول خدا را نقض کنند؟

یقین صحابه به صداقت پیامبر و سخنان ایشان، بسی بزرگ‌تر از یقین آن‌ها به مشاهدات عینی خود بود. آن‌ها رسول خدا را بیشتر از چشمان و حواس خود تصدیق می‌کردند؛ همان‌گونه که وقتی به آن‌ها گفته شد: محمد گمان می‌برد که در یک شب به بیت‌المقدس رفته و باز گشته است، آن‌ها با یقین گفتند: اگر محمد این را گفته، پس قطعاً راست فرموده است.^(۱)

همچنین، به جهاد آن بزرگواران پس از وفات رسول خدا ﷺ بنگریم، به‌ویژه در رویارویی با جریان ارتداد و ریشه‌کن کردن مدعیان دروغین نبوت، که همانند تشنگان جویای آب، به‌سوی مرگ و شهادت در راه خدا شتافتند و این جهاد را همانند جهاد در رکاب پیامبر، شهادت و مرگ در راه خداوند متعال می‌دیدند. آنان در جنگ با مسیلمه کذاب کفن پوشیدند و کافور مرگ به تن مالیدند و به‌سوی شهادت شتافتند تا دین رسول خدا و رسالت ایشان باقی و ماندگار بماند. این چنین، در این نبرد بسیاری از بهترین‌های صحابه به‌شهادت رسیدند و اغلب شهدا، حافظ قرآن بودند. آیا شایسته است که گمان کنیم جهاد و شتاب این حافظان قرآن به‌سوی مرگ و شهادت، زیر بیرق و پرچم خلیفه‌ای بوده است که حق را غصب کرده و عهدشکنی کرده و وصیت رسول خدا را پایمال کرده بود؟!

(۱) نگاه کنید به: «مصنف ابن ابی‌شبهه» (۹۷۱۹)؛ «تفسیر عبدالرزاق» (۳۰۲/۲)؛ «السیره النبویه» از ابن هشام (۲۴۵/۲)؛ «تفسیر الطبری» (۴۲۱/۱۴)؛ «معجم الطبرانی الکبیر» (۴۳۲/۲۴) (۱۰۵۹)؛ «الشریعه» از آجری (۱۰۳۰، ۱۲۵۹)؛ «المستدرک» (۶۵/۳، ۸۱)؛ «معرفة الصحابة» از ابی‌نعم (۶۲)؛ «دلائل النبوة» از بیهقی (۳۶۰/۲، ۳۶۱)؛ «تاریخ دمشق» (۵۵/۳۰)؛ «البدایة والنهایة» (۲۸۱/۴)؛ و «مع المصطفی» (ص ۴۷).

۱۸- وضعیت پیشگامان اسلام را تصور کنیم که پس از ایمان به رسالت پیامبر، در کنار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مورد آزار و اذیت مشرکان قرار گرفتند و سپس همانند ایشان، خانه و دیار خود را ترک کرده و در راه خدا هجرت کردند. آن‌ها با بیرون شدن از شهر و دیار خود، تمامی دارایی خود را از دست دادند و به دستور پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به شهری هجرت کردند که در آن نه مال و اموال و نه مأوا و مسکنی داشتند. آنان به هجرتی اقدام کردند که فرجامش نامشخص بود. اگر آن‌ها به وعده‌های خداوند متعال یقین و باور کامل نمی‌داشتند، آیا پذیرفتنی ست که سختی‌های هجرت را به خاطر طمع‌ها و چشم‌داشت‌های دنیوی به جان بخرند؟

چنین افرادی، که پیامبر را با چشمان خود دیدند؛ از هم صحبتی با ایشان بهره‌مند شدند؛ شاهد نزول وحی بودند و معجزات با شکوه و گویای حق را مشاهده کردند؛ مسیر حیات را با رسول خدا پیمودند؛ و به خاطر خدا و پیامبر از دنیا گذشتند، آیا معقول است که در آخر عمر خود به یک‌باره به خاطر طمع و غرضی دنیوی، از خدا و پیامبرش روی بگردانند؟!

۱۹- یک طرف این داستان، مادران مومنان هستند که هرگز نمی‌شود آن‌ها را به کوتاهی در این زمینه متهم کرد. زیرا آن‌ها توسط خداوند متعال و در کتاب برحق او برای پیامبر محبوبش برگزیده شده‌اند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْتَ أُمْتِعْكُمْ وَأُسْرِخْكُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا ۝۲۸﴾ وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنِينَ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿[الأحزاب: ۲۸، ۲۹]

«ای پیامبر! به همسرانت بگو اگر زندگانی دنیا و تجمل و زیورش را می‌خواهید، بیاید تا شما را [از متاع دنیا] بهره‌مند سازم و به‌طرز نیکویی رهای‌تان کنم و اگر خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، پس بی‌گمان الله برای نیکوکاران‌تان پاداش بزرگی فراهم کرده است.» آن‌گاه این بانوان بزرگوار، بدون هیچ حیرت و تردیدی، خدا و رسول او را انتخاب کردند و سرای آخرت را برگزیدند، و این‌گونه، تا حدود زیادی از کالای فانی دنیا محروم ماندند.

پس جای تعجب نیست که خداوند متعال، این بانوان را برای پیامبرش برگزید و به پیامبرش دستور داد که غیر از آن‌ها زن دیگری اختیار نکند: ﴿لَا يَحِلُّ لَكَ الْإِسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ ۖ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا﴾ [الأحزاب: ۵۲] «از این پس [جز همسرانت] دیگر زنان برای‌ت حلال نیستند و روا نیست زنان دیگری جای‌گزین این‌ها کنی؛ هرچند خوبی‌های آن‌ها تو را به شگفت آورد.» بنابراین، رسول خدا زنان دیگری را جای‌گزین همسرانش نکرد و از هیچ‌یک از آن‌ها جدا نشد و این‌چنین، خداوند متعال این بانوان را تا برپایی قیامت، مادران مومنان قرار داد و فرمود: ﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ۚ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶] «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسرانش، مادران مؤمنان هستند.» همچنین خداوند ازدواج با همسران رسول خدا را، پس از آن‌حضرت، حرام گردانید و فرمود:

﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۳] «و برای شما روا و سزاوار نیست که رسول الله را بیازارید و هرگز برای تان جایز نیست که پس از او با همسرانش ازدواج کنید.» این چنین ثابت شد که آن‌ها، همسران پیامبر در دنیا و آخرت هستند؛ خداوند متعال از آن‌ها راضی باد و آن‌ها را خشنود کند.

همسران رسول خدا از قبایل مختلفی بودند. برخی از آن‌ها قریشی بودند؛ برخی هم، مثل جویریة دختر حارث، از بنی مصطلق؛ و برخی دیگر، مثل صفیه دختر حُیی بن اخطب، از بنی نضیر بودند. همسران قریشی رسول خدا از تیره‌های مختلف قریش بودند. یکی از ایشان تیمی بود؛ دیگری از طایفه بنی عدی؛ و دیگران نیز از طوایف عدوی، مخزومی، عامری، اسدی، هلالی و اموی بودند. همه مادران مومنان در حج وداع با رسول خدا بودند و همانند دیگر حاضران در غدیر خم، سخنان رسول خدا ﷺ درباره علی علیه السلام را شنیدند.

با تعریفی که خداوند متعال در قرآن کریم از مادران مومنان بیان کرده، ممکن نیست آن‌ها گواهی و شهادتی را کتمان کنند یا به عهدشکنی بزرگی، نظیر نادیده گرفتن میثاق رسول خدا راضی شوند. مگر می‌شود مادران مومنان، که از دنیا و زیور آن گذشتند و خدا و پیامبرش را برگزیدند، شاهد نقض چنین عهد و میثاقی باشند و آن را انکار نکنند و به هیچ اقدامی برای اصلاح روی نیاورند؟ البته اگر چنین عهد و میثاقی در کار بود. همزمان، از آن‌جا که همسران رسول خدا از

قبایل مختلف بودند، نمی توان آنان را به تبانی بر ضد علی عَلَيْهِ السَّلَام متهم کرد و این پندار نیز منتفی ست که آنان کسی دیگر را بر فرد مورد نظر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ترجیح داده و وصیت پیامبر را نادیده بگیرند.

۲۰- هنگامی که تاریخ دعوت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و موفقیت های ایشان را پیش روی خود قرار می دهیم، آن را بزرگترین و اثرگذارترین موفقیت در تاریخ بشریت می بینیم، زیرا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در بازه زمانی کوتاهی، مردم را از تاریکی ها به سوی نور و روشنائی راهنمایی کرد و آنان را گروه گروه به سوی دین خدا سوق داد و نسلی در پیرامون خود تربیت کرد که نظیر آن در تاریخ بشر دیده نشده است. بنابراین، آنانی که به او ایمان آوردند و از او پیروی کردند و به او یاری رساندند، مومنان حقیقی و راستینی بودند که آن بزرگوار را از پدر و مادر خود بیشتر دوست داشتند و از این رو، حرکت های ارتداد، بلافاصله پس از وفات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خاموش شد. این چنین، یاران پیامبر نمایندگان و مبلغان رسالت نبوی شدند و دین پیامبر را بدون کم و کاست، به دنیا و بشریت رساندند.

امروزه، هر بار که ندای «أشهد أن محمداً رسول الله» را می شنویم و هر بار که این بانگ در اطراف و اکناف دنیا و بر روی زمین، در میان نژادهای مختلف طنین انداز می شود، بیش از پیش به موفقیت رسول خدا پی می بریم و متیقن می شویم که پیامبر، چقدر نزد پروردگارش گرمی ست که این چنین نام و آوازه اش را بلند گردانیده است: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ [الشرح: ۴] «و آوازهات را برای بلند کردیم.» اما ساختار و روایت خاصی که از غدیر درباره وصیت و تعیین جانشین و نتایج

آن از قبیل عهدشکنی، نقض پیمان، خیانت و خُلف وعده به تصویر می‌کشند، مأموریت رسول خدا و ابلاغ رسالتش به بشر را مأموریتی شکست خورده و بی‌ثمر نشان می‌دهد که اهدافش تحقق پیدا نکرد.

براساس این روایت خاص از غدیر، کسانی که در نخستین مرحله از دعوت پیامبر ﷺ به او ایمان آوردند و سبب مسلمان شدن دیگران شدند و در طول دوران نبوت با صاحب رسالت همراه بودند و با او هجرت کرده و در کنارش جهاد کردند و در پایان حیات رسول خدا ﷺ با ایشان حج گزاردند و چنین میثاقی با ایشان بستند، به محض وفات پیامبر، به‌ناگاه و به‌یکباره عهدشکنی کرده و میثاقش را نقض کردند و این چنین، پرده از نفاق درون‌شان برداشته شد. معنای چنین روایت و تصویری از غدیر و نبوت، این است که دستاورد پیامبر، تربیت مجموعه‌ای از منافقانی بوده که به ایشان خیانت کردند و با وفات ایشان مطامع‌شان نمایان شد و به عبارت دیگر، هیچ کدام از حالات و معجزاتی که از پیامبر ﷺ مشاهده کردند، برای اثبات صداقت ایشان در امر رسالت قانع‌کننده نبوده و نتوانسته اطرافیان را به عهد و پیمان پیامبر وفادار بسازد و به دین و رسالت ایشان ملتزم و پای‌بند بگرداند.

چنین قرائت و خوانشی از عمل کرد پیامبر ﷺ، سیمایی زشت و بی‌نتیجه از تلاش‌های ایشان را به تصویر می‌کشد و گویی، دوران صبر و تربیت یاران و دعوتی که ایشان با امت خود سپری فرمود، همه‌اش زشتی و سیاهی بوده است. اگر این را بپذیریم، آن‌گاه در سایر ادوار و زمان‌ها چه کسی شهادت آن را خواهد داشت که به‌سوی دین محمد

فرا بخواند؟ اگر اسلام را بر پایه چنین روایتی و براساس چنین تصویری، که پیامبرش نتوانست نزدیک‌ترین افراد خود را به رسالتش قانع بسازد، به مردم عرضه کنیم، به ما چه خواهند گفت؟ زیرا نزدیکترین افراد پیامبر این دین، او را می‌فریفتند و همواره مترصد خیانت بودند و همین‌که وفات کرد، عهدشکنی کردند و اگر به صداقت او در نبوتش و به درستی رسالتش ایمان داشتند، حتماً برای همیشه، چه در زمان حیات و چه پس از وفات ایشان، به آن حضرت وفادار می‌ماندند. پیشنهاد می‌کنم در این زمینه به کتاب «دو چهره متضاد از نتایج تلاش‌های پیامبر اعظم در عرصه دعوت و تربیت، و سیره نسل الگوی نخستین، نزد اهل سنت و شیعه امامیه»^(۱) از شیخ گرامی، ابوالحسن علی حسینی ندوی، مراجعه کنید.

۲۱- آیا تصویرپذیر است که جمع کثیری از قبایل و مناطق مختلف در غدیر با پیامبر ﷺ همراه باشند و سپس همگی و به یک باره بر کتمان این پیمان و بر عهدشکنی و بی‌وفایی به آن میثاق بزرگ اجماع کنند؟ مگر نگفته‌اند «حرف از دهان در آید، گرد جهان بر آید»؟! آری! راز، همین‌که از دهان بر آید، فاش شود و دیگر راز نباشد؛ چه رسد به تأکید رسول خدا در خطبه‌ای عمومی که برای جمع کردن مردم، بانگ زدند: «هنگام برپایی نماز است» و چنین بانگی، برای جارزدن و فراخواندن مردم به گردهمایی و اجتماع درباره موضوعی مهم بود.

(۱) «صورتان متضادان لتائج جهود الرسول الأعظم الدعویة والتربویة وسیره الجیل المثالی الأول عند أهل السنة والشیعة الإمامیه»

مگر می‌شود پیامبر ﷺ در آن خطبه بر میثاقی بزرگ تأکید کند و آن‌گاه آن قبایل به منطقه و به میان عشایر و خویشان خود بروند و آن خبر در میان مردم نیچد و چون بر خلاف آن میثاق مشهور عمل شود، هیچ‌یک از حاضران در غدیر یا هیچ‌یک از کسانی که خبر به او رسیده است، نسبت به این خلاف بزرگ اعتراض نکنند؟ چرا هیچ‌کس درباره نحوه رسیدن ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به خلافت اعتراض نکرد یا هیچ‌یک از قبایل اطراف برای اعتراض یا به منظور روشن شدن موضوع به مدینه نیامد؟ پس همین که اعتراضی صورت نگرفته، نشان می‌دهد که هیچ دلیلی برای اعتراض وجود نداشته است.

۲۲- برخی از یاران رسول خدا ﷺ ابتدا با ابوبکر صدیق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ برای پیکار با مرتدان موافق نبودند و بعد موافقت کردند.^(۱) همچنین برخی از یاران بر سر تقسیم اراضی «السَّوَاد» آشکارا مخالفت کردند.^(۲) علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نیز درباره حج تمتع با عثمان مخالفت کرد.^(۳) وقتی یاران رسول خدا آشکارا نظر و دیدگاه و مخالفت خود را پیرامون موضوعی مطرح می‌کردند، پس آیا نمی‌توانستند مخالفت خود با خلیفه را درباره موضوع مهمی چون وصیت پیامبر برای جانشینی علی، که ادعا می‌شود

(۱) نگاه کنید به: «صحیح البخاری» (۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۶۹۲۴، ۶۹۲۵) و «صحیح مسلم» (۲۰).

(۲) نگاه کنید به: «الخراج» از ابویوسف (ص ۳۶-۳۷، ۴۵-۴۶)؛ «الأموال» از قاسم بن سلّام (۱۴۷)؛ «فضائل الصحابة» از احمد (۳۷۸)؛ و «الأموال» از ابن زنجویه (۲۲۴)؛ «سنن البیهقی» (۵۱۷/۶)، (۲۳۳/۹)؛ و «تاریخ دمشق» (۱۹۶/۲-۱۹۷).

(۳) نگاه کنید به: «صحیح البخاری» (۱۵۶۳) و «صحیح مسلم» (۱۲۲۳).

سندی هم برایش داشتند، ابراز کنند؟ سوگند به خدا که اگر وصیت و پیمانی در کار بود، صحابهٔ رسول خدا برای ابراز عقیدهٔ خود و بیان سخن حق، شهادت و قدرت کافی داشتند.

۲۳- یاران رسول خدا از قبایل و عشایر گوناگونی بودند و تنها چیزی که آنان را جمع می‌کرد و به هم نزدیک می‌ساخت، دین و محبت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود. بنابراین، به فرض اینکه عده‌ای از آنان وصیت پیامبر را کتمان کردند، پس کجا بودند بقیه که در اعتراف به حق و قبول آن، زبازد بودند؟ اگر یک قبیله خیانت ورزید، سایر قبایل کجا بودند؟ و اگر مردم یک منطقه کتمان کردند، سایر مردم چه کردند؟

۲۴- اهل صُفّه، کسانی بودند که به‌سوی خدا و پیامبرش مهاجرت کرده و سرزمین و عشایر خود را رها کرده و در این راه سختی‌های فراوانی متحمل شده بودند. آن‌ها از جمله سختی و تنگنای معیشت، کمبود لباس و برهنگی، و گرسنگی را تحمل کردند. تنها دلیل تحمل این همه سختی و مشقت، اشتیاق آن بزرگواران برای همراهی با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و بهره‌مندی از راهنمایی ایشان بود. حال! با چنین اوصافی، آیا کسی می‌توانست اهل صُفّه را بفریبد تا عهد و پیمانی را که رسول خدا از آن‌ها گرفته بود و خود نیز بر آن گواهی داده بودند، به یک‌باره نقض کنند؟

۲۵- عمار بن یاسر، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، را در نظر بگیرید که با پدر و مادرش از همان روزهای نخست بعثت، از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیروی کرد. این خانواده با آنکه خانوادهٔ مستضعفی بودند، در برابر سرکشان و مستکبران قریش

ایستادگی و پایداری ورزیدند. قریش آن‌ها را در گرمای مکه شکنجه می‌کردند تا از دین خود دست بردارند. آن‌ها به‌حدی شکنجه می‌شدند که کوه‌های مکه از آن‌همه شکنجه به لرزه می‌افتاد، اما آن بزرگواران دچار تزلزل نمی‌شدند. مادر عمار، سمیه، رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهَا، زیر شکنجه به شهادت رسید تا نخستین شهید اسلام باشد و پدر گرامی‌اش یاسر رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ نیز شهادت در زیر شکنجه را به بازگشت به کفر و ارتداد ترجیح داد و آن را با جان و دل پذیرفت. رسول خدا به آنان هیچ وعده دنیوی نداد و تنها وعده ایشان به آن خانواده، وعده برخورداری از نعمت‌های بهشت برین بود که از صمیم قلب و با تمام وجود به آن یقین داشتند: «ای آل یاسر! صبر پیشه کنید که وعده گاه شما بهشت است.»^(۱)

عمار زنده ماند و با پیامبر هجرت کرد. رسول خدا به عمار مژده داد که در برابر فتنه‌ها ثابت و استوار خواهد بود تا آنکه توسط سرکشان به شهادت برسد: «افسوس بر عمار، که گروه سرکش او را خواهند کشت.»^(۲) هنگامی که مردم با علی عَلَيْهِ السَّلَام برای خلافت بیعت کردند، عمار رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ با علی همراهی کرد و آن‌گاه که علی عَلَيْهِ السَّلَام با مخالفان قتال و پیکار کرد، در کنار علی و در صف مبارزه با مخالفان ایستاد.

(۱) نگاه کنید به: «السيرة النبوية» از ابن هشام (۳۱۹/۱-۳۲۰)؛ «مسند احمد» (۴۳۹)؛ «معجم الطبرانی الكبير» (۳۰۳/۲۴) (۷۶۹)؛ «المستدرک» (۳۸۳/۳) (۳۸۸)؛ «معرفة الصحابة» از ابی‌نعم (۲۸۱۳/۵)؛ «دلائل النبوة» از بیهقی (۲۸۲/۲)؛ «تاریخ دمشق» (۳۶۸/۴۳)؛ «أسد الغابة» (۱۲۲/۴)؛ «سير أعلام النبلاء» (۴۰۹/۱)؛ «البدایة والنهاية» (۱۴۷/۴)؛ و «الإصابة فی تمییز الصحابة» (۲۹۲/۷).

(۲) نگاه کنید به: «صحیح البخاری» (۴۷۷، ۲۸۱۲) و «صحیح مسلم» (۲۹۱۶).

در آن هنگام سن و سالی از عمار گذشته بود و عمرش حدود نود و چهار سال بود و از این رو، هنگامی که نیزه را به دست می گرفت، به سبب کهولت سن، نیزه در دستش می لرزید. عمار وقتی در کنار علی می جنگید، گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، با این پرچم سه بار در کنار رسول خدا پیکار کردم و این، چهارمین بار است که این درفش را به دست گرفته ام. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، ولو اینکه ما را آن قدر بزنند و به نخلستان های «هَجْر»^(۱) برانند، باز هم به یقین می دانم که گروه ما برحق و آنها بر گمراهی هستند.^(۲)

آیا قابل تصور است که چنین کسی، با این سطح از یقین و این همه محبت نسبت به امیر مومنان علی عَلَيْهِ السَّلَام، با کسی غیر از علی بیعت کند یا از کسی غیر از علی پیروی کند؛ آن هم درحالی که ادعا می شود وصیت رسول خدا را شنیده و با ایشان پیمان استوار بسته است؟! آیا عمار کمتر از آن بود که به ابوبکر و عمر و عثمان بگوید ولایتی را در دست گرفته اند که از آن آنان نیست و عهد و پیمان با رسول خدا را نقض کرده اند؟ البته اگر چنین عهد و پیمانی در کار بود.

(۱) نخلستان های هجر از محل درگیری ها و میدان نبردی که عمار در آن حضور داشت؛ یعنی از جنوب عراق فاصله فراوانی دارد و عمار این سخن را از جهت مبالغه در بُعد مسافت فرموده است.

(۲) نگاه کنید به: «طبقات ابن سعد» (۲۴۰/۳)؛ «مسند الطیالسی» (۶۷۸)؛ «مسند احمد» (۱۸۸۸۴)؛ «صحیح ابن حبان» (۷۰۸۰)؛ «المستدرک» (۳۸۴/۳، ۳۸۶، ۳۹۲)؛ «الإستیعاب» (۱۱۴۰/۳)؛ «تاریخ دمشق» (۳۶۲/۴۳)؛ «تهذیب الکمال» (۲۶/۲۱)؛ و «سیر أعلام النبلاء» (۴۰۸/۱).

چه چیزی عمار را می‌ترساند؛ حال آنکه او و پدر و مادرش سخت‌ترین شکنجه‌ها را در راه خدا تحمل کردند و پدر و مادر او در زیر این شکنجه‌ها به شهادت رسیده بودند؟ چه چیزی ممکن است موجب ترس عمار بوده باشد؛ حال آنکه او در کهن سالی و با وجود ضعف جسمی، به استقبال مرگ می‌رود و وقتی با علی بیعت می‌کند، به او وفادار می‌ماند؟ چگونه است که وصیت و پیمانی از سوی رسول خدا برای علی وجود داشته باشد، اما عمار حاضر نباشد برای وفاداری به وصیت رسول خدا به استقبال مرگ برود؟!

۲۶- سلمان فارسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ برای رسیدن به حقیقت، راه درازی طی کرد. او در مسیر رسیدن به حقیقت، نه تنها از شهر و دیار خود، بلکه از آیین پدری خود، زرتشتی‌گری، هم فاصله گرفت. او قبل از ورود به اسلام، مسیحیت را نیز تجربه کرد، اما روح جست‌وجوگر او به توقف در این ایستگاه نیز قانع نشد و عطش او برای رسیدن به حقیقت فروکش نکرد. او در مسیحیت با نشانه‌های پیامبر واپسین آشنا شد و از این‌رو تلاش می‌کرد خود را به آخرین منجی و منادی حق و حقیقت برساند. او آزادی خود را صرف رسیدن به حقیقت کرد و با قبول بردگی نزد یهودیان یثرب، در این شهر ساکن شد و منتظر تحقق پیش‌گویی‌ها و رسیدن به نشانه‌های نبوت ماند.

با هجرت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه، او با پیامبر ملاقات کرد و سپس با یقین به دعوت ایشان لبیک گفت و ایمان آورد و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با جمع‌آوری و پرداخت هزینه آزادی او، اخلاص و محبت او به اسلام

را جبران فرمود.^(۱) سلمان در اسلام، محل اعتماد پیامبر ﷺ و یاران گرامی ایشان قرار گرفت و در خیل یاران نزدیک آن حضرت درآمد. اعتبار او در اسلام به حدی است که پیامبر گرامی اسلام او را فردی از «اهل بیت» خود می خوانند.^(۲) این گونه، سلمان فارسی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ از بزرگان صحابه و محل احترام و محبت همه مسلمانان است. او حتی در میان شیعه نیز، یکی از چهار نفری است که به اعتقاد آنها، پس از وفات رسول خدا و درحالی که همه یاران پیامبر عهدشکنی کردند، در کنار مولای مان علی عَلَيْهِ السَّلَام ماند.

با این وجود، چگونه ممکن است فردی همانند سلمان فارسی، که بیش از نیمی از عمر خود را صرف جست و جوی حقیقت کرد و در این راه، حتی از آزادی خود نیز گذشت، در برابر این حق تلفی و انحراف مسیر سکوت کند؟ چگونه ممکن است کسی همانند سلمان فارسی، که بنا به حدیث پیامبر گرامی اسلام، فردی از اهل بیت ایشان است، و به تأیید شیعه جزو همراهان حضرت علی نیز بوده است، نسبت به این جفا به اهل بیت و نقض پیمان رسول خدا، به صورت علنی اعتراض نکند؟ چگونه ممکن است سلمان نه تنها به این انحراف بزرگ در دین اعتراض نکند، بلکه خود به عنوان والی حضرت عمر رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ برای مدائن^(۳)، همکار سیاسی این عهدشکنی و بخشی از اداره این انحراف از حق باشد؟ البته در صورتی که وصیتی در کار می بود!

(۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۲۳۷۳۷).

(۲) نگاه کنید به: «المعجم الكبير»، طبرانی (۶۰۴۰) و «المستدرک» (۶۵۴۱).

(۳) نگاه کنید به: «معرفة الصحابة»، ابی نعیم (۱۳۲۷/۳).

بدون شک، سکوت او و حتی فراتر از آن، همکاری سیاسی و اداری او با خلفای راشدین، به معنای آن است که او نیز هرگز حدیث غدیر را به معنای عهد و پیمانی برای ولایت و جانشینی مولایمان علی علیه السلام نمی دانست و به خلافت بلافصل ایشان، پس از رسول خدا، قائل نبود، چه در غیر این صورت، با شناختی که از او داریم، نه تنها در برابر این عهدشکنی سکوت نمی کرد، بلکه در برابر آن اعتراض می کرد و یا لااقل، هرگز در امر سیاسی، شریک حکومتی که با نقض پیمان رسول خدا بر سر کار آمده بود، نمی شد. او، همان گونه که گفتیم، در جوانی برای رسیدن به حقیقت، از تمامی امتیازات مادی و معنوی خود گذشت، چگونه ممکن است حال که به حقیقت رسیده و به شرف دیدار و هم صحبتی با رسول خدا در آمده و به مثابه فردی از اهل بیت ایشان قرار گرفته، حقیقت را با مصلحت اندیشی یا منصب و مقام معامله کند؟! اگر به راستی وصیتی در کار بود، بدون شک، سلمان فارسی اولین کسی بود که در کنار این وصیت، تا پای جان ایستادگی می کرد.

۲۷- پیامبر صلی الله علیه و آله در حج وداع، در عرفه خطبه خواند؛ روز عید قربان در منا خطبه خواند؛ روز یازدهم ذی الحجه سوار بر مرکب خود و در حالی که علی علیه السلام افسار مرکب را گرفته بود، در منا خطبه دیگری ایراد کرد و در این خطبه ها مسائل دین و نکات جامع شریعت و آیین اسلام را بیان فرمود. ^(۱) ایشان سپس در غدیر خم و پس از آن، در نزدیکی مدینه خطبه خواند و آن گاه قبایل به سوی دیار و محل سکونت خود حرکت کردند و مردم پراکنده شدند و کسانی که در حج با پیامبر همراه بودند، به سوی دیار و سرزمین خود رفتند. همان گونه که

(۱) «کأنک معه: صفة حجة النبی صلی الله علیه و آله» از مؤلف.

ابن عباس، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، می گوید: «مردم از منا به سوی منازل و سرزمین خود می رفتند»^(۱)؛ اهالی مکه در مکه ماندند؛ طائفیان به طائف رفتند؛ اهل یمن، راه دیار خود در پیش گرفتند؛ نجدی ها به سوی نجد حرکت کردند؛ و فقط اهالی مدینه و آنان که مسیرشان با اهل مدینه یکی بود، با رسول خدا ماندند.

بنابراین، اگر موضوع، وصایت علی و وصیت به خلافتش بود، به طور قطع پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را در آن گردهمایی های بزرگ مطرح می فرمود و حتما در سه خطبه مهم و مشهور حج وداع بر آن تأکید می ورزید؛ به ویژه که در این سفر و در این خطبه ها، با مردم وداع کرده و فرمود: «چه بسا پس از امسال، دیگر با شما ملاقات نکنم»^(۲) اگر چنین وصیتی در کار می بود، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بازگشت به مدینه، به ویژه در بیماری وفات خود، بر آن تأکید می فرمود، زیرا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می دانست که از آن بیماری به سلامت بیرون نمی رود، بلکه وفات می کند؛ همان گونه که وفات قریب الوقوع خود را به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام خبر داد.^(۳)

(۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۱۹۳۶)؛ «صحیح البخاری» با اختصار (۱۷۵۵)؛ «صحیح مسلم» (۱۳۲۷، ۱۳۲۸)؛ «شرح معانی الآثار» (۲/۲۳۳)؛ «صحیح ابن خزیمه» (۳۰۰۰)؛ «صحیح ابن حبان» (۳۸۹۷)؛ «سنن الدارقطنی» (۷۳/۳) و «المستدرک» (۱/۴۷۶).

(۲) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۱۴۵۵۳، ۱۴۹۴۶)؛ «صحیح مسلم» (۱۲۹۷)؛ «سنن أبی داود» (۱۹۷۰)؛ «جامع الترمذی» (۸۸۶)؛ «سنن ابن ماجه» (۳۰۲۳)؛ «سنن النسائی» (۲۷۰/۵) و «صحیح ابن خزیمه» (۲۸۷۷).

(۳) نگاه کنید به: «مسند طرابلسی» (۱۴۷۰)؛ «مسند احمد» (۲۴۴۸۳، ۲۶۴۱۳)؛ «فضائل الصحابة» از احمد (۱۳۲۲، ۱۳۴۳)؛ «صحیح البخاری» (۳۶۲۳، ۳۶۲۶)؛ و «صحیح مسلم» (۲۴۵۰).

رسول خدا ﷺ در نخستین روزهای بیماری خود، درحالی که ملحفه‌ای بر شانه‌های خویش انداخته و سر مبارک‌شان را با پارچه بسته بود، بر منبر نشست و در مورد انصار سفارش کرد. ایشان دستور فرمود هیچ دریچه‌ای از دریچه‌هایی که به مسجد باز می‌شود، در مسجد باقی نماند، مگر دریچه‌خانه ابوبکر، و نیز هیچ دروازه‌ای از دروازه‌هایی که به مسجد باز می‌شود، باز نماند، مگر دروازه‌خانه علی. واقعا شگفت آور و جای سؤال است که اگر موضوع خلافت و اخذ پیمان درباره جانشینی ایشان در میان بود، آیا قابل ذکر و مهم‌تر از موضوع دریچه‌خانه ابوبکر و دروازه‌خانه علی نبود؟ بدون شک اگر چنین موضوعی در میان می‌بود، به مراتب اهمیت بیشتری داشت.

چرا رسول خدا این موضوع مهم را به‌هنگام آخرین نمازی که با مردم گزارد، مطرح نفرمود؟ پیامبر ﷺ در واپسین روزهای حیات پربرکت خود، احساس کرد وضعیت‌شان بهتر شده و راحت‌تر است و درحالی که علی و عباس شانه‌های ایشان را گرفته بودند و پاهای مبارک روی زمین کشیده می‌شد، به مسجد آمد. آن دو، پیامبر را سمت چپ ابوبکر نشانده و این گونه، ابوبکر به پیامبر و مردم به ابوبکر اقتدا کردند و نماز گزارده و ابوبکر صدای تکبیر را به مردم می‌رساند.^(۱) اساساً اگر وصیتی در کار بود، آیا آن لحظه خاص، زمان آن نبود که پیامبر این میثاق مهم را بیان کرده و بر آن تأکید کند؟ به‌ویژه آنکه علی در آن

(۱) نگاه کنید به: «صحیح البخاری» (۱۹۸، ۷۱۲، ۷۱۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۸۷) و «صحیح

مسلم» (۴۱۸).

هنگام در نزدیکی ایشان قرار داشت و شانه‌های مبارک را گرفته بود و آن حضرت را به مسجد می‌آورد.

از این رو، روشن می‌شود که سفارش پیامبر دربارهٔ اهل بیت ایشان، این بود که هم‌نشینان اهل بیت، از جمله مهاجران و انصار و قبایل اطراف مدینه که با ایشان مانده بودند، اهل بیت را دوست و گرامی بدانند و قدر و منزلت آنان را بدانند و به خاطر رسول خدا به خاندان ایشان احترام بگذارند و بنابراین، اصلاً موضوع وصیت و سفارش به جانشینی در میان نبوده است.

۲۸- آیا ممکن است که پیامبر ﷺ نسبت به خلافت و جانشینی علی علیه السلام پیمان بگیرند و در عین حال، در دوران بیماری خود، امامت صغری، یعنی امامت نماز جماعت را برای ابوبکر رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ سفارش کنند؟^(۱) مگر غیر از این است که سزاوارترین فرد به امامت مردم و مستحق‌ترین آن‌ها به ایستادن در جایی که رسول خدا برای پیش‌نمازی می‌ایستادند، کسی بود که دربارهٔ جانشینی و خلافتش پیمان گرفته بودند؟! البته اگر چنین عهد و پیمانی در کار بود. پس وقتی برخلاف این ادعا، فرد دیگری امام نماز شد، به معنای آن است که چنین عهد و پیمانی در کار نبوده است و ممکن نیست امامت بزرگتر به علی سپرده شود و با وجود او، امامت صغری، که جزئی از امامت کبری است، از علی سلب شود و به دیگری واگذار گردد. علی علیه السلام دربارهٔ وفات رسول خدا فرمود: «همانا پیامبرتان نبی رحمت است؛ نه کشته شد و نه به مرگ

(۱) نگاه کنید به: «صحیح البخاری» (۶۶۴، ۶۷۹، ۷۱۳) و «صحیح مسلم» (۴۱۸).

ناگهانی درگذشت. بلکه در بیماری وفاتش چند شبانه‌روز زنده ماند و مؤذن نزدش می‌آمد و ایشان را به وقت نماز آگاه می‌ساخت. سپس رسول خدا ﷺ در حالی که مرا می‌دید، به ابوبکر دستور می‌داد که با مردم نماز بگزارد و آن‌گاه که رسول خدا وفات کرد، ما کسی را برای دنیای مان برگزیدیم که رسول خدا او را برای دین ما انتخاب فرمود.^(۱)

۲۹- گردهمایی انصار در سقیفه بنی‌ساعده، به‌منظور انتخاب خلیفه‌ای از میان خودشان بود، زیرا آن‌ها خود را صاحب‌خانه و اهل مدینه می‌دانستند و مدینه شهر و دیار آنان بود و پیش از هجرت پیامبر، زیر فرماندهی آنان قرار داشت. از این‌رو، با وفات رسول خدا چنین به‌نظر می‌رسید که به فرماندهی و امارت شهرشان سزاوارترند. پس اگر از سوی رسول خدا دستور و پیمانی مبنی بر ولایت و سرپرستی علی وجود داشت، چرا انصار در سقیفه جمع شدند تا امیری از میان خود برگزینند؟ همچنین، هنگامی که ابوبکر و عمر از این تجمع با خبر شده و در سقیفه به انصار پیوستند، یکی از انصار پیشنهاد کرد که «امیری از مهاجران و امیری از انصار تعیین شود.»^(۲) اگر پیامبر به ولایت

(۱) نگاه: کنید به «الشریعة» از آجری (۱۷۱۲/۴، ۱۷۲۳)، (۲۳۳۷/۴)؛ «فضایل الخلفاء الراشدين» (۱۸۹)؛ «التمهید» (۱۲۹/۲۲)؛ «تاریخ دمشق» (۴۴۲/۴۲)؛ «تاریخ الإسلام» (۶۴۰/۳)؛ «تاریخ الخلفاء» (ص ۱۳۷).

(۲) نگاه کنید به: «مصنف عبدالرزاق» (۹۷۵۸)؛ و «سیره ابن هشام» (۶۶۰/۲)؛ «مصنف ابن ابی شیبۀ» (۳۷۰۴۳)؛ «مسند احمد» (۱۳۳، ۳۹۱)؛ «فضائل الصحابة» از احمد (۱۹۰)؛ «صحیح البخاری» (۳۶۶۷، ۳۶۶۸، ۶۸۳۰)؛ «السنن الکبری» از نسائی (۷۰۸۱)؛ «تاریخ الطبری» (۲۱۸/۳)؛ و «البدایة والنهایة» (۸۱/۸-۸۷).

و جانشینی علی سفارش کرده بود و خود انصار نیز در آن میثاق حضور داشتند و آن را پذیرفتند، چگونه امکان دارد که اینک چنین طرحی را پیشنهاد کنند؟

اعتقاد ما در این باره و بلکه گمان‌مان درباره انصار این است که اگر پیمان و دستوری درباره جانشینی علی وجود داشت، انصار در سقیفه بنی ساعده جمع نمی‌شدند، بلکه در مسجد پیامبر نزد علی می‌آمدند و به او می‌گفتند: مطابق عهدی که با پیامبر بسته‌ایم، با تو بیعت می‌کنیم. زیرا انصار اهل صدق و وفا بودند. پس وقتی آن‌ها در مسجد پیامبر برای بیعت با علی جمع نشدند، به این معناست که هیچ وصیت و میثاقی از اساس وجود نداشته است.

۳۰- هنگام مجروح شدن عمر رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ، علی عَلَيْهِ السَّلَام پذیرفت که عضوی از شورای شش نفره‌ای باشد که عمر رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ پیشنهاد کرد تا مسلمانان یکی از آن‌ها را برای خلافت پس از او انتخاب کنند. عبدالرحمن بن عوف رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ به مدت سه روز با مردم مشورت و رایزنی می‌کرد تا علی یا عثمان را برای خلافت برگزینند.^(۱) این نشان می‌دهد که هیچ وصیت و پیمانی برای امامت علی عَلَيْهِ السَّلَام در کار نبوده است؛ وگرنه، علی آن را اظهار می‌کرد و آن را به مردم یادآوری می‌فرمود. همچنین، اگر رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ برای جانشینی علی وصیت فرموده بود، قطعاً مردم به عبدالرحمن بن عوف می‌گفتند: چگونه به خود

(۱) نگاه کنید به: «صحیح بخاری» (۱۳۹۲، ۳۷۰۰).

جرات می‌دهی که در این باره با ما مشورت کنی، حال آنکه رسول خدا دربارهٔ جانشینی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وصیت کرده و پیمان گرفته‌است؟!

۳۱- در میان اهل سنت، عده‌ای معتقدند که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تلویحاً به خلافت ابو بکر صدیق، پس از خود اشاره فرموده‌اند. آن‌ها استدلال می‌کنند که قراردادن ابو بکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در جایگاه امامت نماز برای مردم در روزهای بیماری منتهی به وفات رسول خدا، نشانهٔ این اشاره است. در مقابل، شیعه نیز بر این باورند که پیامبر به خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از خود، با نصی غیر آشکار در حدیث غدیر اشاره فرموده‌اند. درست اما آن است که رسول خدا، نه برای ابوبکر و نه هم برای علی، برای جانشینی خویش هیچ‌گونه نص آشکار و پنهانی را بر جای نگذاشت، بلکه کار را به شورای مسلمانان و اجتهاد آنان محول فرمود و مسئولیت تصامیم و انتخاب را به مسلمانان وا گذار کرد.

از همین رو، ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در سقیفه عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و یا ابو عبیده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را برای خلافت پیشنهاد کرد و چنان‌چه نص آشکار و یا پنهانی در این باره وجود می‌داشت و ابوبکر آن را می‌دانست و می‌توانست با آن در آن مقام استدلال کند، هرگز به مخالفت با مطلوب رسول خدا بر نمی‌خاست و به کسی جز آن که پیامبر به او اشارت کرده بود، با تصریح و یا ایما رأی نمی‌داد. همچنین، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ چه با اشارهٔ آشکار و یا مخفی، از حدیث غدیر چیزی برای خلافت خود برداشت نکرد، و از این رو، هنگامی که مردم با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با مخالفت با آن برنخواست و در هنگام خلافت خود، در اختلاف با معاویه و در حادثهٔ حکمیت به آن استدلال نفرمود.

بدون شک، علی و ابوبکر از همه بیشتر به اشارات رسول خدا و دلالت نصوص آشکار و پنهان آن حضرت آشنا بودند و من تعجب می‌کنم که آنان که مقصود این نص بودند و آن را با گوش‌های خود شنیدند، چگونه نتوانستند آن را دریابند، اما کسانی، سال‌ها پس از آن‌ها، آن را فهمیدند؛ درحالی که نه شاهد آن بودند و نه همانند آنان شناخت و معرفت داشتند؟!

۳۲- ابوبکر صدیق رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ به جانشینی عمر بن خطاب رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ پس از خود وصیت کرد و این را پس از رایزنی با بزرگان صحابه در نامه‌ای املا فرمود و چون وفات یافت، این نامه برای مردم قرائت شد و همگی سفارش ابوبکر صدیق را پذیرفتند و خود را به آن ملتزم دانستند و حتی دو نفر نیز بر سر خلافت عمر با هم اختلاف نکردند.^(۱) آیا معقول است که مردم نسبت به وصیت ابوبکر رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ که پس از وفاتش بر آنان خوانده شد، این همه وفادار باشند، اما درباره‌ی عهد و پیمانی که پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم در حیات خود از آنان گرفت و آن‌ها را بر آن گواه قرار داد، چنین بی‌وفایی کنند؟ ابوبکر صدیق به هر شرافت و افتخاری رسید، به سبب ایمان او به پیامبر و هم‌صحبتی و دوستی مخلصانه‌ی او با ایشان بود. پس آیا ممکن است که وفاداری مردم به یار و صحابی خاص رسول خدا بیشتر از وفاداری به خود ایشان باشد؟!

(۱) نگاه کنید به: «طبقات ابن سعد» (۱۸۳/۳)؛ «مصنف ابن ابی‌شیبۀ» (۳۲۰۴۰، ۳۷۰۵۷)؛ «مسند احمد» (۲۵۹)؛ «تاریخ المدینۀ» از عمر بن شیبۀ (۶۶۵-۶۶۷)؛ «تاریخ الطبری» (۴۲۸/۳)؛ «السنة» از خلال (۲۷۶/۱)؛ «تاریخ دمشق» (۴۱۰/۳۰)، (۲۵۷/۴۴)؛ «أسد الغابة» (۱۵۶/۴)؛ «تاریخ الإسلام» (۱۱۶/۳)؛ و «تاریخ الخلفاء» (ص ۶۶).

۳۳- اگر چیزی به نام وصیت رسول خدا دربارهٔ جانشینی علی علیه السلام وجود می‌داشت و برخی از تیره‌های قریش به‌عنوان رقبای علی با او مخالفت می‌کردند، در مدینه مردم بی‌طرفی وجود داشتند که هم نسبت به قریش و هم نسبت به علی بی‌طرف بودند. آری! انصار با رسول خدا بیعت کردند که در همه حال حامی و یاور ایشان باشند و بر سر این پیمان، در کنار ایشان ایستادند و دشمنی و مخالفت همهٔ عرب‌ها را به‌جان خریدند و در نوک پیکان دشمنی‌های سایر اقوام عرب قرار گرفتند. آنان در یاری‌رسانی به رسول خدا در میدان نبرد جان‌فشانی کردند و به همین دلیل خداوند متعال در قرآن کریم، در توصیف آنان فرمود: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹]

«و نیز بخشی از اموال فیء از آن کسانی [است] که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سوی‌شان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌های‌شان دغدغه و نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند و [آنان را] بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان بسیار نیازمند باشند. کسانی که از آز و بخلِ نفس خویش مصئون بمانند، همان رستگارانند.» با این حساب، آیا امکان دارد انصار، با اوصافی این‌چنینی به یک‌باره عهدشکنی کنند و وصیت رسول خدا دربارهٔ جانشینی علی را نادیده بگیرند و از سوی دیگر، با کسی بیعت کنند که به جانشینی او وصیت نشده است؟

انصار عهد کرده بودند از رسول خدا حمایت کنند. آن‌ها از نخستین روزی که پیامبر ﷺ به سوی آن‌ها هجرت فرمود، به عهد خود وفا کردند^(۱) و اهل صدق و وفا بودند تا اینکه خداوند دین خود را به وسیله آنان پیروز گردانید. آیا تصورپذیر است که از میثاق رسول خدا شانه خالی کنند و به خلافت کسی تن دهند که پیامبر درباره او وصیت نکرده و درباره کس دیگری وصیت کرده باشد؟ این درحالی بود که انصار در خانه و دیار خود بودند و تعداد و جمعیت آن‌ها نیز بیشتر از شمار سایر ساکنان مدینه بود و بنابراین، نه شمارشان اندک بود و نه در موضع ضعف قرار داشتند که کسی چیزی را بر آنان تحمیل کند و آنان را به پذیرش خلافت شخصی وادارد که مورد قبول آن‌ها نباشد.

علاوه بر این، علی عَلَيْهِ السَّلَام نسبت به ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به انصار نزدیک‌تر بود و آن‌ها بیش از دیگران با او قرابت داشتند. آن‌ها دایی‌های علی بودند، زیرا دایی‌های جدش عبدالمطلب بودند. در این باره، به ماجرای پیش از اسلام اشاره می‌کنم که پدران همین انصار برای کمک به عبدالمطلب از یثرب رهسپار مکه شدند. ماجرا از این قرار بود که عموی عبدالمطلب، به نام نوفل، اراضی و خانه‌های عبدالمطلب را غصب کرد و عبدالمطلب از دایی‌های خزرجی خود درخواست کمک کرد. خزرجیان در پاسخ به این درخواست به مکه آمدند و در ابطح اردو

(۱) نگاه کنید به: «سیره ابن هشام» (۴۴۲/۱)؛ «مسند احمد» (۱۴۴۵۷، ۱۴۶۵۳)؛ «أخبار مکه» از فاکهی (۲۱۵/۴)؛ «تاریخ الطبری» (۳۶۲/۲)؛ «دلائل النبوة» از بیهقی (۴۴۷/۲)؛ «الکامل فی التاریخ» (۶۹۲/۱)؛ و «البدایة والنهایة» (۴۰۱/۴).

زدند و حق عبدالمطلب را پس گرفتند. بنابراین، اگر انصار که دایی‌های عبدالمطلب به‌شمار می‌آمدند، پس از اسلام آوردن، به‌یاری علی برمی‌خاستند، سزاوارتر بود، زیرا علی، خواهرزاده آنان محسوب می‌شد و «خواهرزاده هر قوم، جزو آن قوم است.»^(۱) پس اگر معتقد می‌بودند خلافت حق علی است، اجازه نمی‌دادند ابوبکر یا هر کس دیگری، حق خواهرزاده‌شان را غصب کند.

۳۴- مردم با ابوبکر صدیق رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ بیعت کردند. در این میان آوازه بیعت نکردن سعد بن عبادہ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ پیچید. ابوبکر صدیق برای سعد پیام داد: بیا و بیعت کن که مردم و نیز قوم تو بیعت کرده‌اند. اما سعد سوگند یاد کرد که بیعت نمی‌کند. بشیر پسر سعد عرض کرد: ای خلیفه رسول خدا! او از بیعت کردن خودداری کرده و حالا موضوع خلافت به‌اتمام رسیده و این امر برای شما انجام یافته است، پس سعد را به‌حال خود وا گذار که او تنها فرد باقی‌مانده است و بیعت نکردنش تأثیری بر امور ندارد. ابوبکر صدیق پیشنهاد بشیر را پذیرفت و سعد را به‌حال خودش وا گذاشت و سعد نیز همچنان در میان قومش عزیز و گرامی بود. هنگامی که ابوبکر صدیق رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ وفات کرد و عمر فاروق رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ زمام امور را به‌دست گرفت، سعد به عمر فرمود: این امر به تو رسید؛ به‌خدا سوگند که دوستت ابوبکر را بیشتر از تو دوست داشتم.^(۲)

(۱) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۱۲۱۸۷، ۱۳۵۷۴، ۱۹۵۴۱)؛ «صحیح البخاری» (۳۵۲۸،

۶۵۶۲)؛ «صحیح مسلم» (۱۰۵۹).

(۲) نگاه کنید به: «طبقات ابن سعد» (۵۶۹/۳)، (۳۹۴/۹)؛ «تاریخ دمشق» (۲۶۵/۲۰)؛ «أسد

الغابۀ» (۳۲۹/۳)؛ «تاریخ الإسلام» (۱۴۸/۳).

سعد بن عبادہ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به رِغَمِ عدم بیعت با دو خلیفه، همچنان در میان قوم خود خزر ج گرامی بود و هیچ کس به سیادت و سروری او در میان قومش تعرض نکرد. حال، از دو منظر به این موضع سعد می‌نگریم: اولاً؛ این که سعد بیعت نکرد و در عین حال ادعا نداشت که خلافت از آن علی است. اگر چنین موضوعی در کار بود، حتماً آشکارا بیان می‌کرد و انصار نیز از او پیروی می‌کردند. بیعت نکردن سعد به این دلیل بود که با توجه به جایگاه خود و قومش، بر این باور بود که او و قوم او به خلافت مستحق‌ترند. او با عزت نفسی که داشت و رئیس قوم خود نیز بود، به این بیعت راضی نشد. دوماً؛ سعد آشکارا و آزادانه از بیعت کردن خودداری کرد. آیا شایسته است گمان ببریم که علی، با آنکه وصیت و پیمانی از سوی رسول خدا برای خلافت داشت، از کاری نظیر کار سعد عاجز بود؟

سعد از بیعت خودداری کرد، اما ابوبکر و عمر به او تعرض نکردند، پس آیا امکان داشت که به علی تعرض کنند؟ و این در حالی است که علی عَلَيْهِ السَّلَام مقام و موقعیتی داشت که سعد نداشت و جرأت و شهامت علی نیز از شجاعت سعد بیشتر بود. بنابراین، اگر علی همانند سعد امر خلافت را از آن خود می‌دانست، حتماً آشکارا اعتراض می‌کرد. علی اگر عهد و میثاقی از سوی رسول خدا برای خلافتش داشت، این سکوتش چه معنایی دارد؟!

۳۵- ابوبکر صدیق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از تیره‌های قدرتمند قریش نبود. او از بنی‌تیم بود که قدرت و موقعیت چندانی در بین قریش نداشتند.

بنی تیم هیچ مسؤولیتی در حج نداشتند؛ نه مسؤولیت رسیدگی به حجاج و مسافران فقیر با آنان بود و نه مسؤولیت آب و غذای حجاج؛ نه پرده‌دار کعبه بودند و نه پرچم‌داران میادین نبرد؛ مسؤولیت اجتماعات و گردهمایی‌های قریش نیز با آنان نبود و انبار اسلحه نیز به آنان سپرده نشد؛ و در نگهداری اسب‌های سواری و نظامی قریش نیز نقش و مسؤولیتی نداشتند. خلاصه اینکه هیچ‌یک از کارها و مسؤولیت‌های مهم قریش به آنان واگذار نشده بود.^(۱)

در صورتی که ابوبکر صدیق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از تیره‌هایی چون بنی مخزوم یا بنی عبدالدار می‌بود، که ریاست قریش برای آنان اهمیت داشت، می‌گفتیم در یک رقابت سیاسی و براساس رسیدن به قدرت، با کمک هواداران قبیله‌ای خود بر رقبای بنی‌هاشم خود غلبه کرده است. همچنان که ابوجهل، عمرو بن هشام مخزومی، بر اساس جایگاه قومی و قبیله‌ای به نبوت پیامبر حسادت ورزید، زیرا رسول خدا از تیره بنی عبد مناف بودند و بر بنی مخزوم، شرافت بعثت پیامبر از میان بنی عبد مناف دشوار و ناگوار می‌نمود. خلاصه اینکه ابوبکر صدیق بر اساس قدرت عشیره‌ای یا قبیله‌ای به خلافت نرسید، بلکه قدرت ابوبکر صدیق در شورای مسلمانان بود که او را برای خلافت برگزیدند و با طیب خاطر با او بیعت کردند.

عمر فاروق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نیز از تیره‌های قوی قریش نبود. به همین دلیل در صلح حدیبیه، زمانی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خواستند عمر را به عنوان

(۱) نگاه کنید به: «سیره ابن هشام» (۱/۱۲۹-۱۳۲)؛ «المنقذ فی أخبار قریش» (ص ۱۸۹-۱۹۰)؛ «أخبار مکه» از ازرقی (۱/۱۱۰)؛ و «أخبار مکه» از فاکهی (۵/۱۵۸).

نماینده نزد قریش بفرستند، عمر عرض کرد: ای رسول خدا! مرا از این مأموریت معاف کنید؛ زیرا در مکه کسی از بنی عدی نیست که مرا مورد حمایت قرار دهد.^(۱) بنابراین، دو خلیفه اول از رقبای بنی هاشم نبودند که گفته شود حق را از روی رقابت غصب کردند و درعین حال، از تیره‌های قوی قریش نیز نبودند که عده‌ای بگویند آن دو با قدرت قبیله‌ای خود، حق را به نفع خود مصادره کردند، بلکه این شورای مسلمانان و گزینش و اتفاق نظر این شورا بود که به اجماع و بیعت مسلمانان با آن‌ها انجامید.

۳۶- زمانی که عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در محاصره باغیان قرار گرفت، سابقه و پیشینه درخشان خود در اسلام را به آنان تذکر داد و آن چه را که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد او فرموده بودند، به آن‌ها یادآوری کرد. ایشان خطاب به فتنه گران فرمود: شما را به خدا سوگند آیا می‌دانید که رسول خدا در «جیش عسره» [غزوة تبوک] فرمودند: «چه کسی نفقه‌ای مقبول هزینه می‌کند؟» و مسلمانان به شدت در تنگنا بودند و من لشکر را تجهیز کردم؟ گفتند: آری! می‌دانیم. سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که هیچ کس نمی‌توانست از چاه «رومه» آب بنوشد، مگر در قبال پرداخت پول؛ و من آن چاه را خریداری و وقف کردم تا هر فقیر و ثروتمند و مسافری از آب آن چاه بنوشد؟ گفتند: خدا را شاهد می‌گیریم که همین گونه است. عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ موارد دیگری از

(۱) نگاه کنید به: «طبقات ابن سعد» (۱۸۹/۵)؛ «سیره ابن هشام» (۳۱۵/۲)؛ «مسند احمد»

(۱۸۹۱۰)؛ و «تفسیر الطبری» ۲۷۲/۲۱-۲۷۳؛ «تاریخ دمشق» (۷۸/۳۹)؛ و «البدایة

والنهایة» (۲۱۴/۶).

این دست را نیز برشمرد.^(۱) چگونه است که عثمان در مواجهه با باغیان ماجرای حفر و وقف چاه «رومه» را یادآوری می‌کند، اما علی از عهد و پیمان رسول خدا دربارهٔ خلافت خود آشکارا و در برابر همهٔ مردم سخن نمی‌گوید؟!

۳۷- هنگامی که پیامبر ﷺ وفات کرد، عده‌ای از دین برگشتند و با ابوبکر جنگیدند.^(۲) یکی از اسباب و انگیزه‌های پیکار آن‌ها، اعتراض به جمع‌آوری زکات یا اعتراض بر سرپرستی و مسؤولیت ابوبکر صدیق در اخذ زکات بود. آن‌ها تقاضا کردند که خود متولی امر زکات باشند. حال، چگونه است که کسانی در موضوع زکات به مخالفت و پیکار با ابوبکر برخاستند، اما هیچ‌کس در برابر آن بزرگوار پرچمی برای اعادهٔ حق خلافت بلند نکرد و نگفت که ما از رسول خدا عهد و وصیتی دربارهٔ ولایت علی داریم و به این سبب با تو پیکار می‌کنیم؟ اگر به راستی چنین عهد و وصیتی برای علی در کار می‌بود، دلیل قوی‌تری برای جنگیدن با ابوبکر و تمرد از بیعت با او داشتند.

۳۸- قبیلهٔ بنی حنیفه می‌دانستند که مسیلمه، کذاب و دروغ‌گوست؛ اما در کنارش پیکار کردند. همچنین بنی‌اسد با طَلِیحَةُ اسدی ماندند

(۱) «مسند احمد» (۵۱۱) و «فضایل الصحابة» از احمد (۸۲۷، ۸۴۹)؛ «سنن أبی داوود» (۱۱۰۹)؛ «جامع الترمذی» (۳۶۹۹)؛ «سنن النسائی» (۲۳۶/۶)؛ «صحیح ابن خزیمه» (۲۴۸۷، ۲۴۹۱)؛ «صحیح ابن حبان» (۶۹۱۶، ۶۹۲۰)؛ «المستدرک» (۴۱۹/۱)؛ و «الأحادیث المختارة» (۴۸۲/۱-۴۸۴) (۳۵۸-۳۶۰).

(۲) نگاه کنید به: «صحیح البخاری» (۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۶۹۲۴، ۶۹۲۵) و «صحیح مسلم» (۲۰).

و در کنارش جنگیدند و نیز بنی تمیم در همراهی با سجاح، در کنارش پیکار کردند؛ درحالی که این سه نفر، کذاب و مدعیان دروغین نبوت بودند. پس آیا معقول است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ حق و عهدی از سوی خداوند داشته باشد و به عنوان بهترین و پاک‌ترین مردم، هیچ یآوری نیابد که در کنار او و در دفاع از حق او پیکار کنند؟!

۳۹- یاران پیامبر همه جزئیات زندگانی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را با دقت و ظرافتی ویژه رصد کردند؛ مکانی که رسول خدا در آنجا نشستند؛ مسیری که ایشان پیمودند؛ چوبی که پیامبر به سوی آن نماز گزاردند و دیگر جزئیات زندگی ایشان. صحابه کلام رسول خدا و شیوه ایستادن، نشستن، راه رفتن و خوابیدن ایشان و حتی صدای نفس کشیدن آن حضرت در هنگام خواب، و نیز حرکت ریش پیامبر در هنگام نماز را توصیف کرده و اقوال و سخنان ایشان را حفظ و روایت کرده‌اند؛ به گونه‌ای که مجموعه روایت‌هایی که به طور دقیق و صحیح از پیامبران روایت شده، بزرگترین میراث و مجموعه روایی برجای مانده از پیامبران الهی است. پس آیا معقول است که پیامبر درباره علی و جانشینی او وصیتی کرده باشند و آن گاه این عهد و وصیت مهم، پنهان و نادیده بماند و نمایان و علنی نشود؟

۴۰- عبدالله بن زبیر، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا علیه یزید قیام کرد. کار او به جایی رسید که به خانه کعبه پناهنده شد و تا سر حد مرگ پیکار کرد.^(۱) درحالی که هیچ عهد و وصیتی هم نداشت و مدعی نبود که امامی از

(۱) نگاه کنید به: «خلافة أمير المؤمنين عبدالله بن الزبير» (ص ۳۹).

سوی خداست، اما مردم پیرامون او جمع شدند. آیا امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که ادعا می‌شود برایش عهد و وصیتی وجود داشت، به اندازه پسرعمه‌اش عبدالله بن زبیر هم قدرت و شهادت نداشت؟ و آیا امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ، هنگامی که از خلافت به نفع معاویه کنار رفت، نمی‌توانست آن کاری را بکند که عمه‌زاده‌اش ابن‌زبیر انجام داد؟!

۴۱- حسن بن علی رضی الله عنهما به همراه پدر و مادرش در غدیر خُم حضور داشت و به سن تشخیص رسیده بود. پدر و مادرش با رسول خدا حج گزارده بودند و چنین به نظر می‌رسد که وقتی پیامبر در غدیر خُم سخنرانی می‌کردند، حسن در نزدیکی پدرش قرار داشته و نظاره‌گر دستان پدرش در دستان رسول خدا بوده و سخنان جلدش را خوب شنیده و درک کرده است. حسن آن زمان هشت ساله بود. آری! سال‌ها گذشت و حسن، پس از شهادت پدر، به مدت شش ماه خلافت را به دست گرفت و با اینکه نسبت به معاویه بن ابی سفیان به خلافت سزاوارتر بود، از حق خود در خلافت به نفع او، آن‌هم به خاطر حفظ کیان دولت اسلامی، کنار رفت. بنابراین، آیا می‌توان توقع داشت که حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ در صحنه غدیر حاضر باشد و آن‌گاه آن وصیت الهی را بشنود و سپس آن را به کس دیگری واگذار کند؟! مگر تفویض امر الهی جایز است؟! و آن‌گاه این، چه گستاخی و بی‌ادبی بزرگی نسبت به مولایمان حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ خواهد بود؟! بلکه وقتی حسن از وصیت و عهد الهی بگذرد، چه کسی می‌تواند مردمی را که از این میثاق گذشتند، سرزنش کند؟ و این، نه در شأن حسن است و نه در شأن آن مردم.

این موضوع را با ماجرای بغاوت در خلافت عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مقایسه کنید. خلافت عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بر اساس عهد و پیمانی از سوی رسول خدا منعقد نشده بود، بلکه عثمان ذی النورین بر اساس شورا و رضایت مسلمانان به خلافت رسید و آن گاه که باغیان خانه اش را محاصره کردند و از او خواستند که از خلافت کناره گیری کند، ایشان به استقبال مرگ رفت، اما با وفاداری به تصمیم و بیعت مسلمانان، از خلافت کناره گیری نکرد. آیا مدعیان ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَام به خود جرأت می دهند به حسن عَلَيْهِ السَّلَام، نوۀ گرامی و عزیز رسول خدا، که مادرش جگر گوشۀ پیامبر و پدرش محبوب خدا و پیامبر و مولای هر مومن است، گمان بد ببرند و بگویند که چنین شخصیتی، از عهد و وصیت رسول خدا گذشت و خلافتی را که در دستش بود و وصیت رسول خدا برای پدرش به شمار می رفت، در دست نااهلش قرار داد؟! امکان ندارد که به نوۀ رسول خدا، ریحانۀ مصطفی و به سلالۀ جگر گوشۀ پیامبر چنین گمانی ببریم که عهد و وصیت جدش را درباره پدرش بشنود و آن گاه نتواند از آن چه که به ادعای برخی ها، از خلافت عثمان هم مهم تر است، لااقل به اندازه عثمان پاس داری کند و به جای دست کشیدن از عهد و وصیت رسول خدا، که البته اگر چنین وصیتی در کار بود، به دفاع از آن برخیزد و به استقبال مرگ برود.

۴۲- میان حادثۀ «غدير خُم» و وفات رسول خدا و بیعت مردم با ابوبکر صدیق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ برای خلافت، هشتاد و چهار روز فاصله بود. این فاصلۀ زمانی بسیار کوتاهی ست که حاضران در غدیر را از ماجرا

غایب نمی ساخت و امکان نداشت این ماجرا به فراموشی سپرده شود یا تحولات و دگرگونی ها در بازه زمانی طولانی مدتی بوده باشد که کسی بگوید «ما در حالت و زمانی هستیم که از اوضاع و احوال آن زمان بی خبریم.» بیعت کنندگان با ابوبکر صدیق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ با روز غدیر فاصله زیادی نداشتند. پس چگونه آن جمع کثیر شاهد وصیت و عهد پیامبر بودند و پس از گذشت هشتاد و چهار روز، به یک باره وصیت نبوی دچار تغییر می شود و عهد و میثاق پیامبر نقض می گردد و هیچ کس اعتراض و حتی اظهار نارضایتی و تعجب نمی کند؟! چنین چیزی درباره سایر نسل ها و مردمان، معقول یا تصورپذیر نیست، چه رسد به نسل آگاهی که با تمام وجود دوست دار رسول خدا بودند و از آن بزرگوار پیروی می کردند و گرامی اش می داشتند!

۴۳- خداوند متعال، سوره «نصر» را نازل کرد که درواقع، مژده کامل شدن دعوت نبوی بود و از پایان مأموریت پیام رسانی ایشان بر روی زمین و آماده شدن آن حضرت برای پیوستن به رفیق اعلی و والاترین جایگاه خبر می داد: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿۱﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿۲﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» [نصر: ۱-۳] «هنگامی که یاری الله و پیروزی [فتح مکه] فرا رسد، و مردم را ببینی که گروه گروه وارد دین الله می شوند، [بدان که زمان رحلت نزدیک شده است.] پس پروردگارت را با حمد و ستایش به پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی گمان او توبه پذیر است.» این، نویدی بزرگ درباره کامل شدن دین و به اتمام رسیدن این نعمت است و از گرایش گروه گروه مردم به دین خبر می دهد.

شگفتا! آیا می‌شود چنین بشارت و مژده بزرگی را، که مردم گروه گروه وارد دین می‌شوند، ورود منافقانه به دین پنداشت و مدعی شد که آنان هرچند به اسلام گرویدند و بیعت کردند و تعهد دادند، اما به یک باره بزرگترین عهد و میثاق رسول خدا ﷺ را همان روز وفات ایشان نقض کردند؟! آیا خداوند به پیامبرش مژده می‌دهد که مردم گروه گروه وارد دین می‌شوند و آن حضرت را به شکرگزاری و حمد و ستایش امر می‌کند تا چند روز بعد، همه این‌ها از دین خارج شوند و عهد و میثاق رسول خدا را در روز وفات آن حضرت نقض کنند؟!

این چه پیروزی و فتحی برای این دین است که برگزیده‌ترین یارانش، که سبب فتح و پیروزی دین بودند، با پیامبر میثاق ببندند و قبل از خاک سپاری ایشان، عهدشکنی و خیانت کنند؟! پس درباره کسانی که پس از آن‌ها آمدند و اسلام آوردند، چه ظن و گمانی می‌توان داشت؟! محال است چنین وضعی، فرجام و عاقبت بشارت الهی به پیامبرش، در واپسین روزهای حیات و جهاد و دعوت و پیام‌رسانی آشکار آن حضرت باشد. بلکه بشارت الهی، مژده ماندگاری دین و بقای رسالت تا زمانی ست که شب و روز در گردش است؛ هرچند مأموریت پیام‌رسانی محمد ﷺ خاتمه می‌یابد و زمان پیوستن ایشان به رفیق اعلیٰ نزدیک می‌شود و پیامبر همین روزها رحلت می‌کنند و این چنین، بزرگترین دعوت‌گر می‌رود، اما دعوت باقی می‌ماند.

در قرآن کریم، آیات دیگری نیز این بشارت را به پیامبر و مومنان داده‌اند. مثلاً خداوند متعال در سوره توبه می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبه: ۳۳] «او ذاتی ست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر سایر ادیان غالب و پیروز بگرداند؛ هرچند برای مشرکان ناخوشایند باشد.» این چه پیروزی و نصرتی برای رسول خداست که در همان روز وفاتش و پیش از آنکه ایشان را غسل دهند و کفن کنند و به خاک بسپارند، بزرگترین عهد و پیمانی که از پیروانش گرفته، نقض می‌گردد؟ بنابراین، ممکن نیست نصرت الهی و بشارت قرآنی این گونه باشد، بلکه نوید و بشارتِ راستین و واقعی، ماندگاری دین و بقای رسالتی ست که پیامبر آن را به روشنی ابلاغ فرمود و حق را اداء کرد و از امتش بر سر حفظ و نگهداری آن تعهد گرفت.

۴۴- پرداختن به داستان غدیر با این ساختار و خوانش، متهم کردن پیامبر ﷺ به ساده‌اندیشی و زودباوری ست. بر این اساس، گویی، معاذالله، پیامبر را نزدیکترین مردمان به او، یعنی یارانش فریفته‌اند؛ به گونه‌ای که هرچند با او پیمان بستند، اما نیرنگِ خیانت در سر می‌پروراندند. این، همان تهمتی ست که منافقان به رسول خدا زدند و دربارهٔ ایشان بیهوده گویی کردند که: «هُوَ أَذُنٌ» [التوبه: ۶۱] «او زودباور است.» به عبارت دیگر، هر سخن فریبکارانه‌ای را که می‌شنود، باور می‌کند و به آن فریفته می‌شود. اما خداوند متعال از پیامبر عزیزش در برابر منافقان دفاع کرد و فرمود: «قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ» [التوبه: ۶۱] «بگو: [این] خوش‌باوری به سود شماست.»

هنگامی که سیرت رسول خدا را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که آن حضرت هیچ کس را فریب نداد و کسی هم نتوانست ایشان را بفریبد. چنانچه گاهی ایشان موضوعی را با ذکاوت خود در نمی‌یافت، وحی بر او نازل می‌شد و او را از آن آگاه می‌ساخت. کسی که زودباور باشد، نمی‌تواند بشریت را رهبری کند و بزرگترین موفقیت تاریخ را به‌ثبت برساند؛ بلکه فریبکاران و منافقان بر او اثر می‌گذارند و به‌ظاهر آنان فریفته می‌شود و از دسیسه‌های آنان غافل می‌ماند.

۴۵- علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بارها در برابر خلفای قبل از خود، دیدگاه و نظر خود را ابراز فرمود؛ حتی اگر بر خلاف نظر و دیدگاه آنان بود. برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: علی حکم عمر دربارهٔ رجم زن دیوانه را نپذیرفت؛ چنانچه در حدیث ابن عباس، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا آمده است: گذر علی بن ابی‌طالب بر زن دیوانهٔ یکی از قبایل افتاد که مرتکب زنا شده و عمر فاروق به رجم او حکم داده بود. علی رهایش کرده و به عمر گفت: ای امیر مومنان! آیا این زن را رجم می‌کنی؟ عمر پاسخ داد: بله! علی فرمود: آیا به‌خاطر نداری که رسول خدا فرموده‌اند: «تکلیف، از سه نفر برداشته شده است: از مجنونی که عقلش زایل شده؛ از کسی که خوابیده تا آنکه بیدار شود؛ و از خردسال تا آنکه بالغ گردد». عمر فرمود: درست گفתי و آن‌گاه حکم رجم آن زن را لغو کرد.^(۱)

(۱) «مسند احمد» (۱۸۳، ۱۳۲۸، ۱۳۶۲)؛ «سنن أبی‌داوود» (۴۳۹۹، ۴۴۰۳)؛ «جامع الترمذی» (۱۴۲۳)؛ «سنن ابن ماجه» (۲۰۴۱)؛ «صحیح ابن خزیمه» (۱۰۰۳، ۳۰۴۸)؛ «صحیح ابن حبان» (۱۴۳)؛ «المستدرک» (۲۵۸/۱)؛ «سنن البیهقی» (۴۴۸/۴)، (۴۶۰/۸) و «الأحادیث المختارة» (۲۲۸/۲، ۲۲۹)، (۶۰۷، ۶۰۸).

از هر معضلی که ابوالحسن برای حل آن حضور نداشت، به خدا پناه می‌برد.^(۱)

همچنین، در مثال دیگری، علی عَلَيْهِ السَّلَام دیدگاه عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را درباره حج تمتع نپذیرفت و رد کرد. در حدیث سعید بن مسیب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است: علی و عثمان با هم در منطقه عُسفان بودند و بر سر حج تمتع اختلاف کردند. عثمان از جمع بین حج و عمره، یعنی از حج تمتع، نهی می‌کرد و علی به این روش حج گزاردن امر می‌کرد. عثمان به علی فرمود: آیا مگر نمی‌دانی که من از جمع کردن بین حج و عمره منع کرده‌ام؟ علی پاسخ داد: بله! می‌دانم. عثمان فرمود: پس چرا به انجام حج به صورت تمتع و جمع میان حج و عمره فرا می‌خوانی؟ علی پاسخ داد: آیا از عملی نهی می‌کنی که رسول خدا آن را انجام داد؟ عثمان فرمود: ما را به خودمان واگذار. علی در پاسخ فرمود: نمی‌توانم از این موضوع بگذرم و شما را به خودتان واگذارم، زیرا من از رسول خدا شنیدم که برای حج و عمره با هم، یعنی برای تمتع، لبیک گفتند و من به خاطر هیچ کس سنت رسول خدا را ترک نمی‌کنم. عثمان فرمود: باشد؛ ولی ما آن زمان در حالت خوف بودیم. اما علی به رغم پافشاری عثمان بر رأی خود، بر نظر خود تأکید کرد و برخلاف نظر عثمان، برای حج و عمره با هم، یعنی برای تمتع، احرام بست.^(۲)

(۱) نگاه کنید به: «طبقات ابن سعد» (۲/۲۹۳)؛ «فضائل الصحابة» (۱۱۰۰)؛ «معجم

الصحابة» از بغوی (۱۸۱۷)؛ «الاستيعاب» (۳-۱۱/۳)؛ «تاریخ دمشق» (۴۰۶/۴۲)؛ «فتح الباری» (۳۴۳/۱۳)؛ و «تاریخ الخلفاء» (ص ۱۳۳).

(۲) نگاه کنید به: «مستند طرابلسی» (۹۶)؛ «مسند احمد» (۴۰۲، ۴۳۱، ۱۱۴۶)؛ «صحیح

البخاری» (۱۵۶۳)؛ «صحیح مسلم» (۱۲۲۳)؛ و «سنن النسائی» (۱۴۸/۵).

به این سخن قاطع علی عَلَيْهِ السَّلَام توجه کنیم که فرمود: من به خاطر سخن کسی، سنت رسول خدا را ترک نمی‌کنم. پس آیا ممکن است علی به خاطر سخن کسی، از عهد و وصیت رسول خدا بگذرد؟ آیا تصورپذیر است که علی مخالفت خود را درباره چنین مسائلی مطرح کند، اما درباره اصل مهمی چون انتخاب خلیفه، که ادعا می‌شود درباره‌اش وصیت و نص صریحی از پیامبر وجود دارد، سکوت کند؟ حال آنکه وصیت و جانشینی، نسبت به این احکام جزئی، به مراتب مهم‌تر و اساسی‌تر است و اولویت بیشتری دارد؛ البته اگر عهد و وصیتی وجود می‌داشت.

۴۶- زمانی که ابوبکر صدیق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عهده‌دار خلافت شد، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام و عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از او درخواست کردند که میراث‌شان را از آن‌چه رسول خدا در زمین فدک و خیبر به ارث گذاشته، بین آن‌ها تقسیم کند. ام‌المومنین عائشه، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا می‌گوید: فاطمه و عباس به نزد ابوبکر آمدند و میراث خود را از زمین رسول خدا در فدک و سهم او از خیبر مطالبه کردند. ابوبکر به آن‌ها گفت: من از رسول خدا شنیدم که می‌فرماید: «ما میراث نمی‌گذاریم، آن‌چه از ما باقی می‌ماند، صدقه است، فقط آل محمد از این مال می‌خورند.» سوگند به خدا که قرابت رسول الله برایم دوست‌داشتنی‌تر از قرابت خودم می‌باشد.^(۱)

فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام دختر گرامی رسول خدا ﷺ از این بابت ناراحت شد و با ابوبکر قهر کرد و دیگر با او سخن نگفت، تا آنکه شش ماه پس

(۱) «صحیح البخاری» (۴۰۳۵).

از وفات پیامبر رحلت فرمود.^(۱) بانوی زنانِ عالم برای مطالبه آن چه که حق خود می‌پنداشت، تردید نکرد و آشکارا خواسته و نظرش را مطرح فرمود و ناراحتی خود از ابوبکر را درباره موضوعی مثل میراث رسول خدا ابراز کرد. آیا موضوع وصیت درباره خلافت شوهرش اولویت و اهمیت بیشتری نداشت که آن را یادآور شود و مطالبه کند؟! ایشان آن چه را که حق خود می‌پنداشت، مطالبه کرد و به خاطر میراث، از ابوبکر صدیق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ناراحت شد، اما آیا علی عَلَيْهِ السَّلَام نمی‌توانست لاقبل به اندازه همسرش حق خود را در امامت مردم مطالبه کند؟! آیا وقتی عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌تواند میراث خود را از ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مطالبه کند، علی عَلَيْهِ السَّلَام نمی‌تواند از عهد و وصیتی که برایش انجام شده، دفاع کند؟

۴۷- رابطه علی عَلَيْهِ السَّلَام با ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رابطه‌ای آکنده از محبت و احترام و صمیمیت بود. این رابطه عمیق در دوران خلافت ابوبکر صدیق جلوه گر می‌شود؛ چنان چه روزی ابوبکر و علی پس از نماز عصر، با هم از مسجد بیرون رفتند. ابوبکر، حسن بن علی را دید که با بچه‌ها بازی می‌کرد. او را بوسید و روی شانه‌اش گذاشت و فرمود: قسم می‌خورم که شبیه پیامبر است، نه شبیه علی! و علی در کنار ابوبکر راه می‌رفت و شادمان از کار ابوبکر لبخند می‌زد.^(۲) آیا از نظر محبت و دوستی

(۱) نگاه کنید به: «مسند أحمد» (۳۰۹۲، ۳۷۱۱، ۳۷۱۲، ۹۰۹۳)؛ «صحیح البخاری»

(۳۰۹۲، ۳۰۹۳، ۳۷۱۱، ۳۷۱۲)؛ و «صحیح مسلم» (۱۷۵۹).

(۲) نگاه کنید به: «مسند احمد» (۴۰) و «صحیح البخاری» (۳۴۵۲، ۳۷۵۰).

و قربات و نزدیکی به یکدیگر، چشم‌اندازی جذاب‌تر و باشکوه‌تر از این می‌توان یافت؟ محبت و صمیمیت میان علی و ابوبکر به گونه‌ای دیگر نیز جلوه‌گر می‌شود؛ چنان‌که علی نام یکی از فرزندان را از روی علاقه و محبتش به صدیق، «ابوبکر» نهاد. ابوبکر بن علی به همراه برادرش حسین بن علی در کربلا به شهادت رسید.^(۱)

ازدواج علی عَلَيْهِ السَّلَام با بیوه ابوبکر صدیق، اسماء بنت عمیس، نیز از رابطه نزدیک آن بزرگواران حکایت دارد.^(۲) همین‌که علی سرپرستی و تربیت پسر اسماء، یعنی محمد بن ابی‌بکر را برعهده گرفت، بیان‌گر علاقه و توجه او به ابوبکر صدیق است. این چنین، محمد بن ابی‌بکر در دامن علی و در برابر چشمان او پرورش یافت و همین، به محبت و تعلق خاطر محمد بن ابی‌بکر به علی انجامید و باعث شد که در جمل و صفین در کنار علی باشد. محمد بن ابی‌بکر در واقعه جمل، فرمانده پیاده‌نظام بود. علی عَلَيْهِ السَّلَام همچنین او را به عنوان والی مصر منصوب کرد و آن‌گاه که کشته شد، علی سخت اندوهگین شد و فرمود: «او را چون فرزند خود می‌دانستم؛ او برادرزاده من، و برایم همانند یک برادر بود.»^(۳)

(۱) نگاه کنید به: «طبقات ابن سعد» (۴۴۲/۶)؛ «تاریخ الطبری» (۴۶۸/۵)؛ «المعجم الكبير» از طبرانی (۲۸۰۳)؛ «الثقات» از ابن حبان (۳۱۱/۲).

(۲) نگاه کنید به: «مسنف عبدالرزاق» (۷۹۵۰)؛ «الاستیعاب» (۱۷۸۴/۴-۱۷۸۵)؛ «تهذیب الکمال» (۱۲۷/۳۵)؛ و «البدایه والنهایه» (۴۴۴/۶-۴۴۵).

(۳) نگاه کنید به: «معرفه الصحابه» از ابی‌نعیم (۱۶۸/۱)؛ «أسد الغابه» (۹۷/۵).

روابط علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نیز این گونه بود. یکی از موارد محبت، صمیمیت و احترام دوجانبه در روابط این دو بزرگوار در ازدواج عمر با ام کلثوم دختر علی و فاطمه نمایان می‌شود.^(۱) عمر که مشتاق برقراری پیوند با نسب شریف نبوی بود، ام کلثوم را از علی خواستگاری کرد. عمر می‌گفت: من از رسول خدا شنیدم که فرمودند: «در روز قیامت هر گونه پیوند نسبی و سببی، از هم گسسته می‌شود، جز پیوند سببی و نسبی با من.» بنابراین، دوست دارم میان من و رسول خدا پیوند سببی و نسبی برقرار باشد.^(۲) ام کلثوم از عمر پسری به نام زید، و دختری به نام رقیه به دنیا آورد. زید بزرگ شد و در جوانی، همزمان با مادرش در یک‌روز، از دنیا رفت.^(۳)

یکی دیگر از مصادیق محبت میان علی و عمر این است که علی یکی از پسران خود را به‌خاطر علاقه‌اش به عمر فاروق، «عمر» نام نهاد. این پسر علی در زمان خلافت عمر فاروق متولد شد و از این‌رو، عمر او

(۱) نگاه کنید به: «سیره ابن اسحاق» (۲۴۸/۱)؛ «طبقات ابن سعد» (۴۲۹/۱۰)؛ «الذریة الطاهرة» (ص ۶۱، ۱۱۶)؛ «تاریخ دمشق» (۴۸۲/۱۹)؛ «أسد الغابة» (۳۷۷/۷)؛ و «الإصابة» (۱۲۴/۴).

(۲) نگاه کنید به: «مصنف عبدالرزاق» (۱۰۳۵۴)؛ «سنن سعید بن منصور» (۵۲۰)؛ «فضائل الصحابة» از احمد (۱۰۶۹، ۱۰۷۰)؛ «الذریة الطاهرة» (ص ۲۱۸، ۲۱۹)؛ «الشریعة» از آجری (۱۷۱۴، ۱۸۲۰)؛ «المستدرک» (۱۴۲/۳)؛ «الأحادیث المختارة» (۱۹۷/۱-۱۹۸)، و «مسند الفاروق» (۳۸۹-۳۹۲)؛ و «السلسلة الصحيحة» (۲۰۳۶).

(۳) نگاه کنید به: «طبقات ابن سعد» (۴۲۹/۱۰)؛ «تاریخ الأوسط» از بخاری (۱۰۲/۱)؛ «سنن البیهقی» (۱۱۱/۷)؛ «دلائل النبوة» از بیهقی (۲۸۳/۷)؛ «تاریخ دمشق» (۴۸۳/۱۹)؛ «سیر أعلام النبلاء» (۵۰۲/۳)؛ و «الوافی بالوفیات» (۲۴/۱۵، ۲۷۲).

را به اسم خود نام گذاری کرد و غلامی به نام «مُورِّق» به او بخشید و علی نیز موافقت کرد و این نام را پسندید. عمر بن علی بن ابی طالب تا دوران خلافت ولید بن عبدالملک زنده بود.^(۱)

روزی که عمر فاروق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به شهادت رسید و او را بر تختۀ تابوت نهادند، علی عَلَيْهِ السَّلَام کنار پیکرش ایستاد و به او دعای رحمت فرستاد و فرمود: خداوند، عمر را رحمت کند. توقع و آرزویم این بود که خداوند، تو را در کنار دو دوست قرار دهد، زیرا بسیار می شنیدم که رسول خدا می فرمود: «من و ابوبکر و عمر رفتیم؛ با ابوبکر و عمر وارد شدم؛ من و ابوبکر و عمر بیرون رفتیم.»^(۲) اگر ابوبکر و عمر وصیت رسول خدا دربارهٔ خلافت علی را شکسته و نقض کرده بودند، آیا ممکن بود علی این چنین رابطۀ گرم و دوستانه‌ای با آن‌ها داشته باشد؟!

۴۸- زمانی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از دنیا رحلت فرمود، شمار بنی هاشم کم نبود، بلکه آن‌ها به لحاظ تعداد، جمع کثیری بودند؛ از جمله، عباس بن عبدالمطلب و فرزندان او فضل، قُثم و عبدالله و نیز عقیل بن ابی طالب، ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، ربیعہ بن حارث بن عبدالمطلب و دیگران. همچنین، پسرعموهای شان، یعنی بنی مطلب بن عبدمناف، که پیامبر دربارهٔ آنان فرموده است: «همانا بنی هاشم و بنی مطلب یکی هستند.»^(۳) با این همه نزدیکی

(۱) نگاه کنید به: «مقتل علی» از ابن ابی الدنيا (۱۲۷)؛ «تاریخ دمشق» (۳۰۴/۴۵)؛ و «سیر أعلام النبلاء» (۱۳۴/۳).

(۲) نگاه کنید به: «صحیح البخاری» (۳۶۸۵) و «صحیح مسلم» (۲۳۸۹).

(۳) نگاه کنید به: «صحیح البخاری» (۳۱۴۰، ۳۵۰۲، ۴۲۲۹).

و قرابتی که میان این دو طایفه وجود داشته و هر دو، طایفه علی به شمار می آمدند، پس چرا هیچ یک از آن‌ها درباره خلافت علی سخن نگفت یا به خلافت ابوبکر اعتراض نکرد و آن گردهمایی بزرگ برای اعلام خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَام را یادآوری نکرد؟ بنی هاشم و بنی مطلب، اعم از مسلمان و کافر، در محاصره شعب ابی طالب در کنار رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ماندند؛ پس آیا در کنار علی عَلَيْهِ السَّلَام، که ادعا می شود عهد و میثاق نبوی را با خود داشت، نمی ایستادند؟!

۴۹- زمانی که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در کربلاء به پا خاست و سپس دید که کوفیان چگونه پشتش را خالی کرده اند، خطاب به آنان فرمود: عجله نکنید، به خدا سوگند من به نزد شما نیامدم، مگر پس از آنکه نامه های نمایندگان شما برایم رسید که نوشته بودند: سنت پیامبر مرد و نفاق زنده شد و حدود الهی معطل گردید، به نزد ما بیا شاید خداوند به وسیله تو حال امت را اصلاح کند. پس من آمدم. اگر شما این کارم را دوست ندارید من برمی گردم. پس شما با خود بیندیشید که آیا کشتن من به صلاح شماست و آیا خون من برای شما حلال است؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم و آیا من فرزند پسر عموی او نیستم؟ آیا حمزه و عباس و جعفر عموهای من نیستند؟ آیا این حرف پیامبر به شما نرسیده که در مورد من و برادرم فرمود: «این دو سرور جوانان بهشت اند»؟^(۱) چگونه است که سرور جوانان بهشت، فضایل خود و پدر

(۱) نگاه کنید به: «المنتظم فی تاریخ الملوک والأئمه» (۵/ ۳۳۹) و «سیر أعلام النبلاء»

و برادر و عموهایش را ذکر می‌کند، اما هیچ سخنی در باره حدیث غدیر به میان نمی‌آورد و آن را به آن‌ها تذکر نمی‌دهد و نمی‌گوید او وارث وصیت پس از برادر خود است؟ البته اگر عهد و وصیتی در آن میان واقعاً وجود داشته است.

۵۰- اهل تشیع برای اثبات ادعای خود درباره ولایت الهی مولایمان علی به این آیه مبارکه استدلال می‌کنند: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۚ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷] «ای فرستاده ما! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، تبلیغ کن و اگر چنین نکنی، پیام الهی را نرسانده‌ای. خداوند تو را در برابر مردم حفظ می‌کند.» محمد رشید رضا در «تفسیر المنار»، در ذیل این فرموده خداوند متعال و در پاسخ به این ادعای شیعه، می‌گوید:

ما با قاطعیت معتقدیم که اگر درباره مسئله امامت، نصی از قرآن یا حدیثی وجود داشت، این مسئله به قطعیت و تواتر می‌رسید و درباره اش اختلافی پیش نمی‌آمد و علی از همان روز وفات رسول خدا زمام امور مسلمانان را به دست می‌گرفت و برای آن‌ها سخنرانی می‌کرد و همان وقت نص مربوط به خلافت خود را برای آنان یادآوری می‌کرد.

اگر علی خود را به امر خدا و پیامبرش، پس از رسول خدا امام می‌دانست، پس واجب و وظیفه شرعی او بود که قاطعانه و با صراحت به تبیین این موضوع پردازد. اما علی چنین نگفت و خودش و هیچ‌یک از آل بیت و همچنین هیچ‌یک از یارانش، که او را بر دیگران ترجیح

می‌دادند، برای امامت او به این آیه استدلال نکردند؛ نه در سقیفه و نه در روزی که به‌دستور عمر شورای تعیین خلیفه شکل گرفت. این درحالی‌ست که علی در راه خدا و به‌خاطر خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌گری نمی‌هراسید و در گفتار و کردار، چیزی به نام تقیه را نمی‌شناخت. بلکه این مسائل، بعدها و پس از شکل‌گیری فرقه‌ها و بر اساس تعصب مذاهب پدید آمد و روایاتی درباره‌اش ساخته و جعل گردید و به‌عنوان دلیل به عرصه استدلال وارد شد.

وصیت به خلافت در سیاق احتجاج و رد بر اهل کتاب هیچ مناسبتی ندارد و برخلاف بلاغت قرآنی‌ست، بلکه اگر پیامبر قصد داشتند که به خلافت علی تصریح کنند و این موضوع را آشکارا به مردم برسانند، این مطلب را به‌وضوح در خطبه حج و داع بیان می‌کردند؛ همان خطبه‌ای که در آن، مردم را بر رساندن آشکار دین گواه گرفتند و مردم نیز گواهی دادند که رسول خدا دین را به‌وضوح و آشکارا تبلیغ فرموده است. و آن‌گاه پیامبر، الله متعال را بر این شهادت و اعتراف مردم گواه گرفت. از سیاق آیه و مطالب قبل و بعدِ آن که بگذریم، خود آیه نیز این معنا را نمی‌پذیرد که منظور از تبلیغ، رساندن امارت علی به مردم باشد. بلکه آن‌چه از این آیه به ذهن می‌رسد، این است که به تبلیغ و رساندن اسلام در همان آغاز دعوتش دستور می‌دهد. بنابراین، بایستی با چشم بصیرت به این آیه بنگریم، نه با چشم تقلید.

درباره حدیث غدیر اما، از آن یاد می‌گیریم که علی مرتضی را دوست می‌داریم و با کسی که علی را دوست بدارد، دوستی می‌کنیم و با

دشمنان علی دشمنی می‌ورزیم و این را از جمله موالات و دوستی پیامبر می‌دانیم و باور داریم که عترت پیامبر بر کنارنهادن کتابی که خداوند به آن حضرت نازل کرده، جمع نمی‌شوند و همان‌گونه که در حدیثی غیر از قصه غدیر آمده، کتاب و عترت جانشینان رسول خدا هستند و پس از آن حضرت برای ما مانده‌اند. از این‌رو، آن‌چه را که عترت بر آن اجماع کنند، می‌پذیریم و از آن پیروی می‌کنیم و آنچه را که درباره‌اش اختلاف کنند، به کتاب خدا و سنت رسولش برمی‌گردانیم.^(۱)

۵۱- پیامبری که خداوند او را بر گزیده تا فرستاده او برای جن و انسان باشد و او را خاتم و بهترین پیامبران خود قرار داده و او را به نجات تمام بشریت فرمان داده و دین او را تا به روز قیامت ماندگار کرده، معقول نمی‌نماید که دغدغه و وظیفه اصلی او توریث ملک و سیاست برای اقارب و نزدیکانش بوده باشد؛ به گونه‌ای که آنان را بر غیرشان برتری داده و میان آنان و دیگران فرق بگذارد. آیا معقول است که وظیفه پیامبری به این عظمت، در همین هدف شخصی و خانوادگی خلاصه شده باشد؟! هرگز!

بدون شک وظیفه رسول خدا ﷺ، راهنمایی مردم برای بندگی پروردگار عالمیان، و نجات آن‌ها از گمراهی و سرگردانی به‌سوی نور بصیرت و هدایت بود: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝۵۵ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِآذَنِهِ ۖ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾ [الاحزاب: ۴۵، ۴۶] «ما تو را شاهد و بشارت‌دهنده و ترساننده و داعی به‌سوی خدا، به اجازه او،

(۱) نگاه کنید به: «تفسیر المنار» (۳۸۴/۶-۳۸۷).

و چراغی تابناک قرار دادیم.» پیامبر هرگز به دنیای مردم چشم ندوخت و نه هم در مال اندوزی و جاه طلبی آن‌ها با آنان به مسابقه پرداخت. ایشان در برابر رساندن رسالت الهی برای مردم نیز از آن‌ها مزدی درخواست نکرد. ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوْلَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [سبأ: ۴۷] «بگو هر مزدی که از شما خواستم، از آن شما باشد، بی گمان مزد من بر الله است و او بر هر چیز گواه می‌باشد.»

۵۲- یکی از پرسش‌هایی که در باره وصیت به امامت مطرح می‌شود آن است که رسول خدا ﷺ هیچ‌گاه از مدینه برای سفر و یا جهادی بیرون نرفت، مگر آنکه کسی را در آن جا گمارد تا جانشین ایشان هنگام غیبت باشد، پس چگونه امت را پس از وفات خویش بدون ولایت و وصیت رها کرد؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت که سفر غیبتی موقتی است که کسی به ولایت مدینه به عنوان والی و یا حاکم موقت با اختیارات محدودی تعیین می‌شود. اما ولایت پس از رحلت رسول خدا، ولایت عمومی دائم با اختیارات کامل است. بنابراین، پیامبر آن را برای امت گذاشت که حاکم خود را به شیوه مناسب، از طریق شورا انتخاب کنند و این چنین، برای هر عصر و حالتی، روش‌های مناسب انتخاب و تعیین وجود دارد.

چنانچه رسول خدا کسی را به عنوان جانشین پس از خود وصیت می‌کرد، این سنتی قابل پیروی می‌شد که امت را گروگان حاکم، در حیات او، و ولی عهدش، پس از حیات او، قرار می‌داد و یگانه راه رسیدن به حاکمیت، همان عهدی می‌شد که از حاکم قبلی برای شخص

بعدی رسیده بود و این، تا به امروز در هر دیار اسلامی، شیوه‌ای برای حکومت اسلامی قرار می‌گرفت و با این کار، هم صلاحیت شورا و هم صلاحیت امت در تعیین سرنوشت و امور خود از بین می‌رفت. بنابراین، روش نبوی، در عدم نص بر انتصاب خلیفه، در حقیقت تفویضی بر صلاحیت امت و گامی برای آماده‌سازی آن در اتخاذ تصمیمش، در روشنایی مبادی عام حاکمیت، نظیر شورا و عدالت و جماعت و همانند آن، بوده است.

۵۳- هنگامی که به مسیر تاریخ و فرازونشیب‌هایش می‌نگریم، با قاطعیت درمی‌یابیم که عدم وصیت رسول خدا به خلافت کسی، از الطاف الهی نسبت به بندگان و از حکمت‌های سرشار او تعالی در شریعتش بوده است، زیرا سیاست و مدیریت حکومت و انتخاب حاکم و روش‌های حکمرانی، یک امر دنیوی است که بر اساس اختلاف زمان و مکان، اجتهاد خاص خود را می‌طلبد. از این رو، پیامبر ﷺ امتش را در حالی ترک فرمود که به صراحت و آشکارا به خلافت هیچ‌یک از یارانش تصریح نفرمود. این چنین، ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از طریق شورای سقیفه زمام امور را به دست گرفت و عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به پیشنهاد خلیفه پیشین، آن‌هم پس از مشورت و رایزنی ابوبکر با صاحب‌نظران و اهل رأی و مشورت، به خلافت رسید. سپس عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ با رأی و نظر شورا خلیفه شد و آن‌گاه علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز با انتخاب مردم عهده‌دار خلافت گردید و آن زمان کسی بهتر از علی نبود که مردم او را برای خلافت انتخاب کنند. به این ترتیب، در یک دوره زمانی کوتاه،

روش‌های انتخاب زمام‌دار متنوع و متناسب با مقتضای دوران خود بود. بنابراین، از حکمت شارع بوده که به روش انتخاب زمام‌دار تصریح نفرمود تا عرصهٔ اجتهاد و انتخاب در این زمینه، گسترده و متناسب با شرایط زمان و مکان باشد.

۵۴- اگر پیامبر قصد و تمایلی برای وصیت برای آل و اهل‌بیت خود، پس از وفاتش، می‌داشت، چرا آن‌را در زمان حیات خود برجسته نکرد، مثلاً چرا پس از فتح مکه یکی از بنی‌هاشم را والی مکه مقرر نکرد، بلکه عتاب بن اسید از بنی‌امیه بن عبد شمس را والی آن قرار داد و عثمان بن سعید بن عاص، از بنی‌امیه بن عبد شمس، را نیز والی طائف مقرر کرد و هیچ‌کس از بنی‌عبدالمطلب را بر آن نگماشت؟!

۵۵- مراسم بیعت با ابوبکر صدیق رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ در سقیفه بنی‌ساعده صورت گرفت که محوطه‌ای از انصار بود و بزرگشان، سعد بن عبادہ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ صاحب آن محوطه بود. در آن روز از مهاجران فقط سه نفر، یعنی ابوبکر و عمر و ابو عبیده، در سقیفه حضور داشتند که نسبت به انصار در اقلیت بودند. با این وجود، همه قناعت کردند و کسی چیزی را بر کسی تحمیل نکرد.

۵۶- در غزوهٔ احزاب و هنگام شدت محاصرهٔ خندق، رسول خدا به عینه بن حصن بن بدر فراری، که در رأس مشرکان غطفان قرار داشت و با ابوسفیان هم‌پیمان شده بود، پیام فرستاد: اگر یک سوم خرمای انصار را برایت بدهم، آیا با غطفانی‌هایی که همراه داری از جنگ دست می‌کشی تا میان احزاب، تفرقه بیندازی؟ عینه برایش پیام

فرستاد که اگر نصف ثمر آن‌ها را به من بدهی این کار را می‌کنم. پیامبر برای سعد بن معاذ، رئیس اوس، و سعد بن عباد، رئیس خزرج، پیام فرستاد که عینه بن حصن، برای آن که به همراه قبیله غطفان از جنگ روی گرداند و احزاب را به شکست وا دارد، نصف حاصلات شما را از من خواست و من یک سوم حاصلات شما را به او پیشنهاد کردم اما او نپذیرفت و نصف را می‌خواهد، نظر شما چیست؟

رؤسای دو قبیله در پاسخ به پیامبر گفتند: ای رسول خدا! اگر به این کار دستور داده شده‌ای، پس آن را عملی کن. پیامبر فرمود: اگر به کاری از جانب خدا امر می‌شدم، نظر شما را جویا نمی‌شدم. اما این نظر من است که آن را به شما گفتم. در این حین، سعد بن معاذ به پیامبر گفت: ای رسول خدا! ما و این قوم، جزو کسانی بودیم که به خدا شرک می‌آوردیم و بت‌ها را می‌پرستیدیم؛ نه خدا را عبادت می‌کردیم و نه او را می‌شناختیم. در آن وقت آنان طمع نمی‌کردند که یک خرما از ما بخورند، مگر آنکه برای‌شان داده می‌شد و یا از ما می‌خریدند. آیا اکنون که خدای متعال ما را به وسیله اسلام گرامی داشت و به سوی خود هدایت‌مان کرد و به وسیله تو و اسلام برای ما عزت بخشید، اموال خود را به آنان بدهیم؟! قسم به خدا که به این کار هیچ نیازی نداریم و سوگند به خدا که جز شمشیر به آنان نمی‌دهیم تا خدا میان ما و آنان داوری کند. پیامبر در پاسخ فرمود: پس تو می‌دانی و این کار.^(۱)

(۱) «مصنف عبد الرزاق» (۹۷۳۷) و «سیره ابن هشام» (۲/ ۲۲۳).

سعد بن معاذ در واقع حرف تمامی انصار را بر زبان آورد و این موقف او، موقف عمومی کلیه انصار بود. او هرگز نمی‌توانست بدون آگاهی تمام از احوال، نیرو و توانمندی قومش برای دفاع از حق خود، چنین حرفی به زبان آورد. اکنون می‌پرسیم، مادامی که آنان، در حیات رسول خدا برای حمایت از محصولات مدینه به وسیله شمشیرهای خود چنین محکم و استوار بودند، آیا ممکن است در روز وفات پیامبرشان، برای حمایت از امری دینی و وصیت نبوی ضعف نشان داده و کوتاهی کنند؟!

۵۷- عبدالله بن عمر، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، با خبر شد که شخصی نسبت به عثمان ذی النورین رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بدگویی می‌کند. عبدالله او را فراخواند و وقتی او در برابر عبدالله نشست، ابن عمر، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا این آیت را برای او تلاوت کرد: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالُهُمْ يُبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸] [بخشی از غنایم] برای فقیران مهاجری‌ست که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده‌اند؛ درحالی که فضل و خشنودی خدا را می‌جویند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند، اینان همان راستگویانند.» عبدالله به او گفت: آیا تو از جمله اینانی؟ پاسخ داد: خیر. سپس عبدالله این آیت را برای او تلاوت کرد: ﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹] «در سینه‌های خود نیاز و چشم‌داشتی به آنچه به مهاجران داده شده است، نمی‌یابند و آنان را بر خود ترجیح می‌دهند،

گرچه خودشان را نیاز شدیدی [به مال و متاع] باشد، کسانی که از آز و بخل نفس خود مصئون بمانند، همان رستگارانند.» عبدالله سپس به او گفت: آیا تو از جمله اینانی؟ گفت: خیر!

سپس عبدالله این آیت را برای او خواند: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰] «کسانی که پس از آنان آمدند می گویند: بارالها! ما و برادران ما را، که در ایمان بر ما سبقت گرفتند، بیامرز و در قلب های ما کدورتی برای آنان که ایمان آوردند قرار نده. بارالها! تو رئوف و مهربان هستی.» عبدالله سپس از او پرسید: آیا تو از جمله اینانی؟ گفت: امیدوارم که من از آنان باشم. عبدالله پاسخ داد: نه به خدا سوگند که هر کس از آنان بدگویی کند و قلبش نسبت به آنان چرکین باشد، از آنان نیست.

ما نیز امروز برای هر مسلمان شیعه و یا سنی می گوئیم اینکه نتوانستیم از مهاجرینی باشیم که با رسول خدا هجرت کردند، و یا از انصاری باشیم که رسول خدا را نصرت دادند، پس از جمله کسانی باشیم که بعد از آنان آمده و می گویند ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰] شاید به خاطر دعای مان برای آنان و دوری از بددلی نسبت به آنان، به شرف ستایش الهی از آنان برسیم و از پاداشی که به آن ها داده شده بود، ما نیز مستفید شویم.

۵۸- نصی که محل اثبات امامت و خلافت است و قرار است مبنای درستی ایمان و اعتقاد مسلمانان باشد، ممکن نیست نصی محتمل باشد، بلکه باید نصی با دلالتی صریح و معنایی آشکار باشد که هیچ تردیدی به آن راه نیابد و نه هم هیچ احتمالی برای معانی دیگر در آن وجود داشته باشد. درحالی که نص حدیث غدیر معانی وسیعی را در خود گنجانیده است. همچنین، آیت مبارکه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [المائدة: ۶۷] «ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگار تو برایت نازل شده است برسان.» آیتی با دلالت صریح یا صریح‌الدلالة نیست و همان‌گونه که گفتیم، قضیه‌ای همانند این، می‌بایست دارای نصی صریح‌الدلالة و وضوح معنایی کامل باشد.

چگونه ممکن است که خداوند متعال فدیة حج تمتع را با کلامی صریح، که هیچ احتمال دیگری بر آن نمی‌رود، بیان فرماید: ﴿فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ﴾ [البقرة: ۱۹۶] «پس سه روز روزه، در همان سفر حج و هفت روز روزه، هنگامی که بازگشتید بر عهده اوست؛ این ده روز کامل است.» ولی قضیه مهم و بزرگی مانند خلافت را با چنین نص مجملی که می‌تواند چندین معنا را در خود حمل کند، بیان فرماید؟ همچنین ممکن نیست که قرآن کریم از نماز، نزدیک به (۱۰۰) مرتبه؛ از ذکر تقریباً (۲۶۰) بار؛ از صبر بیشتر از (۱۰۰) مرتبه؛ از وصیت و موارث نزدیک به (۷۰) مرتبه؛ و از عفو بیش از (۳۰) بار یاد کند و به همین ترتیب، اوامر بسیاری را با نصوصی صریح و موکد به تکرار بیان دارد، اما وصیت به امامت امیر مومنان را با وجود جایگاه

عقیدتی و اهمیت و ارزش و منزلت آن، از نظر کسانی که بدان معتقدند، با یک نص صریح، حتی در یک جا هم بیان نکند.

۵۹- پیوندهای خویشاوندی که میان خانواده‌های سه خلیفه راشد ابوبکر، عمر و عثمان، و خانواده امیرمومنان علی بن ابی طالب، به میان آمد، نمی‌توانست بدون وجود محبت میان این خانواده‌ها ایجاد شود و همچنان در میان فرزندان و بازماندگان آنان ادامه پیدا کند^(۱)؛ از جمله:

نخست: آل ابوبکر

الف: حسن بن علی بن ابی طالب با حفصه بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر ازدواج کرد.

ب: موسی الجون بن عبدالله المحض بن حسن بن علی بن ابی طالب با ام سلمه بنت محمد بن طلحه بن عبدالله ابن عبدالرحمن بن ابی‌بکر ازدواج کرد.

ج: محمد الباقر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب با ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی‌بکر ازدواج کرد. مادر الباقر، از نوادگان ابی‌بکر صدیق، یعنی اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر صدیق است. حاصل ازدواج آن دو، جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ملقب به الصادق است و به همین دلیل، جعفر صادق می‌فرماید: من از تبار ابوبکر دو بار متولد شدم.^(۲)

(۱) نگاه کنید به: «بحار الأنوار» مجلسی (۲۸۷/۷۸) (۲۰۱/۲۲)؛ «تاریخ یعقوبی» (۱۶۲/۲)؛ «أعیان الشیعة» محسن الأمین (۴۸۶/۳)؛ «ریاض المسائل» طباطبائی (۶۶۴/۱۲)؛ و «الآل والأصحاب محبة وقرابة» (۲۱-۳۰).

(۲) نگاه کنید به: «کشف الغمّة»، إربلی (۳۷۴/۲) و «معجم رجال الحديث»، خویی (۴۹/۱۵).

د: اسحاق بن عبدالله بن علی بن حسین، با کلثوم بنت اسماعیل بن عبدالرحمن بن القاسم بن محمد بن ابی بکر ازدواج کرد.

دوم: آل عمر

الف: عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ با ام کلثوم، دختر علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام، نواده رسول خدا ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی به نام های زید بن عمر بن خطاب و رقیه شد. زید همواره به پدرانش عمر و علی افتخار می کرد و می گفت: من فرزند دو خلیفه هستم.

ب: حسین بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، با جویریة بنت خالد بن ابی بکر بن عبدالله بن عمر ازدواج کرد.

سوم: آل عثمان

الف: أبان بن عثمان بن عفان با ام کلثوم بنت عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ازدواج کرد.

ب: زید بن عمر بن عثمان بن عفان با سکینه بنت حسین بن علی بن ابی طالب ازدواج کرد.

ج: عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان با فاطمه بنت حسین بن علی بن ابی طالب ازدواج کرد.

د: ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب با رقیه بنت محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان ازدواج کرد.

هـ: اسحاق بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب با عائشه بنت عمر بن عاصم بن عمر بن عثمان بن عفان ازدواج کرد.

۶۰- وقتی به نام‌های اهل بیت نگاه می‌کنیم، نام‌های خلفا را در میان فرزندان آن‌ها بی‌شمار می‌یابیم و این گونه نام‌گذاری پدران بر فرزندان، جز دوستی و محبت و مکانت قلبی با خلفا، هیچ معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد^(۱)؛ از جمله:

الف: علی عَلَيْهِ السَّلَام سه تن از فرزندان خود را به نام خلفای راشد قبل از خود نام‌گذاری کرد.

- ابوبکر بن علی بن ابی طالب که همراه برادرش، حسین در کربلاء به شهادت رسید؛

- عمر بن علی بن ابی طالب؛

- عثمان بن علی بن ابی طالب، که با برادرش حسین عَلَيْهِ السَّلَام در کربلا به شهادت رسید.

ب: حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام فرزندان خود را هم نام خلفای راشدین نام‌گذاری کردند.

- ابوبکر بن حسن بن علی بن ابی طالب، که همراه عمویش حسین عَلَيْهِ السَّلَام در کربلا شهید شد؛

(۱) نگاه کنید: «تاریخ دمشق»، ابن عساکر؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد؛ «أنساب الأشراف» بلاذری؛ «منتهی الآمال»، عباس قمی؛ و «الإرشاد» مفید و «معجم الحدیث»، خوئی؛ و «الآل والأصحاب محبة وقراءة» (۱۹-۲۰).

- عمر بن حسن بن علی بن ابی طالب، که با عمویش در کربلا شهید شد؛

- عمر بن حسین بن علی بن ابی طالب؛ که با پدرش در کربلا شهید شد.

ج: زین العابدین علی بن حسین، دو تن از فرزندان او را به نام خلفای راشدین نام گذاری کرد.

- عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب؛

- عثمان بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب.

د: موسی الکاظم دو تن از فرزندان او را به نام خلفای راشدین نام گذاری کرد.

- ابوبکر بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب؛

- عمر بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب.

ه: آن‌ها، همان گونه که پسران خود را به نام‌های خلفای راشدین نام گذاری می کردند، دختران خود را نیز به نام مادران مومنان، همسران گرامی پیامبر، هم نام کردند؛ از جمله:

- عائشه بنت جعفر الصادق؛

- عائشه بنت موسی الکاظم؛

- عائشه بنت علی الرضا؛

- عائشه بنت الجواد.

۶۱- عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ چندین بار، وقتی به سفر می‌رفت، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به عنوان جانشین خود در مدینه منصوب می‌کرد. حتی یک‌بار وقتی همراه سپاهیان از مدینه بیرون آمد، در کنار آبی نزدیک مدینه که صرار نامیده می‌شد توقف کرد و تصمیم گرفت شخصاً همراه سپاهیان به جنگ عراق برود. بنابراین امور مدینه را به علی سپرد و عثمان بن عفان و سایر بزرگان مدینه را با خود همراه کرد. سپس مجلسی را برای مشاوره با اصحاب در باره تصمیم خود برگزار کرد. عبدالرحمن بن عوف در آن مجلس به او مشوره داد که به مدینه برگردد و کسی دیگری را به جای خود به جنگ نفرستد. مردم این نظر را پسندیدند و عمر به مدینه بازگشت.^(۱)

عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در چندین مورد دیگر نیز، هنگامی که از مدینه خارج می‌شد، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به جانشینی خود می‌گماشت و یا علی با او در سفر همراه بود؛ به گونه‌ای که بیشتر مردم گمان می‌بردند که عمر به مسافرتی نمی‌رود، مگر آنکه علی هم با او همراه است و یا جانشین او در مدینه می‌باشد.^(۲) پرواضح است که اگر میان آن دو اعتماد و محبت متقابل وجود نمی‌داشت، چنین امری اتفاق نمی‌افتاد. سلام و رضایت خدا بر آن دو باد.

(۱) نگاه کنید به: «البدایه والنهایه» (۹/۶۱۳).

(۲) «تاریخ یعقوبی» (۲/۱۴۷).

۶۲- خداوند متعال در قرآن کریم، در توصیف مومنان می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شدید.» این خیریت برای امت به دلیل ویژگی‌هایی است که این امت دارد؛ از جمله اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «به کار پسندیده امر می‌کنید و از کار بد باز می‌دارید.» واضح است که اولین کسانی که مصداق این فرمایش الهی قرار گرفته‌اند، و به این ویژگی نسبت به همه اولویت دارند، همان کسانی‌اند که با رسول خدا همراه بودند. حال، پس از وفات پیامبر، این مردم کجا بودند که عهد تغییر کرد و وصیت شکست؟! البته اگر عهد و وصیتی در کار بود! چرا این مردم برای امر به معروف و نهی از منکر و ادای شهادت و قیام برای آن کاری نکردند؟!

۶۳- این باور که بالا بردن ارزش امام علی علیه السلام جز در سایه پایین آوردن ارزش سایر یاران رسول خدا ممکن نیست، باور غلطی است و اشتباه بزرگتر آنست که تصور کنیم، معاذالله، او مومنی در میان منافقان و وفاداری میان خیانت‌کاران و ثابت‌قدمی در میان متزلزلان بود؛ هرگز چنین نبود. علی خوبی در میان خوبان و قهرمانی در میان قهرمانان بود و با این وجود، ویژگی و فضل او آشکار است و هرگز به دلیل کثرت دیگر خوبان در کنار او، کمرنگ نمی‌شود.

این جنایتی در حق علی است که تصور کنیم ستاره او زمانی شروع به درخشیدن می‌کند که ستارگان اطرافش افول کنند و ظلم بزرگی در

حق و جایگاه اوست که گمان بریم شرف و بزرگی او، جز با نابودی بزرگیِ دیگرانی که پیرامونش بودند، ظاهر نمی‌شود و او جز با فرورفتن اصحابش به بلندی نمی‌رسد. درحالی که او از بلندقامتان عرصه دانش و مجد و فضیلت بود؛ کسی که در اطرافش جمعی از دیگر سروقامتان قرار داشتند. علی از جمله کسانی نبود که فضلش به این خاطر آشکار شود که جز او صاحب فضل دیگری در صحنه نیست. بنابراین، هر ستایشی برای یاران رسول خدا، ستایش او نیز هست، زیرا او ستاره‌ای درخشان در میان ستارگان درخشان بسیاری بود که با او همراهی می‌کردند و هرگز انوار آنان، نور او را خاموش نکرده و روشنایی او را تحت تاثیر قرار نداده بود.

۶۴- چند نفر از یاران رسول خدا حدیث ولایت را روایت کرده‌اند؟ آیا مجموع روایان به حد تواتر نمی‌رسد؟ آیا از میان این همه، یکی هم پیدا نشد که به خلافت ابوبکر اعتراض کند و یا آن را منکر شود و با او در این باره به منازعه و مخالفت بپردازد؟ غیرممکن است چنین جمعی شاهد آن صحنه بوده باشند و حدیث را روایت کنند و از آن سخن بگویند، اما سپس آن را نقض کنند و به وصیت و عهد پیامبر خود پشت کنند.

۶۵- قرآن کریم کسانی را که در زیر درخت با رسول خدا بیعت کردند، ستایش کرده و سلامت قلب و درستی نیت آن‌ها را تأیید کرده است. بر علاوه، آنان را به رضایت و مدد الهی، همراه با سکونت و آرامش و فتحی نزدیک بشارت داده است:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸] «بی گمان، خداوند از مؤمنان، هنگامی که زیر آن درخت [که در منطقه حدیبیه بود] با تو بیعت می کردند خشنود شد و الله آن چه را [از خلوص نیت و پاکی قصد] در دل های شان بود می دانست، در نتیجه، آرامش را بر آنان نازل کرد و پیروزی نزدیکی را [که پیروزی در خیبر بود] به آنان پاداش داد.» با وجودی که این ستایش الهی ویژگی خاصی برای اهل «بیعت رضوان» است، پس چه گونه قرآن از آن یاد کرده اما از بیعت غدیر هیچ حرفی به میان نیاورده؛ درحالی که این بیعت مربوط به حکمی ست که به اعتقاد تمام امت و اداره دین و دنیای آن ها تعلق می گیرد؟!

۶۶- از جمله مواردی که تاکید می کند، نظام شورا همان امری است که امام علی عَلَيْهِ السَّلَام به آن پای بند بود و به نظام وراثت پادشاهی عمودی در میان اهل بیت باوری نداشت، حضور ایشان در شورایی است که در هنگامه شهادت عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به میان آمد و مولای مان علی در آن شورا به فضائل خود استناد کرده و نقش خود در خدمت گزاری برای اسلام را توضیح داد، اما به نص و یا تعیینی که پس از وفات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را به امامت می رساند، هیچ اشاره ای نکرد. واضح است اگر حدیث غدیر چنان معنایی را افاده می کرد حتما امام علی به آن اشاره می کرد، زیرا به مراتب از ذکر فضائل قوی تر بود و بیشتر و بهتر محل استدلال قرار می گرفت.

بدون شک، امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به نظام شورا باورمند بود و می دانست که حق شورا در درجه اول به مهاجران و انصار اختصاص دارد. به همین دلیل، پس از شهادت عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وقتی باغیان او را به قبولی ولایت دعوت کرده بودند، پیشنهاد آنان را نپذیرفت و گفت: این امر مربوط به شما نیست... این کار متعلق به مهاجران و انصار است، هر کسی را که آنان امیر انتخاب کنند، او امیر است.

هنگامی که مهاجران و انصار به نزد ایشان آمده و گفتند: دست را بده تا با تو بیعت کنیم، حرف آنان را نپذیرفت و آن‌ها دوباره به نزدش آمدند او دوباره رد کرد و برای بار سوم که اصرار کردند، به آن‌ها گفت: مرا رها کنید و به دنبال کسی غیر از من بروید و بدانید که اگر من حرف شما را بپذیرم، باری را که می دانم بر دوش شما خواهم گذاشت، اما اگر مرا رها کنید من نیز مانند یکی از شما هستم و حتی من از شما از کسی که او را برای کار خود برمی گزینید، بیشتر می شنوم و اطاعت می کنم. من اگر برای شما وزیر باشم بهتر از آن است که امیر شما باشم.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سپس به نزد طلحه و زبیر، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا رفت و امر خلافت را به آن دو پیشکش کرد و فرمود: هر یک از شما که آن را بپذیرد، با او بیعت می کنم. آن دو گفتند: هرگز! مردم به تو راضی ترند. علی در پاسخ به آن‌ها فرمود: حال که شما نمی پذیرید، پس بیعت با من پنهانی نیست و جز با رضایت مسلمانان صورت نمی گیرد. بنابراین، من به مسجد می روم و هر که قصد بیعت با من دارد، همان جا با من بیعت می کند. حال، اگر چنانچه نظریه نص و تعیین در نزد مسلمانان ثابت و شناخته شده می بود،

برای امام روا نبود که درخواست‌ها را رد کند و یا منتظر درخواست انصار و مهاجران باشد. همچنین شایسته نبود بگوید، من وزیر شما باشم بهتر از آن است که امیرتان باشم و نمی‌بایست خلافت را به طلحه و زبیر پیشکش می‌کرد و یا منتظر بیعت مسلمانان می‌ماند.^(۱)

۶۷- شریف المرتضی می‌نویسد که عباس بن عبدالمطلب در بیماری منتهی به وفات پیامبر، از امیرمومنان در بارهٔ جانشین رسول خدا پرسید که اگر این کار مربوط به ما (بنی‌هاشم) می‌شود، پیامبر آن را واضح کند و اگر مربوط به غیر ما می‌شود، برای ما وصیت فرماید. براساس این روایت، امیرمومنان می‌فرماید: ما وقتی که بیماری رسول خدا شدت یافته بود به نزد ایشان رفتیم و گفتیم ای رسول خدا! جانشینی برای ما تعیین فرما. فرمود: نه! می‌ترسم که از اطرافش پراکنده شوید؛ همان‌گونه که بنی اسرائیل از پیرامون هارون متفرق شدند، اما اگر خداوند خیری را در قلوب شما بیابد برای شما کسی را انتخاب می‌کند.^(۲) این روایت واضح می‌سازد که شریف المرتضی و گروهی از علمای شیعه معاصر او، نص روشنی را در حدیث غدیر نمی‌دیدند.

این روایت از نظر معنایی نزدیک به روایتی ست که آن را بخاری از قول عبدالله بن عباس روایت کرده که می‌گوید: علی بن ابی‌طالب در بیماری وفات رسول خدا از نزد ایشان بیرون آمد. مردم برایش گفتند: ای اباالحسن! رسول الله چگونه بود؟ پاسخ داد: الحمدلله بهتر است.

(۱) نگاه کنید به: «تاریخ طبری» (۳/ ۴۵۰) و «تطور الفكر السياسي الشيعي» (۵۷-۶۲).

(۲) نگاه کنید به: «الشافی»، مرتضی (۴/ ۱۴۹، ۳/ ۲۹۳).

در این حین، عباس بن عبدالمطلب دست علی را گرفت و به او گفت: به خدا سوگند که تو پس از سه روز به این کار مأمور خواهی شد، زیرا به خدا سوگند من وفات پیامبر را نزدیک می‌بینم؛ چون من از چهره‌های بنی عبدالمطلب، هنگام مرگ‌شان این حال را می‌شناسم. بیا که با هم به نزد رسول خدا برویم و از ایشان پرسیم که این کار پس از فوت ایشان بر عهده کیست؟ اگر از ما باشد می‌فهمیم و اگر از غیر ما هم باشد می‌دانیم و برای ما وصیت می‌کند. علی گفت: به خدا سوگند اگر آن را پرسیم و پیامبر از ما منع کند، هرگز پس از وفات ایشان، مردم آن را به ما نمی‌دهند. سوگند به خدا من هرگز آن را از رسول الله نمی‌پرسم.^(۱) این دو روایت شیعی و سنی، دلیلی بر آن است که پیامبر پس از خود برای هیچ کسی وصیت نکرد و کسی را جانشین خود مقرر نفرمود.

۶۸- من فیلم «روح‌الله»، که زندگی آقای روح‌الله خمینی را به تصویر می‌کشد، تماشا کردم. این فیلم از نظر تدوین و مستندسازی زندگی آقای خمینی به گونه جالبی آماده شده و جوانب مهمی از حیات او را به نمایش می‌گذارد. این فیلم، توجه مرا به دو موقف مهم آقای خمینی در آخر زندگی او، جلب کرد: اولاً؛ او به عدم جانشینی پسرش احمد، پس از خود، وصیت کرد و او را به هیچ منصب مهم دولتی منصوب نکرد و نه هم برای هیچ‌یک از نزدیکان خود برای وراثت منصب خویش، کسی را نامزد کرد. دوماً؛ او در بیماری وفات خود،

(۱) «صحیح البخاری» (۴۴۴۷).

به نزد امام قریۀ خمین فرستاد تا تمام املاکی را که او از پدرش به ارث برده جمع کند و میان فقرا و نیازمندان توزیع کند و آن اموال را برای ورثه‌اش، پس از خود، ذخیره نکرد.

این مواقف در سیاق اظهار مناقب آقای خمینی و ویژگی‌های او در این فیلم برجسته شده است، که البته هیچ شکی در مثبت‌بودن آن نیست و از جمله ویژگی‌های شخصیتی‌ای است که آن را در بسیاری از چهره‌های صاحب‌نفوذ یافته نمی‌توانیم. اما عجیب این است که این دو خصلت برجسته و شریف، یعنی عدم بخشش مناصب به نزدیکان و عدم توریث مال برای نزدیکان، همان دو خصلتی‌ست که تمام مسلمانان می‌دانند پیامبرشان به آن‌ها متصف بود و معتقدند که ایشان نه خلافت را برای کسی وصیت کرد و نه هم مالش را برای کسی به میراث گذاشت و فرمود: «ما جماعت پیامبران ارثی بر جای نمی‌گذاریم. آن‌چه از ما بر جای بماند صدقه است.»^(۱) اما می‌نگریم که با این وجود، متأخران شیعه مخالفت ورزیده و گفتند: بلکه پیامبر برای خلافت علی وصیت کرد و مالش را برای فاطمه به ارث گذاشت! متحیرم که چگونه این صفات را، درحالی‌که نسبت به رسول خدا نفی می‌کنند، جزو مناقب آقای خمینی به حساب می‌آورند؟!

۶۹- هنگامی که به روایات امام علی عَلَيْهِ السَّلَام در نزد شیعه و سنی مراجعه کنیم، ذکری از وصیت غدیر و خبری از آن را مشاهده نمی‌کنیم. مثلاً در کتاب «نهج البلاغه»، که مجموعه‌ای گردآوری شده از (۳۱۹)

(۱) «صحیح البخاری» (۴۰۳۵).

خطبه و نامه منسوب به امیر مومنان علی ابن ابی طالب است، هیچ ذکر دور و نزدیکی از وصیت در حدیث غدیر و یادآوری آن، در این کتاب نمی توان یافت. همچنین در روایات ایشان در کتاب های اهل سنت، که در مسند امام احمد به (۸۱۸) روایت می رسد، نیز هیچ ذکری از وصیت غدیر مشاهده نمی کنیم.

آیا عاقلانه است که وصیتی برای کسی وجود داشته باشد، اما شخص وصی نامی از آن نبرد و آن را به دیگران یاد آوری نکند، و در مقابل کسانی که با عهد نبوی مخالفت کرده اند، هیچ گونه واکنشی نشان ندهد؟! آیا در آن جا، کسی مقدم تر برای روایت این وصیت، از فرد وصی، که برایش پیمان گرفته شده، وجود داشته است؟!

مادامی که هیچ خبر و روایتی منسوب به علی عَلَيْهِ السَّلَام از این وصیت وجود ندارد، به یقین می رسیم که هیچ وصیت و عهدی وجود نداشته است، زیرا ایشان مستحق تر و مقدم تر به روایت این عهد و وصیت است؛ چه او، در روز غدیر، نزدیک ترین مردم به رسول خدا بود و دستش در دست ایشان و گوشش نزدیک ترین گوش به دهان نبوی بود؛ سخن در آن خطبه مربوط به او بود و توصیه نیز در باره او صورت گرفت. پس چگونه این وصیت در حق ایشان صورت گرفته که او این وصیت را روایت و یادآوری نکرد و به آن توصیه نفرمود؟!

به هر حال! این مورد و موارد پیشین، همگی به طور یقین دال بر آنند که بدون شک وصیت روز غدیر عهدی برای ولایت علی بر مردم نبود، بلکه عهدی بر مردم بود تا علی را دوست بدارند و حق و جایگاهش را

بشناسند. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ متقی تر و نیکو کارتر از آن بود که پیامبر برایش عهدی را وصیت کند اما او برای عملی کردن آن به پا نخیزد و اصحاب رسول خدا، که خداوند متعال از آنان راضی شد و آن‌ها از او تعالی راضی شدند، متقی تر و شایسته تر از آن بودند که پیامبر گرامی از آنان عهدی بگیرد، اما آن‌ها به آن وفا نکنند و به آن پای بند نباشند و آن را، چنان که بر آن عهد بسته‌اند، ادا نکنند. «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» «بارالها! به آن چه فرستادی ایمان آوردیم و از رسول پیروی کردیم، پس ما را با شاهدان بنویس.»



غدیر و وجوب اندیشه‌ورزی



۱۶۳

درست نیست که تاریخ‌مان را همانند قصه‌ها و افسانه‌ها روایت کنیم و عقل‌های‌مان را در آن‌چه روایت می‌کنیم، به کار نبندیم و در آن‌چه که به آن معتقدیم، نیندیشیم؛ به‌ویژه زمانی که سخن دربارهٔ پیامبران، محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مولای‌مان، علی مرتضی عَلَيْهِ السَّلَام است. آن‌چه روایت می‌کنیم، ایمانی در دل‌های‌مان قرار می‌دهد که به آن اعتقاد می‌ورزیم و آن را به‌عنوان دین و آیین فرمان‌برداری از خداوند متعال فراروی خود قرار می‌دهیم و این‌گونه، در احساسات و عواطف‌مان، دوستی و دشمنی شکل می‌گیرد و راه و مسیرمان به‌سوی سرنوشت ابدیِ سرای آخرت ترسیم می‌گردد.

بنابراین، شایسته نیست دین و ایمان انسان و مسیری را که به‌سوی خداوند متعال می‌پیماید، از عقل و اندیشه‌ورزی فاصله داشته باشند، زیرا عقل از شرایط اساسی تکلیف یا مکلف‌بودن است و اندیشه‌ورزی یک فریضهٔ اسلامی‌ست. مهم‌ترین و باارزش‌ترین چیزی که نیازمند به‌کارگیری عقل است، تصمیم‌گیری برای تصحیح باورهای دینی و نوع توجه‌مان به‌سوی خدای تعالی‌ست. درست نیست که انسان عقل

و خردش را در امور دنیوی به کار گیرد، اما آن را در امر دین و آخرتش کنار گذاشته و فروغ اندیشه ورزی اش را خاموش کند.

در هیچ جای دیگری، آن گونه که در قرآن کریم به خردورزی دستور داده شده، به تفکر و اندیشیدن تشویق و ترغیب نشده است. زیرا تفکر و تعقل، به پذیرش اسلام و تصحیح باورهای دینی می انجامد. ممکن نیست در دین امری مطرح شود که به لحاظ عقلی مردود و محال باشد؛ هرچند گاهی دین حاوی مواردی است که برای عقل قابل درک نیست، اما بین غیرممکن و غیر قابل درک، تفاوت وجود دارد و هرگز ممکن نیست که شریعت حاوی امری باشد که عقل آن را رد می کند. از این رو گفته اند: «در شریعت، مسائلی وجود دارد که برای عقل حیرت آور است، اما مسائلی که برای عقل، محال و غیرممکن باشد، وجود ندارد.»

قرآن کریم هرگاه عقل را ذکر می کند، در مقام بزرگداشت خردورزی و وجوب به کارگیری آن سخن می گوید: برای نمونه به این آیات توجه کنیم: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [الأنعام: ۳۲] «زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست و بیگمان سرای آخرت برای کسانی که تقوا پیشه میکنند، بهتر است. آیا نمیانیدشید؟» ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [البقرة: ۲۶۹] «الله به هر که بخواهد، حکمت و دانش میبخشد و هر که از حکمت و دانش برخوردار شود، به راستی از خیر فراوانی برخوردار شده است و تنها خردمندان پند میگیرند.»

﴿أَنْظِرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْأَيَّاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾ [الأنعام: ۶۵] «بنگر که چگونه آیات را به شیوه‌های گوناگون بیان میکنیم تا بفهمند.»؛ ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلَمْ يَأْمُرْ عَلَى قُلُوبِ أَفْقَالِهَا﴾ [محمد: ۲۴] «آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا بر دل‌های‌شان قفل‌هایی است [که باز نمی‌شود]؟»

این آیات و آیات دیگری، بر جایگاه تعقل در اسلام و ضرورت تفکر و اندیشه‌ورزی تأکید می‌کنند و از لابه‌لای آن روشن می‌شود که عقل مورد خطاب اسلام، همان عقلی‌ست که وجدان و درون انسان را همواره بیدار نگه می‌دارد؛ حقایق را درمی‌یابد؛ مسائل را تشخیص می‌دهد؛ میان ناهمگونی‌ها و تضادها، توازن و تعادل برقرار می‌کند؛ با تدبیر و آگاهی مبتنی بر بصیرت یا نگاه و نگرش دقیق، درک و پردازش دقیق و شایسته‌ای از مسائل دارد؛ و رَویۀ خوبی در تعامل با پدیده‌ها درپیش می‌گیرد. در برابر چنین عقلی، جمود، سرسختی و گمراهی قرار دارد، نه عقلی که به‌طور اساسی از درک مسائل ناتوان است، زیرا منظور از ناتوانی عقل یا ذهن ناتوان، جنون و دیوانگی‌ست.

موضوعی که لزوماً بایستی بارها به آن توجه کنیم، این است که پرداختن به موضوع عقل و خردورزی در قرآن کریم، با وجود تنوع در ویژگی‌ها و خصایص آن، یک موضوع گذرا یا تکرار مکررات نیست، بلکه اساس این همه توجه به عقلانیت و خردورزی در این کتاب آسمانی، نتیجه طبعی و الزامی آنچه جوهر و اساس این دین را تشکیل می‌دهد است؛ دینی که اساساً محل خطاب آن عقل و خرد است و این گونه، هر که حقیقت عقل را دریابد و جایگاه آن را به‌عنوان

معیاری در روند تفکر و اندیشه‌ورزی بازشناسد و همزمان، جوهر و ماهیت انسان را نیز به‌درستی شناخته و ارزیابی کرده باشد، دلیل اصرار و تأکید قرآن کریم بر خردورزی را درک می‌کند.

بزرگترین چیزی که عقل را به بی‌کاری و ناکارآمدی می‌کشاند و فروغ اندیشه‌ورزی را دربارهٔ مهم‌ترین مسائل زندگی انسان خاموش می‌گرداند، تقلید از دیگران و انداختن بار مسئولیت ایمانی و دینی بر دوش آنهاست؛ گاه این مسئولیت و رشته‌های اعتقادی خود را بر گردن پدران خود می‌اندازیم و گاهی جامعه و محیط پیرامون خود را مسئول این مسئله قرار می‌دهیم.

اسلام نمی‌پذیرد که انسان بهانه‌هایش را بر گردن پدران و نیاکان خود بیندازد، بلکه کسانی را که با شنیدن ندا و خطاب مسئولیت، از خردورزی و اندیشیدن شانه خالی می‌کنند، نکوهیده است، زیرا آنان از پدران و نیاکان‌شان عقیده‌ای را به‌ارث برده‌اند که در آن عقل و خردی وجود ندارد: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۰] «و هنگامی که به آنان گفته میشود از آن‌چه الله نازل کرده است، پیروی کنید، می‌گویند بلکه ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران‌مان را بر آن یافته‌ایم. آیا هرچند پدران‌شان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم در خور پیروی هستند؟]» ما مکلفیم به پدران خود نیکی کنیم و به آنان وفادار باشیم، اما نیکی کردن به آن‌ها غیر از همراهی چشم‌پسته با آنان در مسیر

گمراهی است. خردمندان خوب می دانند که نیکی به پدران و نیاکان با پیروی کورکورانه از آنان متفاوت است.

همچنین شایسته نیست با کنارنهادن خردورزی و بدون تحقیق و شناخت، با جریان‌ها و وضعیت موجود در جامعه خود همراه شویم. رهایی از سلطه جریان‌های اجتماعی پیرامون‌مان، به بیداری اندیشه و قوت اراده و سخت‌کوشی جدی و مجاهدت نیاز دارد: ﴿وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [العنکبوت: ۶۹] «و کسانی که در راه ما مجاهدت کنند، به‌طور قطع به راه‌های خویش هدایت‌شان می‌کنیم». بنابراین، از آن‌جا که به‌کارگیری عقل یکی از دستورات و اوامر آفریدگار است، برای هیچ مخلوق و آفریده‌ای روا نیست که به‌خاطر مخلوقی چون خود یا به‌سبب ترس از او، تعقل و خردورزی را کنار نهد؛ هرچند که آن مخلوق، جمع فراوان یا عموم مردم محیط یا جامعه پیرامون ما باشند.^(۱)

اطرافیان ما جنازه‌مان را بر دوش می‌کشند، ما را به خاک می‌سپارند و تنهای مان می‌گذارند و آن‌گاه به‌تنهایی با نتیجه و دستاورد عمر خود روبه‌رو می‌شویم. آن‌گاه که به‌تنهایی از قبر خود برمی‌خیزیم، اطرافیان ما با ما نخواهند بود: ﴿وَكُلُّهُمْ عَائِيهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَرَدًا﴾ [مریم: ۹۵] «و روز قیامت هریک از آنان تک‌وتنها نزد خدا حاضر می‌شود». روزی که تک‌وتنها در برابر پروردگارمان حاضر شویم، اطرافیان ما همراه ما

(۱) نگاه کنید به: «التفکیر فربضه اسلامیة» از استاد عباس العقاد؛ مطلب فوق از این کتاب اقتباس شده است.

نیستند: ﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ [الأنعام: ۹۴] «اینک همانند نخستین بار که شما را آفریدیم، تک‌وتنها نزدمان آمدید.»

روز قیامت، عزیزان و اطرافیان ما با ما نخواهند بود: ﴿لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾ [عبس: ۳۷] «در آن روز هر کس گرفتاری و کاری دارد که او را به خود مشغول می‌کند.» هیچ‌یک از اطرافیان و حامیان ما در روز قیامت از ما حمایت نخواهد کرد: ﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ جُنْدِلُ عَن نَّفْسِهَا﴾ [النحل: ۱۱۱] «روزی که هر شخصی [بدون حامی به میدان حشر] می‌آید و از خود دفاع می‌کند.»

ما درباره پیروی از هیچ کس، هرچقدر هم بزرگ باشد یا بزرگش بدارند، جز درباره پیروی از پیامبرمان ﷺ بازخواست نخواهیم شد و فقط درباره پیروی از آن حضرت مسؤولیم: ﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ﴾ [القصص: ۶۵] «و روزی را که [خدا] آنان را ندا درمی‌دهد و می‌فرماید فرستادگان [ما] را چه پاسخ دادید؟» آیا نیاز نداریم که عقل‌مان را به کار گیریم، تلاش کنیم و همه توان خود را صرف کنیم تا به آرامش ناشی از یقین دست یابیم که به‌راستی آیا پاسخی برای این پرسش آماده کرده‌ایم؟

تا زمانی که هدایت را از هدایت‌گر و صاحب هدایت درخواست نکنیم، هرگز یقین هدایت و ره‌یابی را احساس نخواهیم کرد. هرگاه چنین کردیم، مشمول کسانی می‌شویم که بر تخت‌های برین بهشت تکیه می‌زنند و می‌گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ﴾ [الأعراف: ۴۳] «همه حمد و ستایش مختص خداست

که ما را به‌سوی این [بهشت] هدایت فرمود و اگر الله هدایت‌مان نمی‌کرد، هدایت نمی‌یافتیم.» پس شایسته است درخواست هدایت از پروردگارمان، با صداقت و اخلاص و فرمان‌برداری و تسلیم‌پذیری در برابر او باشد تا عقل‌مان را استوار و درست‌اندیش بگرداند و نگاه‌مان را روشن بسازد و دل‌مان را هدایت ببخشد.

بار الها! ما را هدایت نصیب کن و در زمره هدایت‌یافتگان قرار بده: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الفاتحه: ۶] «ما را به راه راست هدایت فرما.» بار الها! ما را به توفیق و خواست خودت از میان اختلافات به‌سوی حقیقت هدایت کن؛ به‌یقین که تو هر که را بخواهی، هدایت می‌کنی. ﴿رَبَّنَا ءَامَنَّا بِمَا أُنزِلَتْ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ [آل عمران: ۵۳] «پروردگارا! ما به آنچه نازل کرده‌ای، ایمان آورده و از پیامبر پیروی کرده‌ایم؛ پس ما را در زمره گواهان قرار بده.» ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰] «ای پروردگارمان! ما و برادران‌مان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، ببامرز و در دل‌های‌مان هیچ کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده. ای پروردگارا! بی‌گمان، تو بخشاینده مهرورزی.»

همه حمد و ستایش‌ها مختص خداوند، پروردگار جهانیان است. درود و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.

نکاتی پیرامون نگارش این کتاب

۱- روش من در گردآوری احادیث موجود در این کتاب، مبتنی بر جمع روایت‌ها در یک سیاق بوده است؛ همچنان که در کتاب‌های «در سفر حج با پیامبر» و «داستان‌های نبوی» به همین شیوه عمل کرده‌ام و متن و نص روایت را از مجموعه روایت‌هایی گرفته‌ام که سیاق آن از منابع روایی به دست می‌آید و چه بسا، تمام متن یا نص روایت در یک جا یا یک منبع، موجود نیست بلکه برگرفته از مجموع روایت‌ها می‌باشد.

۲- در نگارش این کتاب و گردآوری متون، کوشیده‌ام در حد امکان متون صحیح را برگزینم. ناگفته نماند که در پاره‌ای از موارد، روایت‌ها و اخباری هم آورده‌ام که در سندش ضعف وجود دارد؛ البته این روایت‌ها به سان تتمه یا تکمله مطالبی است که در روایت‌های صحیح آمده است؛ آن‌هم مشروط به اینکه در متن آن، اشکال ظاهر و نمایانی وجود نداشته باشد. زیرا گردآوری روایت‌ها و اخبار و مقایسه آن‌ها در کنار هم، به خودی خود باعث جدایی سره از ناسره می‌شود و در چنین حالتی، آن‌چه قابل انکار است، با قرار گرفتن در کنار مجموعه‌ای از روایات صحیح، خود را نمایان کرده و از سیاق ماجرا خارج می‌گردد.

همان گونه که گاهاً، در سیاق روایت‌های صحیح و با وجود پاره‌ای از شواهد یا به مقتضای سیاق و ساختار روایت‌های صحیح، دسته‌ای از روایت‌های ضعیف نیز اعتناپذیر می‌گردند.

۳- در طرح مباحث، از طولانی کردن بحث خودداری کرده‌ام تا موضوع شاخه‌شاخه و پراکنده نشود، بلکه به جمع‌آوری گزارش‌های روایی درباره حدیث غدیر و ارائه داستان بر اساس اسباب و پیش‌زمینه‌ها و پس‌زمینه‌های موضوع بسنده کرده‌ام و نیز احساسات و عواطف خویشان و دوستی‌ام را نسبت به کسی که حدیث درباره اوست، ابراز کرده‌ام؛ همو که به محبتش دستور داده شده‌ایم و محبت و موالاتش بر ما واجب گردیده است. آری! مولایمان امیر مومنان، علی بن ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَام که محبوب پروردگارمان و حبیب پیامبرمان صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود. در این میان از چارچوب واضح و درون‌مایه اصلی کتاب غافل نشده و بر روان‌بودن مطلب پافشاری کرده و کوشیده‌ام که تا حد امکان، مطالب را خلاصه و مفید ارائه کنم و مراد و منظور پیامبرمان را برسانم.

از خداوند متعال برای خودم و شما اخلاص در هدف، صدق در گفتار و درستی در کردار را مسئلت دارم. همانا پروردگارم دارای لطف بی‌کران است و اسباب سعادت بنده‌اش را فراهم می‌سازد؛ به یقین که او دانای حکیم است.

حمد و ستایش مختص خداوند، پروردگار جهانیان است.

دروود و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.



بساط کلمات را بر غدیر گسترانده‌ام؛ در پی بازخوانی کلمات گم شده هستم؛ جایگاه علی علیه السلام را در دل یاران پیامبر می‌جویم؛ و منزلتش را در دل‌های خودمان جست‌وجو می‌کنم. پس گوش به عواطف‌مان می‌سپاریم؛ به‌سان یاران، که گوش سپردند و شنیدند. این چنین با سخنان پیامبرمان ﷺ، دوستی و بزرگواری علی علیه السلام را در دل‌های مان می‌یابیم و خردهای مان را به تفکر و اندیشه‌ورزی درباره روایت غدیر وامی‌داریم.

در این میان، نه عواطفِ دل پرده‌ای بر اندیشه‌ورزیِ عقل خواهد بود و نه اندیشیدنِ عقل فروغِ عواطف را خاموش خواهد کرد. اینک به‌سوی غدیر و حدیثش می‌رویم.

